

دین‌هنجامشیان

نوشته و کرد آورده :

آردشیر جهانیان

لیز نامه بر کنوار حشنه هم خلو پونس مین سان بیان لکن از

شہشت هر ایلخان است کو شرمند

پیشگاه خدا یا چان شاهنشاہ آریا محب

پیش شرمند

اهور امزاد از فر کان خدا یا یز شہشت آریا محب را

در لار و شاهنشاہ هیر لار پا پسند دارد

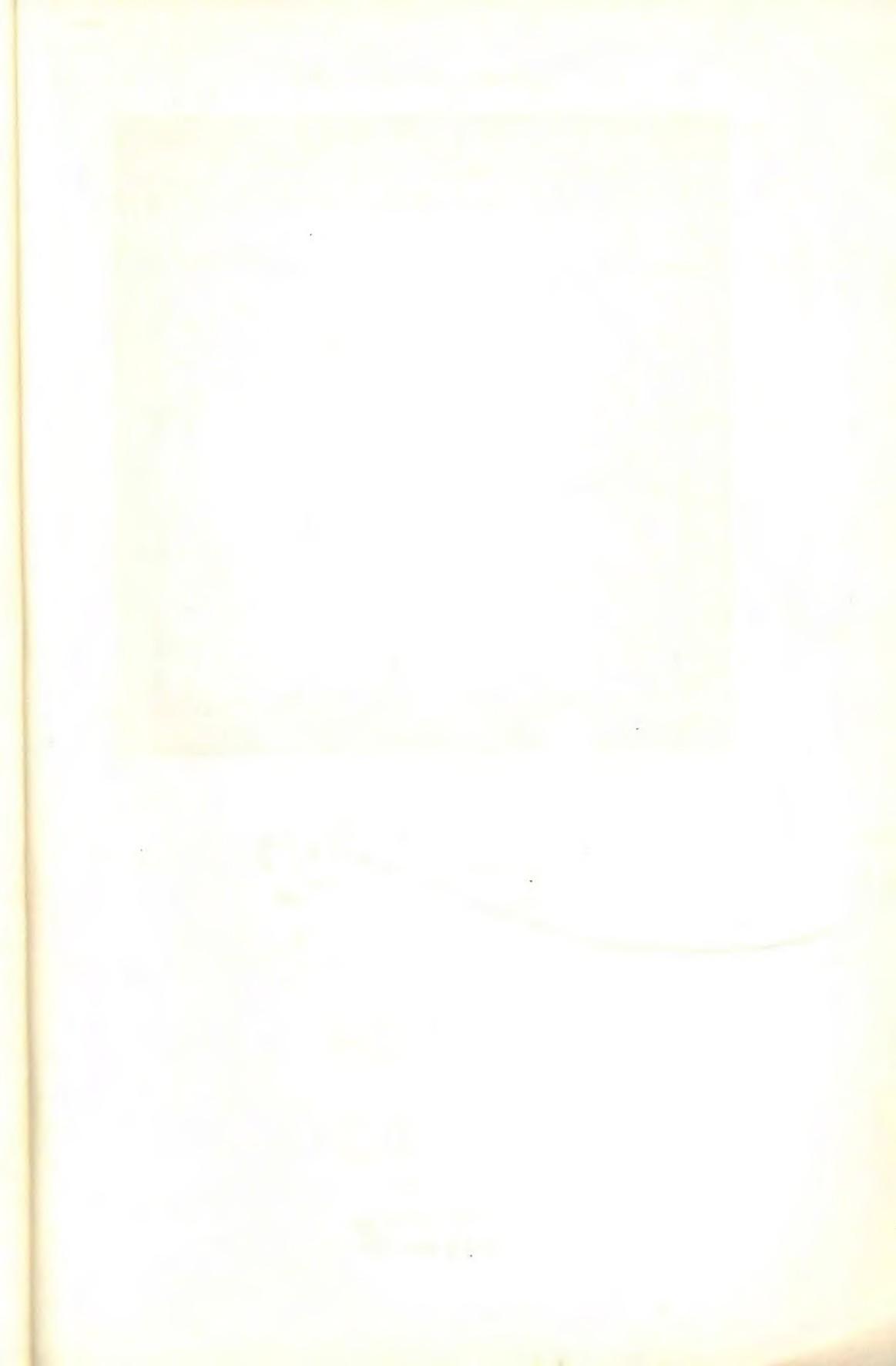


دین هخامنشیان

نوشته و کرد آورده:

آرد شیرجهانیان

۱۳۴۹ آذر ماه





رضا شاه کبیر بنیان گذار ایران نوین بر اورنگ شاهنشاهی



۱۰۲-۱۰
۱۳۵۰ / ۲ / ۲۰



فترمخصوص شاهنشاهی

آقای اردشیر جهانیان

یک جلد کتاب (دین هخامنشیان) که توسط شعبابا استناد به
منابع و مأخذ علمی تدوین گردیده وطنی عرضه مورخ ۱/۳۱/۵۰ پیشگاه
مبارک ملوکانه تقدیم داشته اید از لحاظ انورشاھانه گذشت .
مراتب خرسندی و رضایت خاطر خطیرا علیحضرت همایون
شاھنشاه آریامهر بمناسبت زحماتیکه در تالیف کتاب مزبور متحمل شده اید
بدینوسیله ابلاغ میگردد ک/۰

کیس دفتر مخصوص شاهنشاهی

« اهورا مزدا از دیدگاه شامشان هنخانشی »

خداؤند حافظ این نظم ثابت و تغیر ناپذیر عالم است ، جلال و علمت آن فوق هر بیانی است

« و پسین نخان کوش بزرگ را تاریخ ایران باستان »

« من اهورا مزدار اپرتش کردم ، اهورا مزدا ام را یاری کرد . آنچه فرمان از سوی من
داده شد ، او انجام آنرا برای من نیک گردانید ، آنچه من کردم همه را بجواست اهورا مزدا »

« نخان داریوش بزرگ از شک نشیش »

« تو که در فوز گار پسین میانی ، اگر اندریشه کنی که ایکاش در زندگی ش داشم و پس از مرگ
خسته ، بآن دستور هائیکه اهورا مزدا فرمان داده رفتار کن ، اهورا مزدا خدای
بزرگ را برابر آین مقدس بهدینی « آشا » تماش کن ، هر کس بآن دستور هائیکه
اهورا مزدا فرموده گردن ننمد و برابر آن رفتار و اهورا مزدا خدای بزرگ را تماش

کند در زندگی خوشبخت و پس از مرگ خسته خواهد بود

« از شک نشیش خایار شا »

کتابهایی که از آنها استفاده و اقتباس شده

- ۱ - نوشته و سخنان شاهنشاه آریامهر
- ۲ - کتاب برنامه جشن‌های شاهنشاهی
- ۳ - گاتاها - ترجمه استاد پوردادود
- ۴ - تاریخ ایران باستان - نوشته روانشاد پیرنیا
- ۵ - گزارش باستان‌شناسی - جلد سوم
- ۶ - کتاب بنیاد شاهنشاهی ایران - نوشته سپتکین سالور
- ۷ - کورش کبیر یا ذوالقرنین - نوشته روانشاد ابوالکلام آزاد
- ۸ - راهنمای تاریخ شاهنشاهی - ازانشارات شورای مرکزی جشن شاهنشاهی
- ۹ - کتاب مزدا پرستی در ایران قدیم - نوشته دکتر ذبیح‌الدصفا
- ۱۰ - تمدن هخامنشی - نوشته علی‌سامی
- ۱۱ - سیر تمدن و تربیت در ایران باستان - نوشته دکتر اسدالله بیزن
- ۱۲ - تاریخ ماد نوشته : ۱ - م - دیاگونف
- ۱۳ - میراث ایران - نوشته ریچارد فرای
- ۱۴ - تاریخ تمدن ایران - از پرسورهای ماسه
- ۱۵ - ایران از آغاز تا اسلام - نوشته پرسور کیرشمن
- ۱۶ - تاریخ مفصل ایران - نوشته دکتر عبدالله رازی
اناهیتا - پنجاه گفتار از روانشاد پوردادود
- ۱۷ - سالنامه کشور ایران (نفوذ معنوی تمدن آریائی) نوشته دکتر سعید قاسمی

- الف -

- ۱۹ - کتاب کوشکبیر - نوشه دکتر هادی هدایتی
- ۲۰ - مزدیسنا و ادبیات پارسی - نوشه دکتر معین
- ۲۱ - فرهنگ ایران باستان - نوشه استاد پوردادود
- ۲۲ - ایران از نظر خاورشناسان - ترجمه دکتر رضازاده شفق
- ۲۳ - تاریخ شاهنشاهی ایران - نوشه اوستد - ترجمه دکتر محمد مقدم
- ۲۴ - تمدن ایرانی نوشه خاورشناسان - ترجمه دکتر عیسی بهنام
- ۲۵ - آئین شهریاری نوشه پرسور ساموئیل - ک - ادی - ترجمه فریدون بدراهمی
- ۲۶ - سهم ایران در تمدن جهان - نوشه حمیدنیز نوری
- ۲۷ - تاریخ تمدن مشرق زمین کاهواره تمدن - نوشه دیویل دورانت ترجمه احمد آرام
- ۲۸ - کوشکبیر نوشه کرنفون - ترجمه مهندس رضامشايخی
- ۲۹ - ادبیات مزدیسنا - ترجمه و نوشه روانشاد پوردادود
- ۳۰ - سخنوران دوران پهلوی - نوشه و گردآورده روانشاد دینشاه ایرانی سلیسیتر
- ۳۱ - سخنرانی کار دینال دکتر فرانس کنیگ اسقف اعظم اتریش در دانشگاه تهران

راهنمای گفتارها

| رمه | گفتار |
|-------|---|
| ۵-۱ | ۱- پیشگفتار |
| ۷-۶ | ۲- گفتار شاهنشاه آریامهر درباره دین باستانی ایران |
| ۱۱-۸ | ۳- بیانات شاهنشاه درباره شاهنشاهی ایران |
| ۱۳-۱۲ | ۴- بیانات سران کشورهای بزرگ جهان |
| ۳۰-۱۴ | ۵- آغاز گفتار (از نویسنده کتاب) |
| ۳۹-۳۱ | ۶- بنیاد شاهنشاهی ایران (نوشته مالور) |
| | ۷- ذوالقرین نامی که همان کوشش بزرگ شاهنشاه با افتخار ایران |
| ۴۶-۴۰ | است (نوشته ابوالکلام آزاد) |
| ۴۸-۴۷ | ۸- راهنمای تاریخ شاهنشاهی ایران (از انتشارات شورای مرکزی جشن شاهنشاهی) |
| ۵۱-۴۹ | ۹- هنر در ایران قدیم (دکتر ذیح اللہ صفا) |
| ۵۷-۵۲ | ۱۰- تمدن هخامنشی (از علی سامی) |
| ۷۷-۵۸ | ۱۱- سیر تمدن و تریتی در ایران باستان (دکتر اسد اللہ بیژن) |
| ۷۹-۷۸ | ۱۲- تاریخ ماد (از ا-م دیاگونف) |
| ۸۲-۸۰ | ۱۳- میراث ایران (از ریچارد فرای) |
| ۸۷-۸۳ | ۱۴- تاریخ تمدن ایران (نوشته اندره دوبن) |

- ۸۸ - ایران از آغاز تا اسلام (از پرسور کیرشمن)
- ۹۰-۸۹ - اناهیتا (از استاد پوردادود)
- ۹۲-۹۱ - تاریخ مفصل ایران (از دکتر عبدالله رازی)
- ۹۵-۹۳ - سالنامه رسمی کشور (از دکتر سعید فاطمی)
- ۱۰۱-۹۶ - کوشش کبیر (از دکتر هادی هدایتی)
- ۱۰۶-۱۰۲ - مزدیسنا و ادبیات پارسی (از دکتر معین)
- ۱۰۸-۱۰۷ - فرهنگ ایران باستان (از استاد پوردادود)
- ۱۱۰-۱۰۹ - ایران از نظر خاورشناسان (ترجمه دکتر رضازاده شفق)
- ۱۱۴-۱۱۱ - تاریخ شاهنشاهی (از ا. ت. اوستاد)
- ۱۱۵ - تمدن ایرانی (از پرسور بنویست)
- ۱۲۰-۱۱۶ - سهم ایران در تمدن جهان (از حمید نیر نوری)
- ۱۳۰-۱۲۱ - آئین شهریاری در شرق (از پرسور ساموئیل. ک. ادی.)
- ۱۳۳-۱۳۱ - تاریخ تمدن مشرق زمین (از ویل دورانت)
- ۱۳۷-۱۳۴ - کورشنامه (از کرنفون)
- ۱۵۱-۱۳۸ - سخنواران دوران پهلوی (از دینشاه ایرانی سلیسیتر)
- ۱۶۸-۱۵۲ - سخنرانی استقふ اعظم انریش (از مجله هوخت)
- ۱۷۳-۱۶۹ - پاسخ به چند پرسش (از نویسنده کتاب)
- ۱۷۴ - پیام شاهنشاه آریامهر

از خوانندگان عجراوی درخواست میشود که پیش از خواندن کتاب
 لغزش‌های چاپی را درست کنند

| درست | نا درست | نر | رویه |
|---------------|---------------|----|------|
| فاطمی | قاسمی | ۱۸ | الف |
| امپراتوری | امپراتوری | ۶ | ۱۰ |
| خلل | خللی | ۱۳ | ۱۵ |
| فراوان | فراوانی | ۴ | ۱۷ |
| خود | خود می | ۱۶ | ۱۷ |
| کسیست | کیست | ۱ | ۲۶ |
| آشور | آسور | ۷ | ۳۱ |
| فلسفه | فلسفه | ۹ | ۳۲ |
| اگر نه تنها | اگر تنها | ۱۷ | ۳۲ |
| هخامنشی | هخامنری | ۱۶ | ۴۹ |
| منطبق | منطق | ۳ | ۵۶ |
| ساترآپ | ساترات | ۶ | ۸۴ |
| مشعلداران خود | مشعلداران خرد | ۱۲ | ۹۳ |
| روی | روح | ۹ | ۱۳۳ |
| هروسب | هر وصف | ۱۸ | ۱۳۴ |

دشکنیار

«جنیش بزرگ برای شناخت تاریخ سرافرازی بخش ایران»

آشنائی با تاریخ هر کشور که بمنزله شاوده وزیر بنای حیات آن کشور و ملت محسوب میشود، خود مایه بخش استواری برای ساختن بنای حال و آینده آن کشور است. درست است که تنها افتخار بگذشته درخشنان برای ملتی بسنده نیست، اما خود انگیزه غرور انگلیزی است که با آگاهی از بد و نیک آن میتوان تجربه ها آموخت و سرمشقی است که روشنائی بخش راه حال و آیندگان خواهد بود. با درک علل سر افزاییها و بزرگیهای هر دوران، امکان پی ریزی سر افزاییها و بزرگیهای پیشتر و استوارتر برای دوره آینده بدست خواهد آمد.

از همین جهات بود که پس از طلوع ستاره درخشان پهلوی و قیام سردار نامی ایران «شاهنشاه جاودائی پایگاه رضا شاه کبیر» توجه مخصوص به دانستن تاریخ و سرگذشت نیاکان نامدار ما آغاز گردید و از همین عطف توجه رضا شاه کبیر بود که جوانانی برای فراگرفتن دانش و تاریخ بخارج اعزام شدند و روی همین انگیزه بود که دردانشگاه رشته تاریخ و ادبیات باستانی جزء دروس علمی قرار گرفت و باز در این دوره بود که روانشاد مشیرالدوله پیر نیا کتاب تاریخ ایران باستان را با روشی دانشمندانه و پژوهشگرانه تدوین کرد و بچاپ رسانید . ولی افسوس که کار آن روانشاد به پایان نرسید و خود بجمع جاودانان پیوست .

با همه این احوال، شناخت تاریخ گذشته این کشور عمومیت نیافت و انحصار به دسته خاص و محدود به افرادی چند داشت و اگر در کتابهای درسی هم مطلبی بود، آنچنان کافی و وافی برای رسیدن بهدف نبود. در دیر استانها هم گرچه

برنامه‌ای برای تدریس تاریخ داشتند، اما باز نوجوانان ما در هنگام لزوم از اظهار اطلاع درست عاجز بودند تا چه رسید بمردم کوچه و بازار و شهر و دهات، یعنی آن دسته‌ای که ۸۵٪ جمعیت کشور را تشکیل میدهند.

درست است که بیشتر این دسته، از سواد خواندن و نوشتن محروم بودند، اما در این دوران که آموختن از طریق سمعی و بصری امکان رفع این نقیصه را داده است، موجباتی لازم داشت تا بنحوی شناخت تاریخ جنبه همگانی یابد و از طریق آشنائی بدان میسر گردد.

زمانی که چنین وسائل (سمعی و بصری) در اختیار نبود، نقالان دوره گرد با خواندن اشعار شاهنامه که در نظمی روان و مردم پسند سروده شده است، شنوندگان را به تاریخ پهلوانی آشنا میکردند. اگرستم و اسفندیار - گیو و گودرز - کیومرث و جمشید - فریدون و کاوه آهنگر در آذهان جای دارد، باید گفت که در گروگان هنر سرایندگی جاودانه فردوسی و سپس باز گوئی آن نقالان و آوازه خوانان دوره گرد است.

اما در این دوره که رادیو عمومیت یافته و در هر کوی و بزرگ و هرده و بیغوله جزء نیازمندیهای زندگی در آمده و بیش از ۹۰٪ مردم این کشور بدان دسترسی دارند و امکان بیشتری برای آشنا ساختن همگانی فراهم است، یک گام بزرگ نیازداشت تا به پیش برداشته شود و طرحی پی‌ریزی گردد که تمام افراد کشور در مسیر شناخت تاریخ قرار گیرند و از گذشته خود که سر افزایانه به حال پیوند یافته، آشنا گرددند. خوبی‌خانه این امر اساسی با فرمانی شاهانه که در سال ۱۳۳۷ برای برگزاری جشن دوهزار پانصد مین سال بنیاد شاهنشاهی ایران بدست کورش کبیر و تجلیل ازین قهرمان تاریخ از طرف خدای گان شاهنشاه آریامهر شرف صدور یافت، پی‌ریزی و باکوشش همه جانبه‌ای تحقق آن آغاز گردید. آنچنان‌که پیشوای خردمند و دادگستر ما در مواردی چند بتاکید فرموده‌اند: فراموش مکنید که این جشن فقط یک جشن شاهنشاهی و دولتی نیست. بلکه جشنی متعلق بتمام ملت ایران و همه تاریخ و مفاخر ایران است و بنا بر این باید

امکان کامل داده شود که عموم طبقات مردم ایران در این جشن ملی خود و در تجلیل از تاریخ و تمدن پر افتخار کشورخویش شرکت جویند.

این فرمان شاهنشاه چون ندای آسمانی نه تنها در سراسر کشور ما بلکه در جهان پیچید و همه جا با خوش آمد به آن پاسخ گفتند.

شوراهائی با ریاست مقامات عالیه تشکیل یافت و آن خوابی که قرنها چشمها را بهم بسته بود به بیداری گرایید و کوششی همه جانبه برای آشنائی به تاریخ این کشور و نیاکان خود آغاز گردید که شاهنشاه بزرگوار ما بارها در این باره فرموده‌اند: «برای کمتر ملتی ممکن است موردی پیش آید که بتواند خاطره‌ای بدین عظمت را در تاریخ خود جشن بگیرد و یاد بودی نظیر دو هزار و پانصد هیلين سال بنیاد شاهنشاهی خویش را بر پا کند.» آری . بر استی چنین است . ملت و کشوری با چنین سابقه طولانی و درخشان تاریخی که حفظ زندگانیش با خیر و برکت، گسترش دانش و فرهنگ، اندیشه خردمندانه و گفتار و رفتار خدا پسندانه ، دادگستری و آزادمنشی ، همراه باشد ، در جهان وجود ندارد و یا دست کم می‌توان گفت که همانند ندارد .

شورای مرکزی جشن شاهنشاهی با سازمانی مشکل از شخصیتهای سیاسی - علمی ، وبالاخره از دلبختگان به تاریخ و میهن ایجاد گردید و با کوشش‌های فراوانی کار خود را به سراسر کشور یعنی به شهر و ده گسترش داد و با تشکیل شوراهائی برنامه شناخت تاریخ را بی ریزی کرد . نخست در رادیو و آنگاه در تلویزیون این برنامه را با چهره‌های گوناگونی بمردم آموخت . یعنی نا آگاهان را هم از راه گوش و از دیدگاه چشم به گذشته افتخار آمیز کشور خود آشنا ساخت . خود مردم هم با تشنگی کامی واشیاق فراوان بسوی این سرچشمه روی آوردند . نام کورش و داریوش و خشایارشا برایشان بیگانه نبود . بلکه این نامها به خانواده‌ها راه یافت و زیور سرافرازیهای میهن گردید . از آن پس کتابهای ییشاری که در جهان نوشته شده بود به پارسی برگردانده شد و همچنین نویسندهای پاراج کشور باعشق و دلبستگی ، از خود آثاری ارزش نده بوجود داشتند .

آوردند و بمعرفی قهرمانان تاریخی این کشور پرداختند. اما با تمام این اوصاف با آنکه وسائل فراوانی برای پژوهش و مطالعه در دسترس قرار گرفت و با آنکه پیشتر فهای چشمگیر در این راه نصیب گردید، یکی از مسائل مهمی که میباشد رأساً و مستقلانه مورد تحقیق قرار گیرد و کسی بدان دست نیاز نداشته بود، موضوع دین و مذهب هخامنشیان بود. آنچنانکه برای جوانان این کشور هم راز ناگشوده‌ای مینمود.

روانشاد استاد پوردادود که نام نیکش جاودان باد میگفت: «روزی در پاسخ به پرسش کتبی دانشجوئی که قرار بود در باره اخلاق و رفتار شاهنشاهان هخامنشی مطلبی بنویسد، دیدم پس از توصیف فراوان از جوانمردی و نیکرفتاری آنان، در پایان نوشته بود: (اما درین که آتش پرست بودند). روشناد استاد به نویسنده یاد آور میشود که هخامنشیان یکتاپرست بودند و به خدای بیهمتا اعتقاد داشتند که اهورامزدا نام دارد.

شگفت اینکه خود نویسنده هم از یکی از رؤسای دفتر اسناد رسمی که معمولاً از افراد با سواد و عالم انتخاب میشوند، شنیدم که میگفت هخامنشیان ایرانی نبودند، بلکه آنها اصلاً مصری هستند.

با مطالبی که گفته شد، ایجاب میکرد در باره دین هخامنشیان پژوهشی بشود و بالآخر مقالاتی راجع باین موضوع در مهندامه هوت منتشر کردم تا بعداً بصورت کتابی در اختیارهم میهنان قراردهم.

با این هدف و مقصود، روزی در کتابخانه پهلوی خدمت دانشمند روشنین ین جناب آقای شجاع الدین شفارسیدم و منظور را با ایشان در میان گذاشت و چنین الهام گرفتم که چون تحقیق پیرامون دین هخامنشیان است و نویسنده کتاب هم زرتشی هستم، برای آنکه مورد انتقاد قرار گرفته نشود، باید بکوشم که عقیده دیگران را در این کتاب نقل کنم و کمتر از خودم مطالبی بیاورم.

همین مختصر دستور را سرمشق کار خود فراردادم و با آنکه میتوانستم بر هر جمله از سنگ نبشته ها شرح و تفسیرهای نوشته و وجه تطبیق آنها را با تعالیم زرتشت

نشان دهم ، معذالک از این کار پر هیز کرد و نقل نگاشته دیگران را بر نقد نوشته خود
برتری دارد و برای نیک آغازی کتاب ، بیانات خدایگان شاهنشاه آریامهر را زینت بخش
و سر لوحه گواه مطلب قرارداده و بمنظور نیک فرجامی کارهم ، کتاب را با پیامی از شاهنشاه
که مؤید موضوع است بیان میرسانم و به پیشگاه خدایگان شاهنشاه دانش پرور که اینکه
جانشین راستین آن شاهنشاهان با فروداده است و درفش تجلیل از آنان را بدست خود پس
از گذشت دو هزار و پانصد سال برافراشته ، تقدیم مینمایم .

باشد که بهمت دیگر دانشمندان ، روزی این کتاب سیر تکاملی خود را پیموده و
تصورت پر بر گ ترین کتاب در آید .

تهران - اردشیر جهانیان

آذرماه ۱۳۴۹ . بر ابر ۲۵۲۰ شاهنشاهی کورش کبیر



گفتار شاهنشاه آریامهر درباره دین باستانی ایران

«کشور من مهد مذهبی بزرگ، یعنی زرتشت است. آئین زرتشتی که قرنها پیش از میلاد مسیح زرتشت در ایران بوجود آورد، طبق عقیده ویلیام جکسن یکی از استادان مع oltre علم تطبیق ادیان در جهان، غیرممکن است بتوان کیشی جز آئین زرتشت یافت که اینقدر راست و تاین درجه شریف و بازرگواری و تآآن حد در مسئله معاد جسمانی وبقاء روح و آمدن منجی بشر و پاداش نیکوکاری وجزای بدی وارواح فنا ناپذیر چنانکه در کتاب مقدس وی اوستا مسطور است، تسلی بخش فکرانسانی باشد».
(از کتاب مأموریت برای وطنم نوشته شاهنشاه آریامهر)

«در کشور ما احترام به فرهنگ و آموزش، از دیرباز صورتی مقدس و حتی مذهبی داشته. بطوریکه در کتب مذهبی کهن ایران، زرتشت پیامبر باستانی ایران را «آموزگار» لقب داده‌اند. این توجه حتی به سرزمینهای غیر ایرانی که توسط ایران اداره می‌شده‌اند نفوذ نمود.»

(از بیانات شاهنشاه در دانشگاه برزیل)

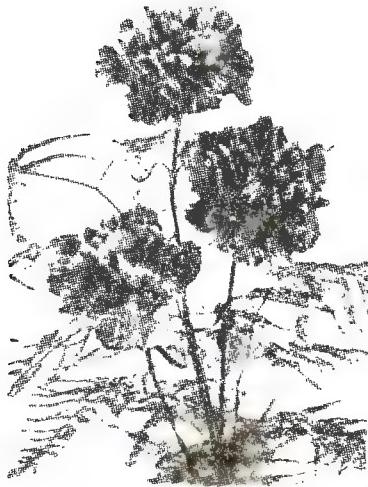
«بیش از هزار سال قبل از ظهور مسیح، یک معلم بزرگ ایرانی بنام زرتشت ضمن تعالیم خود گفت که دنیا را دو نیروی بزرگ، یکی یزدانی و دیگری اهریمنی اداره می‌کند و زندگانی سعادتمند جز با پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک میسر نیست – نفوذ تأثیر این فلسفه عالی در مذاهب یهود و مسیح و اسلام کاملاً هویداست.»

«شک نیست که در زندگی کنونی ما، اصل اخلاقی پندار نیک، معنای خاص بسیار مهمی دارد. اکنون که تمام ملل با منتهای جدیت در جستجوی حقیقت می‌باشند و می‌خواهند درست و نادرست را از هم تمیز دهند، این اصل اخلاقی اهمیت مخصوص

پیدامیکند . پندرانیک و طرز فکر صحیح ما را بطرف حقیقت سوق میدهد «) از بیانات شاهنشاه در انجمان روابط خارجی آهوریکا (

« اصول عالیه مذهبی و اخلاقی و فکری در طول هزاران سال ، وجود مشخص فرهنگ اصیل ایرانی بوده است تا همواره بیعدالتی و دور غ و کینه و خودخواهی را آثار اهریمنی و نشان تاریکی و پلیدی داشته ، پیوسته نیز روی بجانب عدالت و راستی و محبت و بشردوستی داشته ایم و معتقدیم که جامعه انسانی نیز جز در پرتو این اصل نمیتواند به رستگاری و پیشرفت واقعی برسد »

(از کتاب انقلاب سفید نوشته شاهنشاه آریامهر)



بیانات شاہنشاهی ایران

«برای کمتر ملتی ممکن است موردی پیش بیاید که بتواند خاطر مایدین عظمت را در تاریخ خود جشن بگیرد و یادبودی نظری دو هزار و پانصد مین سال بنیاد شاهنشاهی خویش را برپا کند.

بدیهی است ما از این فرصت باید کمال استفاده را بکنیم. یعنی کاری کنیم که نه فقط گذشته خود را مورد تجلیل قرار دهیم، بلکه علی این عظمت را دریابیم و روش کنیم که چه فضایل و چه عوامل معنوی اخلاقی این همه بزرگی را باعث شد - کافی نیست بگوئیم مرزهای امپراطوری ما از کجا تا کجا بوده و یا چه قدرت نظامی داشتهایم . باید بهینیم ریشه و اساس این قدرت و عظمت چه بوده و چگونه نیروی فعالیت و ایمان و بیغرضی و شهامت توانسته است بنائی بدین استحکام و ثبات پیدی آورده.

من یقین دارم که این فضایل هنوز در نهاد ملت مانهفته است و فقط باید امکان بروز بدانها داده شود. برگزاری این یادبود فرصت خوبی است که ماهمه این فضائل را در مد نظر قرار دهیم و به پرورش آنها همت گماریم.

ما باید ایران گذشته و هم‌چنین ایران کنونی را که باشمامت و تصمیم، دوران کوشش بی‌سابقه‌ای را در راه تجدید عظمت‌های باستانی خود آغاز کرده است بمردم کشور خود و سایر مردم جهان معرفی کنیم و شنان دهیم که وضع آن از نظر سیاسی و اجتماعی چیست و امکانات فعلی و آینده آن کدام است و بخصوص چه امیدهایی برای آینده میتوانیم داشته باشیم.

فراموش نکنید که این جشن فقط یک جشن شاهنشاهی و دولتی نیست - بلکه جشنی متعلق بتمام ملت ایران و همه تاریخ و مفاخر ایران است و بنا بر این باید امکان

کامل داده شود که عموم طبقات مردم ایران در این جشن ملی خود و در تجلیل از تاریخ و تمدن پر افتخار کشور خویش شرکت جویند «

(از بیانات شاهنشاه در شرفیابی اعضا شورای
مرکزی جشنواره‌ای شاهنشاهی ایران ۱۳۴۸ بهمن)

تاریخ چند هزار ساله کشور من که روزی بزرگترین امپراطوری جهان را تشکیل میداد، بخلاف بسیاری از موارد مشابه تاریخ یک سلسله کشور گشائی‌ها و قتل و غارت‌ها و زورگوئی‌ها نیست. بلکه تاریخی است که بیش از هر چیز بر پایه عدالت و آزادگی استوار است.

در طول قرون متعددی با راه این کشور دستخوش حملات و مهاجماتی شده که هر یک آنها برای نابود کردن مملکتی کافی بوده است - ولی هر بار مهاجمین در مدتی و فرنگ در خشان ایران حل و مستهلک شده‌اند و بدین ترتیب چراگی که هزاران سال پیش در این سرزمین افروخته شده، از خلال ظلمتها و طوفانها همچنان فروزان و تابناک بدست ماکه وارث این میراث عظیم مدنیت هستیم رسیده است.

(از نطق شاهنشاه در کنگره امریکا ۲۲ فروردین ۱۳۴۱)

«ما این یادبود بزرگ را فقط یادبود ملی خود نمیدانیم، بلکه آنرا متعلق به تمام عالم بشریت می‌شناسیم. کشور ما دوهزار و پانصد سال پیش اصول تازه‌ای را مبنای حکومت خود قرار داد که حتی امروزه نیز دنیا از تمدن آنرا از مترقب ترین اصول اجتماعی و فکری بشری شناسد. ما از همان هنگام تمدن خویش را نه بر پایه کوتاه‌بینی و خودخواهی، بلکه بر اساس مصالح و منافع عمومی بنیاد نهادیم و آنچه در تجلیل از این یادبود مورد خرسندی و مباراکه ماست، توجه بهمین حقیقت است که ایران از همان وقت وظیفه خود را در مقابل عالم بشریت انجام داده است.»

(از بیانات شاهنشاه در شرفیابی کمیته بلژیکی
گورش کبیر، بروکسل ۲۴ اردیبهشت ۱۳۴۹)

«ملت ما همیشه در موارد بحرانی قدرت و شخصیت ملی خود را بخوبی نشان داده است. البته مامثل هر کشور و ملت دیگری دوره‌های انحطاط و پست‌ولندی داشته‌ایم ولی فراموش نکنید که ماسابقه ۲۵ قرن استقلال و شاهنشاهی داریم و این سابقه متده بمانی روی ملی خاص داده است که شکست ناپذیر است.

ما دوهزار و پانصد سال پیش تشكیل بزرگترین امپراتوری جهان را دادیم - ولی خاطره این امپراتوری مخصوصاً ازین لحظه برای ما و برای دنیا اهمیت دارد که پایه آن برآزادمنشی و عدالت اجتماعی و آزادی حقوق و معتقدات افراد و احترام به سنن ملی نهاده شده بوده و طبعاً با داشتن چنین سابقه‌ای نمیتوانیم شخصیت ملی خود را نادیده بگیریم.

(از بیانات شاهنشاه در ضیافت نخست وزیر سولتد - استکهلم ۱۳۴۸/۲/۱۸)

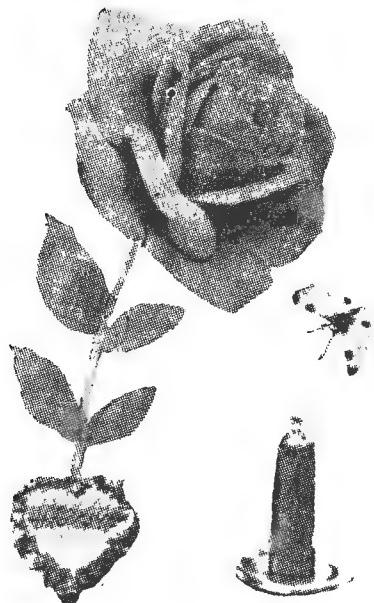
«باید بمردم بفهمانیم که چرا در گذشته و در دوران شاهنشاهی بزرگ ایران ماتوانستیم چنان قدرت و مقامی را برای کشور خویش تحصیل کنیم - البته منظور من در اینجا توجه به جنبه کشورگشائی و لشکرکشی نیست. زیرا که هر چند ممکن است عظم-ظاهری باین قبیل زورآزمائیها و پیروزیها مر بوط باشد، ولی چنین مظاهر قدرت، هم زود از عیان می‌رود و هم دامنه آنها محدود است و مانیز امروزه نظری بخاک دیگران نداریم - آنچه واقعاً در این میان اهمیت دارد، آن عوامل روحی و معنوی است که عظمت و جلال شاهنشاهی ایران را پدید آورد - یعنی روح فضیلت و ایمان - مردم باصول و مبانی استوار پیزهیز گاری و راستگوئی و سایر اصول اخلاقی که این شاهنشاهی حاصل آن بود.

(از بیانات شاهنشاه در سلام نوروزی ۱۳۴۹)

«فرهنگ کهن ایران که بصورت گرانبهاترین میراث تاریخی و ملی بدست ما رسیده است، مایه سر بلندی و افتخار ماست ولی این میراث معنوی خود را میراث انحصاری ملی نمیدانیم، بلکه آنرا قسمتی از میراث عظیم تمدن و فرهنگ بشری می‌شناسیم که

هر یک از ملل قدیم و جدید جهان در تکمیل آن سهم خاص خود را داشته‌اند و دارند. ما افتخار داریم که فرهنگ‌کما از روز اول فرهنگ بشری و جهانی بوده و همواره کوشیده است تا در خدمت جامعهٔ بشریت بکار رود. در اینراه ما همانقدر که بتمن یونان و روم و سایر تمدن‌های بزرگ شرق و غرب هدیه داده‌ایم، بهمان اندازه نیز بدانها مددیوئیم - این هبادله‌ای است که ما بدان افتخار داریم - زیرا از همین مبادلات ارزش‌های فرهنگی و مدنی است که تمدن عظیم امروزی جهان زائیده شده است.

(از پیام شاهنشاه به کنگرهٔ بین‌المللی - مطالعه دربارهٔ تأثیر تمدن ایران در تمدن یونان و روم در شهردم ۱۳۴۶/۱/۲۲)



اینک نو نه ای چند از بیانات سران کشورهای بزرگ جهان

«سن و فرهنگ سرزمین تاریخی شما از دیرباز مورد ستایش ما بوده است و بهترین نماینده‌این سنن باستانی، جشن قریب الوقوع دوهزار و پانصد مین سال بنیاد سلطنت شاهنشاهی در ایران است.

«در این دوران دراز، صنعتگران و هنرمندان و شعراء و فلاسفه ایران و سهم بزرگ ایرانیان در علم و داشت، فرهنگ درخشانی بوجود آورده که طنین شهرت آن سراسر جهان را فراگرفته است.»

(از نطق علیا حضرت الیزابت دوم ملکه انگلستان
خطاب به شاهنشاه ایران - لندن - ۳۸/۲/۱۴)

«کشور اعلیحضرت بزوی دوهزار و پانصد مین سال تأسیس شاهنشاهی ایران را بدست کورش کبیر جشن خواهد گرفت.
این تخت و تاجی که فرزند شما وارث آن است، یکی از کهن‌سال‌ترین و خیال انگیز‌ترین تاج و تختهای جهان است.»

(از نطق علیا حضرت الیزابت دوم ملکه انگلستان - خطاب به شاهنشاه - تهران - ۱۳۴۹/۱۲/۱۱)

« ایران ، این امپراتوری بزرگ آسیا ، چندین قرن قبل از میلاد مسیح در تاریخ جهان مقام شامخی را دارا بود - در چهار راه عالیترین تمدن‌های بشری، ایران شهرتی بی‌نظیر بدست آورد. از آن روزگار تا با مرور هیچیک از حوادث و تحولات تاریخ پرافتخار و طولانی این کشور نتوانست شخصیت بارز آنرا که از دوران خیلی کهن به ثبات رسیده بوده از میان ببرد.»

اعلیحضرت - کشور شما بزوی دو هزار و پانصد مین سال بنیاد شاهنشاهی

خود را جشن خواهد گرفت. با چنین یادبودی واقعاً باشکوه و بزرگ است من در آستانه این سالگرد، از صمیم قلب سعادت روز افرون کشور زیبا و ملت نجیبی را که سابقه تاریخی چنین باعظمتی دارد آرزومندم.

(از فرق اعلیحضرت بودوئن پادشاه بلژیک - بروکسل ۱۳۶۹/۲/۲۱)

« از دوهزار و پانصد سال پیش، در کشور شاهنشاه، فلسفه حکومتی تازه‌ای پایه‌گذاری شد که حتی امروز نیز باید آنرا در تمام جهان سرمشی بسیار عالی و شایان ستایش شمرد. این اصول که در اداره امور مختلف کشور در سرزمین بزرگ شاهنشاهی ایران بوجود آمد، برای همیشه سرمشق ملل آزادیخواه جهان بوده و برای حکومتهای مختلف نمونه و ایده‌آل بر جسته‌ای محسوب می‌گردد. »

اساس این روش مملکت داری بر پایه آزادمنشی و دادگستری و احترام به معتقدات افراد، احترام از اعمال زور در مورد زیرستان است. یکی از محققین بزرگ تاریخ در مورد این فلسفه مینویسد :

(ایران سرچشمه و کانون یک روح کاملاً جدیدی در اصول کشورداری جهان شد که در همه جاموردهای پیروی قرار گرفت).

اتریش نیز یکی از کشورهای پابند باصولی است که در دوهزار و پانصد سال پیش از این در ایران بنیاد نهاده شدو سپس الهام بخش سراسر جهان گردید - من یقین دارم حکومتهای که روش خود را بر اساس این اصول پریزی کنند، بهتر و بیشتر خواهند توانست احترام و دوستی ملل خویش را جلب نمایند.

(از فرق حضرت رئیس جمهوری اتریش خطاب به شاهنشاه - وین ۱۳۳۹/۲/۲۶)

دین‌خمامشیان

بیاری اهورامزدا و بنام نامی خدایگان شاهنشاه آریا مهر نگارش کتابی را آغاز می‌نمایم تا فرزندان این آب و خاک را به علت سرافرازیهای دوران درخشان باستانی آشنا سازد و اصالات و عظمت رژیم شاهنشاهی ایران را که بینانگذار و رسائی بخش آن، سلسله هخامنشی و سرسری سلسله نامدار آن کورش بزرگ بوده دریابند و برخود بیانند که اخلاق و رفتار انسانی این بزرگواران در جهان باستان که همانند نداشته، چگونه بوده است که سراسر جهان ستایشگر آن گشته.

بی‌جهت نیست که تمام کشورهای جهان در برگزاری و پرگردانش جشن شاهنشاهی ایران شرکت مؤثر خود را اعلام داشته و اکثراً رؤسای کشورها ریاست عالیه این شوراها را قبول نموده‌اند.

این افتخاری است بس بزرگ که دوران شاهنشاهی آریامهر که خود دنباله رو همان اصول شاهنشاهی است و بار دیگر بازیادهای انسانی آنان را با ابتکارات بیمانند خود در جهان زنده ساخته و در خشندگی فرهنگ‌و داشت و تمدن باستانی ماجلوه گر جهان گشته و دیدگان بینشوران را بطرف خود خیره ساخته است.

با چنین جلوه‌ای آیا لازم نبود که با مطالعه در احوال و گفتار و رفتار شاهنشاهان هخامنشی، سرچشمۀ الهام بخش آنهمه اصول اخلاق انسانی جستجو گردد و شک و تردیدی که برخی نویسنده‌گان کوتاه فکر برای کسب شهرت بوجود آورده‌اند، بددور انداخته شود و از کاهش افتخارات رفیع این کشور جلوگیری گردد؟

اینک ای ایرانی میهن پرست در این گفتارها با دیده‌پند آموز بنگر و آنگاهداوری نماکه چه تعالیم آسمانی ممکن بود الهام بخش و سرشق رفتارهای انسانی آن مردان بزرگ نیرومند که جهان وسیع آنروز را در کف باکفایت خود درآورده بودند مؤثر واقع گردد؟

آری شاهنشاهان بزرگ و نامدار هخامنشی، راه و روش آزادی خواهی و آزادی بخشی توأم با همروجحت به همنوع و نوازش به زیرستان را درجهان قدرت برای خود برگزیده بودند و عملاً هم این اصول انسانی را باثبات رسانیدند.

برای عده‌ای سوء تفاهم و تردید بوجود آمده که شاید این دو دمان پای بند به کیش و مذهبی نبوده وازا نشکه کورش بزرگ به نگام فتح بابل یهودیان در بند را آزاد ساخت و آزادی حقوق را برای اقوام و پیروان مذاهب و مسالک اعلام نمود و خود نیز به معابد آنان گام نهاد، دلیل و برخانی برای فرض غلط خود قائل می‌گردند و با این ترتیب و شاید هم از روی تعصی ناجا خواسته باشد بمقام اخلاقی و فرهنگی این کشور باستانی نفهمیده و ندانسته مخللی وارد آورند. گوآنکه آفتاب آمد دلیل آفتاب و اگر کوتاه‌زمانی هم خورشید در پس ابر پنهان ماند، بالاخره ابر بکنار رفته خورشید نابناک تر خواهد درخشید.

تعالیم دین و مذهب باید برپایه اصلاح فرد و اجتماع قرار داشته باشد و اخلاق و نظمی درست را در اجتماع پایه‌گذار و بسوی کمال و پیشرفت رهمنون گردد. نیاز به یادآوری نیست که ایمان و اعتقادات مذهبی بر اساس بیداری وجودان قادر است بدون نیروی انتظامی نظمی پایدار در اجتماع استوار سازد و هم بران ملت و کشوری را که قدرت مافوق تصوری در اختیار دارند در راه آماجی بلند و انسانی راهنمائی درست و یارو یاور گردد.

یقیناً تعالیم و اصول انسانی دین و مذهب است که در رفتار و روش سران اجتماع مؤثر و قادر است مسیر فکری آنان را تغییر دهد. در قرن اخیر با مطالعه در احوال

افوام و تاریخ گذشته آن باین نتیجه رسیده اند که گذشته از دو عامل (خاصیت نژادی - مقتضیات آب و هوا و مکان) ، عامل مذهب نیز دراعتلا و انحطاط ملت و کشوری مؤثر است . از آنجهت کسانی که می خواهند مذهب و طریقت قومی را جستجو نمایند، باید در اخلاق و رفتار و طرز فکر آنها کنجدکاو شده و از این راه مقصود را دریابند .

در باره هخامنشیان نیز از این راه باید به جستجو پرداخت و نتیجه مطلوب را بدست آورد .

پیش از آنکه باصل مطلب وارد شوم ، لازم است توضیح دهم که در زمان هخامنشیان پیش از سه مذهب بزرگ در جهان عرض اندام نداشت . اول زرتشتی ، دوم بودائی ، سوم یهودی . با مطالعه در تعالیم این پیامبران ، آسانی میتوان دریافت که هر کدام اصول خاصی را برای اصلاح اجتماع تعلیم داده اند که شیوه آنرا در مذهب دیگر نمی توان یافت .

مذهب بودا بر اصل ریاضت و گوشش گیری قرار دارد و حال آنکه زرتشت اصل کارو کوشش را وسیله خوب شختی دانسته و فرموده است : (خوب شختی از آن کسی است که در کارو کوشش است) .

در تعالیم حضرت موسی، یهود خدای قوم بنی اسرائیل تعلیم رفته و یا آنکه اثری از جهان مینوی و معاد در تعالیم آن دو پیامبر (بودا و موسی) دیده نمیشود . حال آنکه در تعالیم زرتشت چند اصل کلی بچشم می خورد که همانند آن در دینهای آن زمان دیده نمیشود : ۱ - آفریدگاری دانا و توانا و بیهتما بنام اهورا مزدا که معنی آن هستی بخش بزرگ داناست که بقوم و قبیله ای اختصاص نداشته بلکه همه جهان و جهانیان آفریده اویند و در همه جا و همه حال حاضر و ناظراست ۲ - خوش بینی بر جهان ۳ - اصول راستی و پارسائی ۴ - شادی ۵ - خردمندی ۶ - توانائی بر پایه آزادی و مهرورزی و دوستداری همنوع ۷ - رسا جوئی و طلب کمال و جهان پس از مرگ (معاد)



قدیمی ترین نقش از آثار دوران هخامنشی که بنا بعقیده باستانشناسان
نقش گورش بزرگ است - پاسارگاد

این تعالیم که سر لوحه بسیاری دیگر از تعالیم آن پیامبر قرار دارد و در آن میان اصل یکتا پرستی و جهان روان پس از مرگ از اصولی است که اشوزرتشت در جهان پایه گذار آن بوده و برای نخستین بار آنرا به جهانیان آموخته است. در باره اصول بالا مطالب بسیاری در گاتاهای با تأکید فراوانی بچشم میخورد که در فلسفه هفت گانه اماشیاندان بطور کامل میتوان دریافت. در مورد آزادی عقیده نیز دستوری ارزیده در گاتاهای (۳۰ پند ۲) بچشم میخورد که از هر جهت آموزنده است:

«بـسخـانـ دـانـاـ گـوشـ فـراـدـهـنـدـ.ـ بـالـدـیـشـهـ روـشـ خـوـدـ بـهـ سـنـجـیدـ وـ آـنـگـاهـ رـاهـ خـوـدـ رـاـ بـرـگـزـینـدـ.ـ بـیـشـ اـذـ آـنـکـهـ رـوـزـ وـاـسـپـینـ فـرـاـ دـسـ هـرـ کـسـیـ بـشـخـصـهـ بـایـدـ دـینـ خـوـدـ رـاـ اـخـتـیـارـکـنـدـ.ـ بـشـودـ کـهـ دـوـسـرـ اـنـجـامـ کـامـ وـاـگـرـدـیـمـ».ـ هـرـ کـسـیـ بـشـخـصـهـ بـایـدـ دـینـ خـوـدـ رـاـ هـمـچـنـیـنـ درـجـایـ دـیـگـرـ چـنـینـ آـمـدـهـ «درـهـنـگـاـمـیـکـهـ تـوـایـ مـزـدـاـ دـزـ دـوـزـ نـخـسـتـ اـزـ خـرـ خـوـیـشـ بـشـرـ وـدـیـنـ وـنـیـروـیـ اـنـدـیـشـهـ آـفـرـیدـیـ وـدـرـهـنـگـاـمـیـکـهـ تـرـنـدـگـانـیـ رـاـ بـقـالـبـ مـادـیـ دـرـ آـوـرـدـیـ.ـ وـقـتـیـکـهـ توـکـزـدـارـ وـارـادـهـ آـفـرـیدـیـ،ـ خـواـستـیـ کـهـ هـرـ کـسـ بـحـسـبـ اـرـادـهـ خـوـدـ اـزـ روـیـ اـعـقـادـ بـاطـنـیـ رـفـتـارـکـنـدـ»

اینگونه آموزش‌های عالی آزادی خواهی و انسانی بود که ذرا ندیشه و روان شاهنشاهان هخامنشی اثر بخشید و در هر شهر و کشوری که گام مینهادند آزادی و آسایش را با خود می‌بارندگان بر دندوبه عقایدیگران احترام می‌گذاشتند. حال آنکه در آثار فاتحین وزورمندان سایر کشورها خلاف آن مشهود و گویای ستمگری و بیهاد است:

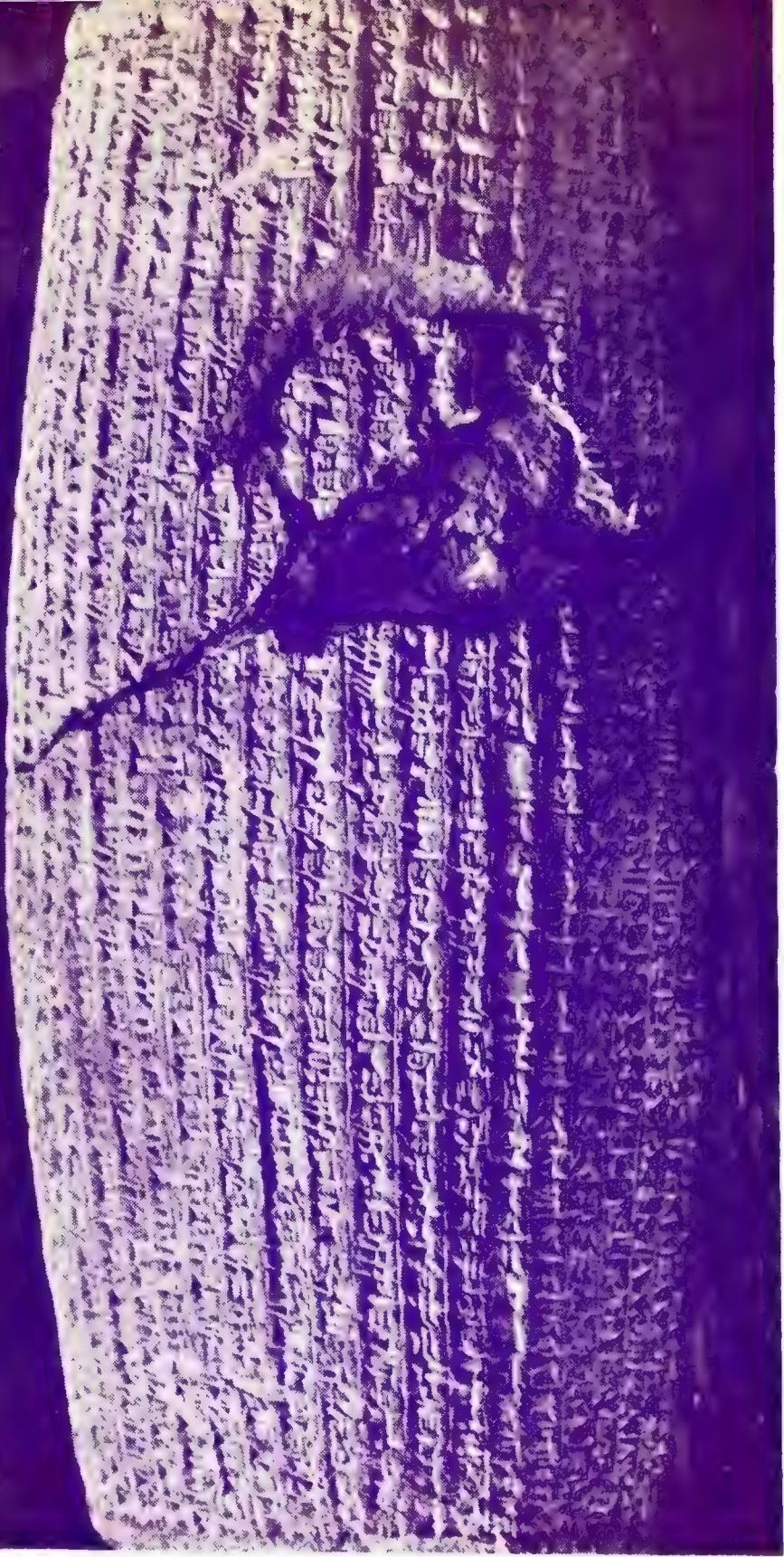
در کتیبه آشور فائز بال چنین آمده است: «بفرموده آشور و ایشتار خدایان بزرگ که حامیان من هستند، بالشکریان و اربابهای جنگی خود بشیرگینایو حمله بردم و آنرا بیک ضرب شست تصرف کردم. ششصد نفر از جنگیان دشمن را بیدرنگ سربزیدم. سه هزار اسیر را زنده طعمه آتش ساختم و حتی یکی را باقی نگذاشتم تا به

گروگانی رود . حاکم شهر را بدست خودم زنده پوست کنم و پوستش را بدیوار شهر آویختم واژآنجا بسوی شهر طلاروان شدم . مردم این شهر از در عجز والحاج در نیامدند و تسليم من نشدند . لاجرم بشهرشان یورش بردم و آنرا گشودم . سه هزار نفر را از دم تیغ گذرانیدم بسیاری دیگر را در آتش کباب کردم و اسرای بیشمار را دست و انگشت و گوش و بینی بریدم و هزاران چشم از کاسه و هزاران زبان از دهان بیرون کشیدم . از اجساد کشتنگان پشته‌ها ساختم و سرها بربیده به تاکهای بیرون شهر آویختم) این بود رفتار چنین فاتحی بهنگام کشايش شهر کشوری در حق مردم شکست خورده و این بود افتخاری که پادشاه کشور کشائی از خود بیادگار گذاشته است .

اینک به بینیم آشور بانیال که صد سال پیش از کورش کبیر می‌زیسته چه رفتاری نسبت به کشور مغلوب داشته است : (شوش را متصرف شدم ، از سرخزائنه و ذخائرن سلاطین قدیم عیلام که از قدیم بروی هم اباشته شده بود مهر بر گرفتم - هر چه سیم و زر و جواهر والبسه و اثاثیه قصور و مجسمه سلاطین از نقره و طلا و مفرغ و سنگ بود آشور فرستادم . سپس معابد عیلام را از بیخ و بن برانداختم و خدایانشان را بیاد فنا دادم . در مسافت یکماه و بیست و پنجر ورز راه ، آن سرزمین را سرتاسر ویران کردم و در آن شوره و خار بیان پاشیدم . پسران و خواهران پادشاهان و تمام اعضاء خانواده سلطنت و حکام و صاحب منصبان و اسلحه سازان و ارباب حرف را لزن و مرد و نیز جمله اغنام و احشام را که بیش از ابری از ملنخ می‌شدند آشور بردم . خلاصه سر عیلام را کوییدم و فریادهای شاد برای ازدر و دشت آن خطه بریدم و آنرا جایگاه گورخران و دیوان و ددان ساختم » .

اینک به بینیم بخت النصر که در ابتدای شاهنشاهی کورش میزیسته نسبت به زیر دستان و ممل اسیر چه رفتار و رویه داشته و خشم خود را چگونه فرونشانده است : فرمان دادم که صد هزار چشم در آورند و صد هزار قلم با را بشکنند . با دست خودم چشم

استو آنه گلی معروف کورش که در بابل بدست آمده ، نخستین اعلامیه حقوق بشری است



فرمانده دشمن را درآوردم . هزاران پسر و دختر را زنده زنده درآتش سوزاندم . خانه‌ها را چنان کوچتم که دیگر بانک زنده‌ای از آنها برخیزد » .

ای خواننده ارجمند، بادقت برنوشته‌های بالاظرافکنید و درست دریابید که آن فرمانروایان بیدادگر نسبت بهم: عوان خود چه رفتاری داشته و ایمان و عقیده آنها بر چه مذهب و مسلکی متکی بوده است و آنگاه بیانید سنگ نبشه های شاهنشاهان هخامنشی را مورد مطالعه قراردهید و به بینید افتخار و عقیده آنها بر چه اصلی استوار بوده است :

کورش بزرگ بر استوانه‌گلی که عین آن در موزه انگلستان و شب آن در موزه ایران باستان موجود است ، سرگذشت ورود وفتح خود را به بابل چنین شرح میدهد « من کورش - شاه شاهان - شاه بزرگ - شاه نیرومند - شاه بابل - شاه سوم رواکد شاه چهارکشور - پسر کمبوجیه شاه بزرگ - نواده کورش شاه بزرگ از شاخه سلطنت ابدی که سلسله‌اش مورد مهرايزدان حکومتش به دلها تزدیک است . »

هنگامیکه بی جنگ و جدال وارد بابل شدم همه مردم قدوم مرا با شادمانی پذیرفتند - در قصر شاهان بابل بر سریر سلطنت نشتم - مردوك (خدای بابلیها) دلهای مردم نجیب بابل را متوجه من کرد . زیرا من اورا محترم و گرامی داشتم . لشکر بزرگ من با آرامی وارد بابل شد . نگذاشتم صدمه و آزاری بمردم این شهر . واين سرزمين وارد آيد .

وضع داخلی بابل و امکنه مقدسه آن قلب مرا تکان داد . فرمان دادم که همه مردم در پرستش خدای خود آزاد باشند و بیدینان آنان فرا نیازارند، فرمان دادم که هیچیک از خانه‌های مردم خراب نشود . فرمان دادم که هیچکس اهالی شهر را از هستی ساقط نکند . خدای بزرگ از من خرسند شد و به من که کورش هستم و به پسرم که کمبوجیه و به مامی لشکریان از راه عنایات، برکات خود را نازل کرد .

پادشاهانی که در همه ممالک عالم در کاخهای خود نشسته‌اند، از دریای بالا تا

دریای پائین، و پادشاهان غرب تمامًا خراج سبکین آوردن و در بابل برپاها ری من بو سه زندن. فرمان دادم که از بابل تا آشوز و شوش و اکد و همه سرزمینهای که آنطرف دجله واقعند و از ایام قدیم بناشده‌اند، معابدی را که بسته شده بود بگشایند - همه خبایان این معابد را بجای خود برگرداندم تاهمیشه در آنجا مقیم باشند. اهالی این محلهای را جمع کردم و منازل آنها را که خراب کرده بودند از نو ساختم و خدایان سومر و اکد را به آسیب بقصرهای آنها که شادی دل نام دارد بازگرداندم. صلح و آرامش را بهمه مردم اعطا کردم.»

این بود رقتار انسانی قهرمان آزادی بخش تاریخ کشور ما - دیگران بهنگام فتوحات می‌گشتند و خراب می‌گردند و افتخار داشتند که آبادانی را برآورده‌اند و اتری از خوشی و شادی باقی نه گذاشته‌اند. اما در برآبرمی‌بینیم که کورش بزرگ اظهار سرآفرادی خود را، در آزادی و شادی مردم میداند و با این اعلامیه که روشنگر رقتار انسانی وی است، آزادی حقوق و عقیده را برای نخستین بار درجهان پایه گذار و در کرمانه زمانی کهن، برگذشته و حال و آینده درخشنان گشته است. در اینجاست که ایمان و عقیده باطنی این شاهنشاه بزرگ آشکار و هرگونه گمان و پنداری مبنی بر اینکه از تعالیم زرتشت برخوردار نبوده، بکنار می‌زند و بما مدلل می‌سازد که بطور حتم و یقین از دستورهای پیامبر باستانی الهام می‌گرفته و عقیده‌اش ب الفلسفه‌های عالی و انسانی آن پیامبر استوار بوده است.

اصل آزادی عقیده، مهر بانی و مهر ورزی به همتوغان و زیرستان که از آموزش‌های جاودانی اشوز رتشت است، باجان و روان قهرمان نامدار تاریخ کشور ما پیوند فاگستنی داشته و در سراسر زندگانی و تادم و اپسین هم از آن، خود را جدا نساخته است. حتی اعتقاد به جاودانی روان و جهان پس از مرگ از جمله مطالبی است که گرفتوان از زبان کورش بزرگ برسم اندرز پیش از مرگ در کتاب معروف خود آورده است: «چون زندگی جسمانی را پایان رسانیدم هیچ خواهم شد!»

تحال شما روح مرا نمیدیدید. ولی از اعمال آن میدانستید که او در من وجود دارد. «آیا ملتفت شده اید که ارواح مقتولین چه عذایی به قاتلین^۱ میدهند؟ این بیدینها را دوچار چه انتقامی میکنند؟ آیا گمان میکنید که پرستش مردگان دوام‌مند باشد؟ اگر مردم میدانستند که ارواح آنها هیچ نوع اقتداری ندارند، فرزندان من این را بدانید که هیچ‌گاه بتوانسته‌ام خود را مقاعده کنم که وجود روح بسته بین فانی است. چون از آن پیرون فراموش خواهد شد. زیرا می‌بینیم که زنده بودن پسند فانی از اثر اوست و نیز بتوانسته‌ام بخود بقیه‌لام که قوای عقلانی زوح با جدائی آن از بدن زایل شود. پعکس حقیقه دارم که چون روح از آلایش و اختلاط باک و منزه شد کاملاً جوهر عقل می‌گردد».

«وقتی که بدن انسان بحال انحلال افتاد می‌بینیم که هر یک از قسم‌هایی که آنرا ترکیب نموده بعنصر خود بر می‌گردد و فقط روح است که از نظر حاضرین ناپدید است؛ شما میدانید که هیچ چیز بمرگ از خواب شبیه‌تر نیست - در این وقت است که روح انسان از هر وقت دیگر به ایزدان تردیکتر می‌شود و در آن، حال و آتمرامی بیند. زیرا بی‌گمان در این وقت از هر وقت دیگر آزاد تر است».

«پس اگر حقیقت چنان است که من می‌پندارم و اگر روح پس از فنا بدن باقی می‌ماند، باحترام روح من آنچه که من بشما توصیه می‌کنم بجای آورید. اگر از مرطوط دیگر است و بقای روح شبیه بقای بدن، پس لااقل از ایزدانی که جاویدا شد و همه چیز را می‌بینند و به هر کار قادرند پرسید. خداوند حافظ این نظم ثابت و تغییر ناپذیر عالم است و جلال و غشمته آن فوق هر بیانی است».

آن نظرور که از مضمون این نوشته‌ها آشکارا گردید، کورش بزرگ نسبت به حاودا ای روان و جهان پس از مرگ ایمانی استوار داشته و بد فرزندان و آیندگان بادلال و برهانی قاطع تأکید و رزینه است. یعنی به همان تعالیمی که برای تحسین بار بوسیله آشور رشت بجهانیان آموخته شده و تا آن‌زمان در هیچ مسلک و مذهبی تعلیم نرفته بود.

آری؛ کورش بزرگ بالهایم گیری از تعالیم زرتشت و خاصیت نژادی خود توفیق

یافت که از افتخاری بس بزرگ و جاودانی برخوردار گردد. آنچنانکه پس از گذشت ۲۵ سده و در زمانی که دانش شری به سیر فنا و افلاک می پردازد، جهانی را از کارهای بزرگ خود در شکفت اندازد.

نه تنها کوشش کبیر پایه ایمان و اعتقادش بر تعالیم اشو زرتشت استوار بوده، بلکه نیاکان وی نیز بنا به منک نبسته هائی که از آنها بدست آمده، پیرو آن مذهب بوده اند آریارمنه در لوح زرین که در سال ۱۹۲۰ در همدان کشف شد، اینچنین میگوید: این کشور پارس که من دارم اهورامزدا بمن عطا فرموده است و از مرحمت اهورامزدا من شاه این کشورم - خواستارم که اهورامزدا مرا یاری کند».

آرشام نیز در کتیبه خود چنین آغاز سخن مینماید: «اهورامزدا خدای بزرگ که بزرگترین و برترین است، مرا شاه کرد و او بمن سرزمین پارس را عطا فرمود». باز در جای دیگر میگوید: «از عنایت اهورامزدا این سرزمین را دارا هستم - اهورامزدا مرا و خانه مرا حفظ کند و این سرزمین را که من دارا هستم نگاه دارد».

در این جملات کوتاه، معانی بسیار بلند و اصول یکتاپرستی و یکتاشناسی که امروز آنرا توحید می نامیم، بطور آشکار بچشم میخورد و این همان اصلی است که در گاتاها (سرودهای اشوز رشت) دیده میشود.

نیاز بگفتن نیست که واژه اهورامزدانشانگر آفریدگاری یکتاپرستی در دین زرتشتی است. همانگونه که سایر مذاهب برای آفریدگار واژه ویژه ای دارند و آن واژه ها سمبل آن مذهب بشمار میروند. پس باید ایمان داشت که ذکر واژه اهورامزدا در سر آغاز گفتار و نبیته های شاهنشاهان و فرمانروایان هخامنشی، میان اعتقاد آنها بمذهب زرتشتی است. خاصه آنکه رفتار و گفتار و طرز اندیشه آنها نیز گویای این حقیقت است که با آزادی و آزادمنشی آموزش های دینی و اخلاقی زرتشت را پیروی مینموده اند.

داریوش بزرگ نیز که نام بلند آوازه اش در تاریخ جهان همواره می درخشد، در

همه آثار و سنگ نبشته‌هایی که از خود بیادگار گذاشت، بطور صریح پیروی از دستور آسمانی و انسانی زرتشت را نشان داده است و ممکن‌آمیگویید: «که من اهورامزدا را پرستش کردم».

اینک ترجمة سنگ نبشته داریوش بزرگ در شوش.

بزرگ خدای اهورامزدا که این زمین را آفرید. که آن آسمان را آفرید. که مردم را آفرید. که شادی را برای مردم آفرید. که داریوش را شاه کرد. یک شاه از بسیاری، یک فرماندار از بسیار.

«من داریوس، شاه بزرگ. شاه کشورهای شامل همه گونه مردم. شاه در این زمین بزرگ دور و دراز. پسروی‌شتاب هخامنشی پارسی پسپارسی آریائی. از نژاد آریائی. بخواست اهورامزدا این است کشورهای که من جدا از پارس گرفتم. من بر آنها فرمانروایی کرم. من با جداد نمود. آنچه از سوی من با آنها گفته شد فرمان بردنم. قانون من ایشان را نگاهداشت: ماد - خوزستان - پارت - هرات - بلخ - سند - خوارزم - زرنه - هرووتیش - تهنه گوش - آشور - عربستان - مصر - ارمنستان - کپد و کیم - سارد - یونانیهای کنار دریا و آنسوی دریا - سکو در - لیبی ها - جبشیها - کاری ها. «من اهورامزدا را پرستش کرم - اهورامزدا را یاری کرم - آنچه فرمان از سوی من داده شد او انجام آنرا برای من نیک گردانید. آنچه من کرم همه را بخواست اهورامزدا کرم.

این کاخ که در شوش بنادرم، از رامدور دیوار آن آورده شد. زمین بسوی پائین کنده شده تا در زمین بسنگ رسیدم چون کند و کوب انجام گرفت، پس از آن از شقته انباشته شده - بخشی چهل ارش در ژرف - بخشی دیگر بیست ارش در ژرف. روی آن شقته کاخ بناسد.

داریوش شاه گویید:

بدرسکاری راه سپردم - نه به ناتوان و نه تو انا را زور نورزیدم».

در این سنگ نبسته منش پاک و کردار خجسته داریوش نمایان و از بزرگی اندیشه وی حکایت دارد. اینک بهینم در سنگ نبسته نقش رستم آیندگان چهاندرزی داده است. در این سنگ نبته هم داریوش بزرگ پس از ذکر خدای بزرگ اهورامزدا پس که این زمین را آفرید که آن آسمان را آفرید که شادی را برای مردم آفرید - که داریوش را شاه کرد - بگانه شاهی را از بسیاری - بگانه فرمانداری را از بسیاری و پس از کشورهایی که گشوده و بر آن فرمانروائی دارد چنین ادامه سخن داده است: «داریوش شاه گوید، اهورامزدا هنگامی که دیدکار این سرزمین ذرهم گشته، آنرا بمن سپرده - میرا شاه کرد - من شاهم بخواست اهورامزدا - من آنرا مرتب کردم هر چه بآنها فرمودم اجرا شد. چنانکه اراده من بود.» آنکه توافقاً تو اندیشه کنی چند جور (مختلف الشکل) بود آن کشورهایی که داریوش شاه اداره میکرد، این پیکرها را بتکر. آنها تخت مرا میبرند. آزین راه تو آنها را میتوانی بشناسی - آنگاه تو خواهی دانست که نیزه های پارسیان دور رفته - آنگاه پو خواهی دانست که پارسیان دور از پارس جنگیده اند.

داریوش شاه گوید - اینست آنچه من کردم - همه را بخواست اهورامزدا انجام دادم اهورامزدا بمن یاری کرد تاکار را با جام رسانیدم - اهورامزدا مرا از هر بدی شکنده از همچنین خائواده من و این کشورها را درخواست من از اهورامزدا اینست: من از اهورامزدا خواستارم که آنرا پذیرد.

ای بشر آنچه را اهورامزدا فرمود بتومیگویم: راه راست مگذار - بدینهندیش - گناه مکن - ای بشر فرمان اهورامزدا را بگزدن بنه - راه راست را مگذار - ستمکار مباش!» باز داریوش بزرگ بر لوح زرین که زیر بنای تخت جمشید به دور آن شاهنشاهی رضا شاه بزرگ پیدا شد، کار و اندرز خود را چنین شرح داده است: «داریوش شاه بزرگ - شاه شاهان - شاه کشورها - پسر ویشتاسب هخامنشی .



نقش داریوش کبیر در بیستون



منظره کوه بیستون و نقش و کتیبه مهم آن

داریوش شاه گوید - اینست کشورهایکه من دارم از سکاها که آفسوی سعد استند تا به حبشه، از سند تا به ساردکه آنرا بزرگ خدای اهورامزدا بمن ارزاشی فرمود - اهورامزدا هر را و خانواده شاهی نهاده باشد، اینست که اهورامزدا داریوش شاه گوید - اهورامزدا این کشور را از آسیب دروغ و خشکسالی تو دشمن بدور دارد.

داریوش بزرگ نسبت بدروغ و دروغکو حساس است خاص داشته و آنرا در ردیف بزرگترین بلايا دانسته است. آنچنان که در ضمن سنگ نبشته بیستون که داستان گوماتای غاصب را تفصیل آورده، در پیان آن چنین به آیندگان اندیز داده است:

داریوش شاه گوید - این شاه را من در جنگها گرفتم و این کشورهایی بودند که نافرمان شدند « دروغ آنها را نافرمان گرد - اینها بمردم دروغ گفتند - پس از آن اهورامزدا آنها را بدبست من سپرده، هر سان که خواست من بود، همان سان با آنها رفتار کردم .

داریوش شاه گوید - تو که از این پس شاه خواهی بود، قویاً از دروغ بر هیز کن، اگر چنان اندیشه کنی که کشورت در امان باشد، دروغکو را بمسخری کفرده، در این سنگ نبشته شدیداً بر علیه دروغ و دروغکو بر خاسته و شاهان بعد از خود را به مضرات دروغ و دروغکو آگاه ساخته و از آنها خواسته است که ازین آفت اجتماعی غافل نباشند و آنان را به کیفر بر سانند.

همانگونه که در سنگ نبشته های قبلی دیدیم، رامراست رافرمان و داداهورامزدا دانسته فرموده است.

راه راست مکن - بد میندیش - گناه مکن - ستمکار مباش - آن زیرا مطالب بالا بدون شک و تردید، از تعالیم آشوز و ناشست و نسروده های این پیامبر در کتابها الهام گرفته و خود بایعانی و اسپیش رو آن بوده است « ذمای کیست و آن را ذمیتیش بیا » بد ان دیش - بد گفتار و بد کردن از گناه کلکوارند.

« راستی مایه رستگاری و خوشبختی است خوشبختی از آن کیست که راست و پارسا باشد »

اکنون برای نیک انجامی سخن درباره این شاهنشاه بزرگ، عین ترجمه راز کامیابی وی را در اینجا نقل می نمایم.

راز کامیابی داریوش بزرگ

چنین گوید داریوش شاه، شاه شاهان، پدر من گشتاسب بود، پدر گشتاسب ارشامه، پدر ارشامه آریارمنا، پدر آریارمنا، جیش پش پدر جیش پش هخامنش. خدای بزرگ اهورامزدا که این زمین را آفرید، که آن آسمان را آفرید، که بشر را آفرید، که شادی را برای بشر آفرید، که دانائی و توانائی به داریوش شاه داد.

داریوش شاه گوید : به خواست پروردگار : من چنین :

من دوست نیکیم، من بدی را دوست نیم، پسند من نیست که ناتوانی از توانائی زور بشنود. باز پسند من نیست که زیردستی از زبردستی رنج به بیند، آنچه حق است آن پسند من است. من دروغگو را دوست نیم، من کینه جو نیم، آنچه مرا خشمگین کند از آن سخت بیزارم و بر تندی خود نیک چیرم.

هر که بکوشد، در برابر کوشش خود پاداش یابد. هر که بلغزد، در خورگناهش پادافرایند، پسند من نیست که کسی به کسی بدی کند. باز پسند من نیست که بدی ها بی کیفر بیانند. آنچه نزد من کسی از دیگری بگوید. مرا باور نیست. مگر آنگاه که با گواهی درست همراه باشد. آنچه کسی بسود دیگران کند، در نهایت کوشش خود من از آن خرسندم و خشنودی من از این بزرگ است و از آن شادیها میبرم.

اراده و فرمان من اینست در آنچه من کرده ام که تو خواهی دید و خواهی شنید چه در میهن چه در میدان جنگ، نگاه کن به توانائی من. نگاه کن به دانائی من. اینقدر که تن من زورمند است، در جنگجویی نیز مردی جنگی خوبم.

اگر در پیش خرد من پیدا نباشد تا چه کسی را دوست بشمارم و چه کسی را دشمن بدارم، آنگاه بکارهای نیک او می‌اندیشم که او میک دشمن یا یک دوست است که در پیش خود دارم. من ورزیده‌ام، هم در دوست، هم در پیا. در سواری، سواری خوبم در تیر اندازی، تیراندازی چا بکم چه پیاده چه بر اسب. تو انانی که اهورا مزا مرا داده است و من نیروی آن را داشتم که بکاربرم، بخواست اهورامزدا دارم. آنچه کردم با این نیروها کرده‌ام و اهورامزدا آنرا بمن داده است.

در این اندرز نامه است که داریوش شاهنشاه بزرگ و نامدار هخامنشی، راز کامیابی خود را بیان و درسی پند آموزبایند کان داده است و خود را پیرو آئین و منش و هومن و خشترا خوانده و آنرا داده و بخشیده‌های اهورامزدا دانسته است و در ضمن آئین دوست یابی و خدمت با جامع و سود رسانی به همنوع را که در آئین سپنتمار آلمیتی فرمان رفته بنحو شایسته‌ای از آن تجلیل نموده است و خورستنی خود را نسبت بچنین سجایائی ابراز داشته است.

این جملات کم‌هریک پند گهر باری است، شایان آنست یک یک مورد تفسیر و تعبیر قرار گیرد و پیرامون آن صفحاتی نوشته آید تا حال و آیندگان از آن اندرز گرفته و در از عظمت نیاکان خود را دریابند.

آنچه از همه مهمتر در این سنگ نبسته دیده می‌شود، ایمان قاطع به آفریدگار بیهمتا «اهورامزدا» است. این شاهنشاه بزرگ در اوج قدرت و فتوحاتش با ایمانی راسخ، خواست و یاری اهورا مزا را بهره خود دانسته و گفته است: «تو انانی که اهورامزدا داده است و من نیروی آنرا داشتم که بکاربرم، بخواست اهورامزدا دارم. آنچه کردم با این نیروها کرده‌ام و اهورامزدا آنرا بمن داده است.

«داریوش کبیر در فتارو کردارش اصول حقیقی انسانی و مهر ورزی و داد گری درخشنan است و همان سجایائی که کورش کبیر داشته همانند میراث ارزنده بارث برده

است *

یقیناً مردان بزرگ تاریخ و نامدارانی که نام نیکشان سده‌های بسیار بر صفحات تاریخ جهان در خشیده، همه مردمانی خداشناست؛ دیندار و دارای منشیان پاک عالی انساندوستی بوده‌اند و اصولی را پیروی مینمودند که از الهام پیامبران کسب نموده‌اند این‌گونه اصول را حتماً بیش از همه میتوان در تعالیم زرتشت پیامبر باستان ایران آشکارا آموخت. اوست که فرموده است (خوبختی خود را در خوبختی دیگران جستجو نمائید). آیا سخن ازین وسیعتر و کاملتر وجهانی تر گفته شده است؟ و یا منش سه‌گانه اندیشه نیک و گفتاریک و کرداریک که الهابخش تمام تعالیم و اصول اخلاقی است، هم پایه‌اش را در کجا میتوان یافت؟

شاهنشاهان بزرگ هخامنشی بیگمان ازین اصول آگاه بوده و با برخورداری از آن در خشنده‌گی تاریخ را پایه‌گذاری نموده‌اند. اینک بهینیم خشاپارشا در اثر خود چه‌گفته و آیندگان را چگونه اندرزد داده است. خشاپارشا پس از ذکر نام و نسب خود، فتوحات خود را چنین شرح میدهد.

«بزرگ خدای، اهورامزدا که این زمین را آفرید. که این آسمان را آفرید که مردم را آفرید. که شادی را برای مردم آفرید. که خشاپارشا را شاهکرده. یگانه شاهی از شاهان. یگانه فرماندار از فرمانداران.»

مثلث خشاپارشا، شاه بزرگ - شاه شاهان - شاه کشور هائیکه دارای مثلث گوناگون است - شاه این سرزمین بزرگ پهناور. پسرداریوش شاه هخامنش.

خشاپارشا گوید. اینست کشورهای سوای پارس که بفرمان اهورامزدا من پادشاه آنها بودم - من بر آنها فرمانروائی داشتم - بیش من باج می‌آورزند - آنچه به آنها از جانب من فرمان داده میشد، آنرا انجام میدادند.

فرمان من آنجا هاروا بود... ماد - عیلام - رخچ - ارمنستان - سیستان - پارت - هرات - باختر - بلخ - سغد - خوارزم - بابل - آشور - ستاگسیند - لیدیه با سارد - هصر -



خشاپار شاه

یونانیهای که در دریا زندگی می‌کنند و آنها هیچ‌که در آنسوی دریا زندگی می‌کنند - مچیا - عربستان - قندھار - هند - کاپادوکیه - داهما - سکا - سکائیکر خئودا - مقدونیه - چیپا - پوتا - کرکا - جبشه .

خشاپارشا گوید : هنگامی که من شاه شدم ، در میان آن کشورهایی که در بالا نامبرده شد ، تأثیراتی بودند. پس اهورامزدا مرا اکمل کرد - بیاری اهورامزدا من آن کشورها را گشودم و هر یک را بجای خود نشاندم .

میان این کشورها جانی بود که پیش ازمن دیوان را پرستش می‌کردند . پس بیاری اهورامزدا من آن پرستش خانه دیوان را برافکندم و فرمان دادم برای دیوان قربانی نکنند - هر چهار چشم ازمن دیوان را پرستش می‌کردند ، در آنجا من اهورامزدا خدای بزرگ را برقانون آشا ستایش نمودم و آنچه نادرست بود درست گردم - من کارهای نیک گردم - ابتکارها که ازمن سرzed همه بفرمان اهورامزدا مرا بیاری گرد تا این کارها را انجام دادم - تو که در روزگار پسین می‌آمی ، اگر آن دیشنه کنی که ایکاش در زندگی شاد باشم و پس از مرگ خجسته ، با آن دستور هایی که اهورامزدا فرمان داده رفتار کن و اهورامزدا خدای بزرگ را برابر آئین مقدس بهدینی ستایش کن ، هر کس که با آن دستور هایی که اهورامزدا فرموده گردن نهد و برابر آن رفتار و اهورامزدا خدای بزرگ را ستایش کند ، در زندگی خوشبخت و پس از مرگ خجسته خواهد بود .

خشاپارشا گوید : مرا اهورامزدا از هر بدی دور نگه دارد - همچنین خانواده مزا و این کشور زات من از اهورامزدا درخواست می‌کنم اهورا مزدا همه آن را بمن به پخشانید .

در این سنگ نبسته ، خشاپارشا شاهنشاه نامدار هخامنشی ایمان و اعتقاد استوار خود را بر شالوده دستور های دینی و بهدینی بخوبی آشکار می‌سازد - آئین اشا را که دستورهای آسمانی اشوزر تشت است ، به مردان حال و آینده کشور خود یاد آور می‌کردد آئین اشا که مفهوم آن راستی و پاکی درون و برون و اطاعت از نظم ابدی است ، در تمام

بندهای اوستا بنام نماز «اشم و هو» بجسم میخورد. زیرا در همین نماز است که راستی و پارسائی (پاکی درون و برون) را مایه خوشبختی دانسته و یادآور آنست که آرزوی خوشبختی آنگاه بر آورده میشود که خود را به بهترین راستی و پارسائی بیارایند. درست این نماز در کتیبه بالا منعکس است. «هر آینه که اندیشه کنی که ایکاش در زندگانی شاد باشم و پس از مرگ خجسته پس با آن دستور هائیکه اهورامزدا فرمان داده رفتار کن و اهورا مزدا خدای بزرگ را برابر آئین مقدس «اشا» و بهدینی سایش کن. زیرا هر کس با آن دستور هائیکه اهورامزدا فرمود گردن نهد و برابر آن رفتار و اهورامزاد خدای بزرگ را سایش کند، در زندگانی خوشبخت و پس از مرگ خجسته خواهد بود. خوشبختانه در سنگ نیشته ای اردشیر اول واردشیر دوم نیز اخلاص و اعتقاد به اهورامزدا خدای بگانه آشکار و نمایان است. آنها نیز شاهنشاهی خود را بخواست اهورامزدا دانسته چنین آورده‌اند:

«بخواست اهورامزدا من شاه در این زمین بزرگ و دور و دراز هستم - اهورامزدا شاهی را بمن ارزانی فرمود. مر اهورامزدا و شاهی را که بمن ارزانی فرمود و خاندان مرابه پایاد».

خلاصه آنکه تمام سنک نیشته‌های دوران هخامنشی با اظهار ایمان و اعتقاد به اهورامزدا زینت یافته و خداشناسی خود را با ثبات رسانیده‌اند - این شاهنشاهان در سراسر زندگانی پر افتخارشان علاوه از خود خداشناسی نشان داده‌اند، اندیشه و گفتار و رفتارشان نیک و برپایه انسانی استوار بوده است - اینک به بینیم محققین معاصر و گذشته درباره مذهب این شاهنشاهان (هخامنشیان) چگونه اظهار عقیده نموده‌اند.

از کتاب «بنیاد شاهنشاهی ایران» نوشته سالور

دانشمند ارجمند آقای سبکتکین سالور در کتاب پر ارج خود (بنیاد

شاهنشاهی ایران) چنین مینویسد: کوشش زردشتی بود.

« او چگونه صاحب اینهمه خصائص برجسته عالی شد؟ کوشش در پدر-ارس تربیت شده بود. پارس‌ها و مادها از حیث آداب و رسوم و تعلیم و تربیت تفاوتی نداشتند. کوشش شاه ایشان بود و قبل از او پدرانش بر آن سرزمین حکومت میکرده‌اند و لامحاله تمدن و عقاید ایلام قدیم که بی‌شباهت به تمدن آسور و بابل نبود و حداقل در کشور داری و رفتار باملل مغلوب شیوه تمدن آنان بود، در کوشش و اطراقیان اومی باشد موثر گردد. « بابل همسایه ایران بود و اهمیت و احترام آن شهر که لقب عروس آسیا را داشت، نه چنان بود که بتوان آنرا نادیده گرفت. بابل همراه نفوذ تجارتی و نظامی خود اخلاق و روش زندگی خود را نیز در اطراف نفوذ میداد و بدون شک در « انسان » مؤثر بوده است.

پارسیان ساده و بی‌آلایش بودند ولی در بار پارس تحت تأثیر در بار ماد بودند و حداقل ارتباط دو در بار بایکدیگر وجود ماندان دختر آرژی‌ذهالک در در بار پارس نمی‌توانست بی‌اثر باشد.

با تمام این تأثیرات چرا کوشش از همه کنار ماند؟ چرا کوشش با تمام این عوامل تحت تأثیر عوامل نرفت: زیرا بطور مسلم کوشش تحت نفوذ عامل مؤثری قرار داشت و آن عامل مهم و مؤثر تعلیمات زرتشت بود.

زرتشت همانرا اندرز میداد که کوشش کرد. زرتشت مخربین و کشنده‌گان مردم و بردگان آزادگان را دوست نداشت. او با تخریب شهرها، کشتن مردمان و اسیر

کردن مردم مخالف بود. او خراب‌کنندگان مزارع را نفرین کرده بود. و کورش هم جزاین کار نمی‌کرد.

تعلیمات زرتشت در روح وجان او نفوذ کرده بود و او نمی‌دانست علی‌رغم آن نفوذ‌کاری بگند او میدانست که عمل مغلوب ممکن است علیه او برخیزند و برازی او ایجاد در درس بگند اما میدانست برای جلوگیری از قیام احتمالی، مردم را قتل عام کند و شهرها را بسوزاند. او میدانست برده قیمتی است، ولی نمیتوانست آزادگان را بوده کند. او احتیاج بیول داشت ولی صلاح نمیدانست که این پول را از طریق غارت شهرها و فروش مردمان آزاد بگیرد. زیرا این اعمال مخالف تعالیم زرتشت بود. برخلاف حسن جوانمردی او بود. او جوانمردی بود که با بهترین فسلقه فردگی و مذهبی آن روز آشنائی داشت. من نمی‌خواهم همه خویهای کورش و اخلاق او را عزیزیون تعلیمات زرتشت بدانم، نه ... بهیچوجه چنین نیست. زیرا دیدم ایم که بسیاری از سرداران بزوگ و کوچک با چنین تعلیماتی و نظرایر آن آشنائی داشته‌اند ولی نتوانسته‌اند تمايلات حیوانی خود را سرکوب کنند. چنان‌که هنوز پیروان مسیح که آنهمه سفارش دوستی و صلح می‌کرد با شمشیر با ملل ضعیف رو برو می‌شوند.

کورش جوانمرد بود. اما این جوانمردی و بناکی و گذشت را فلسفه زرتشت تقویت کرده بود. و اگر تنها اخلاقی و جوانمردی به تنهایی نمیتوانستند کورشی پسازند که ما می‌شناسیم و گذشتگان از دوست و دشمن بـما معرفی کرده‌اند.

باری برخی از مورخین درباره مذهب کورش شک دارند و آنرا پیرو مذهب آرین‌های اولیه میدانند و یکی دو نفر از معاصرین اظهار می‌کنند که اگر کورشی زرتشی مذهب بوده می‌باشد هم پارس زرتشتی بوده باشند و اگر پارس زرتشتی بوده لازم می‌آمده مادها نیز زرتشتی باشند. اولاً من نمی‌دانم چرا باید اینطور باشد؟ چه لزومی داشته که اگر پارس معتقد به

زرتشت بوده حتماً ماد هم بوده باشد و یا اگر کورش زرتشتی بوده همه تبعه او زرتشتی باشند؟ ممکن است این از آنجا نشأت گرفته باشد که در قدیم مذهب اجباری بوده و شاهان میکوشیده‌اند ملت را بمذهب خود علاقه‌مند سازند ولی ما میدانیم که بخصوص در عصر هخامنشیان مذهب آزاد بود.

راجع به سلاطین ماد و توجه قهری آنان بمذهب زرتشت قبل از توضیح کافی داده شد و همین توضیح برای پارس نیز صادق است.

کورش که میخواسته یک سلطنت مطلقه ایجاد کند و همه آسیای غربی را زیر یک پرچم گردآورد، با فلسفه‌چند خدائی نمیتوانسته سازگار باشد. لذا اعتقاد سیاسی او لامحاله اورا بسوی مذهب زرتشت میکشانده و تنها این مذهب بوده که می‌توانسته باصطلاح امروز، ایدئولوژی سیاسی عصر باشد و کورش را کمک کند. و انگهی چنانچه گفته، اعمال کورش نشان میدهد که او تحت تأثیر کامل این مذهب بوده. بالاتر از این ما سند کتبی داریم که کورش زرتشتی و معتقد بودن آنست بوده.

کورش از قبح بابل چند اعلامیه منتشر می‌کند و یکی از آنان راجع به یهود است و در این اعلامیه اعتقاد او نسبت بوحданیت بخوبی آشکار است و اینست آن سند: (از ترجمه استاد پیر نیاکتاب ایران باستان).

«کورش پادشاه پارس میفرماید یهود خدای آسمانها جمیع ممالک زمین را بمن داده و مرا امر فرموده است که خانه‌ای برای او در اورشلیم که در یهود است بنا کنم. پس کیست از شما از تمامی قوم او که خداش با وی باشد، او به اورشلیم که در یهود است برود و خانه یهود خدای اسرائیل که خدای حقیقی است در اورشلیم بنانکند».

کورش در این بیانیه اولاً یهود خدای اسرائیل را خدای حقیقی می‌نامد و همچنین می‌گوید خدای آسمانها که جمیع ممالک را بمن داده. این موضوع نکته مهمی است. بسیار مهمتر از آن که در نخستین وهله بنظر می‌آید، ما میدانیم که در گذشته در عصر کورش و مدت‌ها بعد از او هیچ خدائی مالک و خدائی همه عالم و جمیع ممالک

روی زمین نبود . حتی زئوس یونانیان و زوپیتر رومیهای نیز خدای همه ممالک نبودند و مردم یونان و رم برای سرزمینهای دیگر خدایان دیگری می‌انگاشته‌اند . منتهی کاهی این خدایان را با خدایان خود تطبیق می‌کرده‌اند و امپراطوران رم خدایان دیگر ممالک را احترام و پرستش می‌کرده‌اند و حتی پرستش آنان را در رم مرسوم داشته بودند ».

بطور خلاصه هیچ خدائی بالفعل خدای همه ممالک روی زمین نبوده و هرگاه خدائی برخدائی دیگر برتری داده می‌شد ، این نه در اثر وجود خودخدا بوده بلکه در اثر پیروزی بندگان آن خدا بوده که بر ملت دیگری پیروز می‌شند و آنگاه خدائی خود را برخدائی آن برتری میدادند . بارها همین شاهان آشور و بابل بخدا یان خود منت گذاشته‌اند که ما بودیم که ترا بر دیگر خدایان برتری دادیم .

حتی در تورات یهوه خدائی همه ممالک و همه عالم نیست . همه‌جا (یهوه) خدائی اختصاصی قوم اسرائیل است و بس . اما در مذهب زرتشت ، اهورامزا خدائی بزرگ آفریننده جهان و هرچه در او هست معرفی شده . او نهاینکه خدائی آرین هاست بلکه خدائی غیر آرین‌ها نیز هست و در میان اتباع و مؤمنین او بسیاری از مردم غیر آرین وجود دارند . او خداوندگاری است مثل خداوندگاری که دیگر پیامبران چون حضرت محمد (ص) و حضرت مسیح (ع) معرفی کرده‌اند . او خدائی همه جهان و آفریدگان و صاحب اختیار مطلق معرفی می‌کند و از تزدیکی دو مذهب یهود و زرتشتی و کورش زرتشتی مذهب جزاین انتظاری نمی‌توان داشت .

اگر کشورش زرتشتی نبود ، درباره (یهوه) نیز همان یانی را داشت که درباره مردوك داشته . درست است که کورش از نظر سیاسی مردوك احترام نهاده و خود را منتخب و مورد حمایت او معرفی کرده ؛ ولی در بیانیه‌های خود هیچ‌گاه مردوك را خدای همه‌غالم معرفی نکرده است . همه‌جا مردوك را چنین خوانده : (مردوك آقای بزرگ) و در برابر او خدایان کوچک را نیز نهاده است .

این دو بیانیه تفاوت استنباط کورش را از دو مذهب یهود و بابل نشان میدهد. اگر کورش زرتشتی مذهب نبود و اگر او به اهورامزدا تنها خدای مختار و مقتدر آفریدگار مطلق ایمان نداشت، لازم نبود مردوك را آقای بزرگ و یهوه را مالک مطلق جهان بشناسد و تلویخاً خدای یهود را که اسیر با بلیان بودند بر خدای با بلیان ترجیح دهد. نیز ا مسلمان این دو بیانیه دریک وقت و در بابل منتشر شده و این عمل زیاد باب طبع کشته نبوده است ولی کورش جزاً نمیتوانسته بکند.

نکته دیگر را نیز باید در نظر گرفت. کورش در بیانیه خود برای با بلیان خود را شاه انسان معرفی میکند. البته دلیل وجهات آن معلوم است زیرا برای مردم بابل و عیلام مشهورتر بوده تا پارس. اما چرا وقتی برای یهود اعلامیه میدهد خود را شاه پارس معرفی میکند بطريق اولی برای یهود نیز که سالیان درازی در بابل زندگی میگرددند و قرنهای با بلیان روابط سیاسی و اقتصادی داشته‌اند نیز عیلام معروف تراز پارس بوده. چرا حتی کورش در این بیانیه خود را شاه ماد نیز معرفی نکرده در صورتی که ماد پیش یهود معروف تر بوده تا پارس.

در اینجا نیز کورش به دونکته توجه داشته است. نخست اینکه پارس را معرفی کند آنهم به یهود که هم مرز مصر بودند. ثانیاً عیلام مشرک برای یهود موحد زیاد مورد توجه نبوده و همچنین ماد چند خدائی چنگی بدیل یهود نزدیک و کورش که هیخواسته از همه حیث یهود را بسوی خود جلب کند، بهتر داشته خود را شاه پارس معرفی کند. پارسی که از نظر مذهب ناشناس بوده و فقط جمله یهوه خدای واقعی میتوانست معرف مذهب آنان در پیش یهود باشد.

شکی نیست که این اعمال و اعلامیه بمقدار زیاد جلب توجه ملل بوده و خالی از نظرات سیاسی نمیتوانسته باشد.

ولی همین نظرات سیاسی در ساردنیز وجود داشته. نه یونانیان آسیای صغیر کمتر از یهود بودند و نه مردم سارد کمتر از مردم بابل. در اینجا نیز اگر نظرات سیاسی بوده

می‌بایست کورش خود را فرستاده (سی‌بل) یا (زوں) معرفی کند یا خود را حمایت شده (آپون) خدای مورد توجه مردم سارد بنامد. ولی چرا نکرده؟ زیرا اخلاق و شهامت مانع این کار بود. او نمی‌خواست کسی را گول بزند. یونان در مقابل او ایستاده بود و میک چنین کاری جبن کورش را میرساند ولی یهود او را مسیح و حامی خود خوانده بودند. لذا اگر کورش هراحترامی آنها می‌گذشت دلیل ترس یا نیرنگ بازی نمی‌شد. با بل تسلیم شده بود و مردم آن شهر اورا بعنوان یک حامی و نجات دهنده پذیرفته بودند. لذا احترام بمردوک چیزی از کورش کم می‌کرد. اما در آسیای صغیر این کار نیرنگ بازی بوده و کورش ازین حقه بازی مبری و منزه بود.

گمان می‌کنم همینقدر برای نشان دادن اخلاق و مذهب کورش کافی باشد و گذشته از این در خلال شرح حال او نیز تا آنجاکه مقدور بود کورش را معرفی کردم. حال دیگر لزومی ندارد جملات سقراط مآبانه و افلاطون وش به اونسبت دهیم و یا از نوشتۀ کرنفون و جزاوشاهد مثال آوریم. اویک مرد بود، مرد واقعی، او در عصری که شاهانی مانند (سنایریت) (سارکن) (آسور بانیال) - (نبوکدنتر - بخت النصر)، افتخارشان این بود که فلان کشور را ویران کردم، فلان شهر را با خاک یکسان نمودم، در عصری که ملل هم نژاد و هم زبان یونان باهم چون درندگان رفتار می‌کردند، ستاره درخشانی بود که چشمها را خیره ساخت. او سرداری بزرگ، قائدی عظیم الشان، انسانی مهر بان و شریف بود.

گوینو حق دارد که می‌گوید او یک مسیح بود - مردی که مقدار بود برتر از دیگران باشد.

در همه اعصار و قرون کسی که از همه حیث کامل باشد مثل او بوجود نیامده. شاهان و سرداران بزرگی در پنهان گیتی بوجود آمدند و کارهای درخشان و خیره کننده کردند ولی هیچیک کورش نشدند و نبودند.

باری کورش مرد بزرگ و موفق پارس، در اوج قدرت و عظمت بیون اینکه

لکه کوچکی به بنای باشکوه او وارد آمده باشد، مرد و برای بازماندگانش سرزینی بزرگ، ثروتی ییکران و ارتشی نیرومند باقی گذاشت.

کوش نهانیروی نظامی و باسربازان نیرومندش بلکه بالاخلاق خود پیروزشد. دژهای نیرومند در برآ بر جوانمردی او سقوط کردند.

این مطلب ارزنده و تحقیقی شایسته در باره مذهب کوش که از کتاب بنیاد شاهنشاهی ایران درپیش آورده شد، موید آنست که نه تنها هخامنشیان و نیاکانشان بلکه شاهنشاهی مادهم پیرومذهب زرتشت بوده‌اند. در اینمور نیز نویسنده دانشمند چنین آورده است: «زرتشت و تعلیمات او سر لوحه پیشگفتار کتاب بزرگ تفوق عنصر در شرق است. شاید لازم باشد که باین نکته اشاره شود که بودا پیامبر هندوک هم تاخته از زرتشت است از حیث طرز فکر درست نقطه مقابل زرتشت بوده. تعلیمات زرتشت بیشتر جنبه دنیوی و عملی دارد و هیچگاه گوش نشینی و رهبانیت و دوری از کارجهان را تجویز نمی‌کند. مسائلی که در(گاتاها) مطرح است جز برای بهتر زندگی کردن نیست. اهمیتی کمتر گاتاها بزراعت داده می‌شود، اهمیت درستی- راستی در مذهب زرتشت بطور کلی روح دنیوی این مذهب در تشکیل ملت و ایجاد و تشکیل شاهنشاهی ایران نقش مهم و مؤثری را داشته.

مذهب زرتشت همچنانکه در صفحات قبل گفته شد ایدئولوژی شرقی برای تغییر رژیم اقتصادی و سیاسی چوبانی به رژیم سلطنتی است، برای شاهان مادکدامعیه سلطنت مطلقه داشتند برای اقتصاد شکوفان و پیش افتاده ماد که در اثر تسلط بر سرزین‌های وسیع بصورت جدید و متفرقی درآمده بود مذهب اولیه آرایا کافی نبود و همچنان که در سرزمین ایران شرقی تبدیل قهری رژیم اقتصادی وجود طرز فکر زرتشت و مذهب اورالازم دانسته بود شاهنشاهی ماد نیازاحتیاج بدان داشت ولذا پس از تسلط (فروتنیش) بر شرق راه برای نفوذ مذهب زرتشت باز شد و غرب بسیین آئین جدید آشناشی یافت.

نویسنده دانشمند پس از تشریح مسائلی چند و ارائه دلائلی موجه اینچنین نتیجه میگیرد .

«باری از همین راه بودکه مذهب زرتشت در غرب نفوذ کرد بطوری که ماعلامیم زرتشتی بودن و اعتقاد بخدای یگانه را در بین ایله‌های کورش کبیر می‌بینیم . یعنی در فاصله ۵۵۵ ق.م. قبل از میلاد که ابتدای عصر (فروتنیش) است و ۵۵۰ ق.م. که ابتدای عصر هخامنشی است ، مذهب زرتشت حداقل در طبقات بالا دارای طرفدارانی بوده است و بین ایله‌های کورش و نحوه عمل او نسبت به ملل مغلوبه و احتراز او از ویران کردن و سوختن و هر نوع عمل تخربی که فاتحین آن عصر بدان دست میزدند در اثر نفوذ مذهب زرتشت و بعبارت صحیح‌تر نفوذ ایدئولوژی اقتصادی آن مذهب یعنی آباد ساختن و کشاورزی است .

بدین ترتیب ایرانیان شرقی با پرواراندن زرتشت با آوردن دین جدیدی که از نظر اقتصادی نقطه دید تازمای را در نظر داشت و در نتیجه به کشاورزی رزیم اقتصادی چوپانی بارزیم اقتصادی کشاورزی پایان بخشید و بایه واساس ایجاد شاهنشاهی را نهاد و بجرأت میتوان گفت شرقیان و زرتشت سهمی بسزا در ایجاد شاهنشاهی ایران ، داشته‌اند .

بطورقطع اگر تعلیمات زرتشت نبود روی کار آمدن کورش و فتوحات او منظرة دیگری میداشت . منظره‌ای که ما آنرا در فتوحات آسوریها - بابلیان و مادها و یونانیان و بعدها در لشکرکشی‌های رمیها بسیار دیده‌ایم . قتلها - آدمکشیها - سوختن و بردن و اسیر کردن و تاراج نمودن . اگر کورش فاتحی باگذشت بود ، اگر کورش از سوختن و غارت کردن و باسارت بردن ملل مغلوب خود داری میگرد ، برای این بود که تعلیمات زرتشت او را منع میگردد و من کورش را زرتشتی و پیرو عقاید آن پیامبر میدانم و برای اثبات این نظر مدارک کافی در دست دارم که در فصول بعد خواهم آورد . زیرا اول باید کورش را شناخت و با اعمال او و طرز فکر او آشنا شد تا اثبات آسان تر گردد » .

آری اخلاق و رفتار پسندیده و انسانی کورش معرف مذهب و اعتقادات وی است و آن ایمانی است که آن شاهنشاه بزرگ به تعالیم عالی زرتشت داشته و خصایل و سجایش بر پایگاه اندیشه نیک - گفتار نیک - کردار نیک و رفتار نیک استوار بوده است. آنکه دارای اندیشه نیک باشند بیکمان گفتار و کردار شان هم نیک خواهد بود و از این راه است که اخلاق بر شالوده‌ای محکم و خلل ناپذیر قرار میگیرد و هیچ حادثه یا پیش آمد تلخ و شیرینی قادر به انحراف آن نیست.



از کتاب « ذوالقرنین » نوشتۀ ابوالکلام آزاد

اینک به بینیم داشمند قبید و محقق عالی مقام ابوالکلام آزاد وزیر فرهنگ
پیشین هندوستان در گتاب ذوالقرنین نامی که همان کورش بزرگ
شاهنشاه با افخار ایران است چه کوئی نه مذهب هخامنشیان را مورد پژوهش
قرارداده و به تبعیجه رسیده است.

«مزدیسنا یا دین ذرتشتی» - اکنون آنچه از معتقدات مذهبی کورش
میدانیم، مورد تعمق قراردهیم. با توجه به شواهد تاریخی باید بدانیم که کورش دین
مزدیسی داشت. یعنی پیرو دینی بوده که زرتشت پیغمبر معروف ایران بنا نهاد.

زرتشت در چه زمانی ظهر کرد؟

ما دقیقاً از آن اطلاع نداریم. بعضی مورخین یونانی در قرن دوم و سوم قبل از
میلاد، آنطور که در زمان آنها شایع بوده است، میگویند هزاران سال از عهد زرتشت
میگذرد. این اشاره مسلم است که زمان زرتشت را از هزار سال قبل از میلاد پیشتر می برد.
محققین معاصر عقیده دارند که در این قول تاحدی، مبالغه شده است. تا این زمان زرتشت
قدمت نمیتواند داشته باشد. پروفسور (کلدنر) آلمانی عقیده دارد که زمان زرتشت از شش
قرن قبل از میلاد تجاوز نمیکند. بیشتر محققین نیز عقیده اورا قبل نموده اند. اگر این
مطلوب درست باشد، بنابراین کورش و زرتشت در یک زمان میزیسته اند. درباره محل
ظهور زرتشت عقیده غالب علماء براینست که در ایران شمالی بوده است. یعنی
سرزمین آذربایجان (آتروپاتگان) که در بخش « ونیدی » از کتاب اوستا، بكلمه
« ایریاناویجو » یا ایران ویژه تعبیر شده، مرکز ظهرور زرتشت باید باشد. کلدنر میگوید،

اگر بروایت شاهنامه تسلیم شویم، مقصود شاهنامه از گشتاسب (ویشتاسب) باید طبق قول مورخین یونان پدر داریوش باشد. ولی نمیتوان در اینکه کورش پیرو دین زرتشت بوده است شک کرد. درست است شواهد تاریخی که مستقیماً در آنچه گفته شده می‌باشد را تأیید کند نداریم، ولی وقتی که در قرائت تاریخی که وقایع تاریخی بمامیده دقت کنیم، از قبول آنچه گفته شده کریزی نیست. اکنون دو حادثه مهم را برای درک این مقصود تشریح می‌کنیم.

یکی شورش گشومات که هشت سال پس از مرگ کورش رخداد و دیگر کتیبه‌های داریوش در دامان کوه که ما را از معتقدات دین هخامنشیان آگاه می‌سازد. مورخین عموماً عقیده دارند که کورش در سنه ۵۲۰ ق.م (ق.م) وفات یافته و پرسن کمبوجیه (کامبیز) جانشین او شد که در سال ۵۲۵ ق.م بر مصر دست یافت. موقعی که در مصر بود شنید که در ماد شورشی برپا شده است و مردمی بنام گشومات خود را پسر دوم کورش که بنام «بردیه» (سمردیز یونانی) خوانده می‌شد و قبل از کمبوجیه از دنیا رفت، خوانده است. کمبوجیه از مصر بازگشت و در بین راه در شام او نیز در گذشت. چون از نسل کورش پس از مرگ کمبوجیه کسی که لایق سلطنت باشد باقی نمانده بود، پسرعم او داریوش بخت نشست و شورش را خواهاند و رهبر آنرا کشت. مورخین عموماً نوشه‌های که داریوش در سال ۵۲۱ ق.م یعنی هشت سال پس از مرگ کورش بخت نشست.

مورخین یونانی تصریح کرده‌اند که در شورش ماد، پیروان دین قدیم نیز دست داشتند و با آن آن دامن می‌زدند.

داریوش شخصاً در کتبیه خود لیدرانقلاب را بلقب «موغوش» یعنی پیرو دین قدیم ماد می‌خواند. پیروان دین مذکور بعد از آن نیز چند بار دست با انقلاب زده‌اند. یکبار شورشی بر هبری یکنفر «منع»، دیگر بنام فرهاد پیش پیا شد که در همدان بقتل رسید. پس ازاویز «شرط خمده» نامی دست با انقلاب زده که در اردبیل گشته شد. کتیبه‌های داریوش که خوشبختانه چون در دل کوه جای دارد، هجوم اسکندری توانسته است

بر آن ضریبی بزند. مهمترین آن کتبیه بیستون است. داریوش در این کتبیه بتفصیل رسیدن بتخت و تاج و خواباندن شورش گشومات مغ را بیان میکند.

در استخر کتبیه دیگری است که داریوش نام کشورهای تابعه خود را ذکرمی کند. در این کتبیه‌ها، داریوش همه جا نام «اهورامزدا» را میبرد و جمیع پیشترفتها و موقوفیتهای خود را مر هون عنایت او میداند. احتیاج نیست بگوئیم که «اهورامزدا» در دین زرتشت خدا است. همچنین نباید فراموش کرد، در کتب مورخین یونانی مطلبی دال براینکه کمبوجیه یاداریوش دین تازه‌ای اختیار کرده باشد وجود ندارد. هرودوت دو سال بعد از وفات داریوش یعنی در سال ۴۸۴ ق.م متولد شده و تاریخ خود را قریب ۵۰ سال پس از وفات داریوش تدوین نموده بنا بر این عصر داریوش بازمان او فاصله زیادی ندارد. باهمه اینها هرودوت از مذهب داریوش در نوشهای خود ذکری نمیکند. این عدم ذکر دلیل چیست؟ دلیل براین است که کمبوجیه و داریوش پس از کورش دین تازه‌ای را گردن ننموده‌اند. با توجه باینکه محقق است داریوش پیرو دین زرتشتی بوده، آیا مسلم نیست که دین زرتشت قبل از داریوش و کمبوجیه وارد خانواده سلطنتی هخامنشی شده باشد؟ باز می‌بینیم که پیروان دین قدیم چند سال پس از مرگ کورش، چندبار شورش مینمایند.

باین دلیل آیا ثابت نمیشود که کورش مذهب تازه‌ای قبول نموده که همان دین زرتشت باشد و رؤسای دین قدیم مردم را بنام دین علیه او تحریک نموده و وادار بشورش می‌نموده‌اند؟ شخصیت کورش در حقیقت یک انقلاب اخلاقی و روحی در مردم عصر خود پدید آورد. من در خانواده‌های سلطنتی ایلامی، از لحاظ اخلاقی و خاصیل روحی، کسی را همتای کورش نیافتم. مسلم است که کورش از سرچشمه اخلاقی دیگری غیر از اینها آب می‌خورد و شک نیست که این سرچشمه، همان تعالیم عالی اخلاقی زرتشت که بر پایه «هومنت»، «هوخت»، «هوورشت» یعنی اندیشه نیک و گفتار نیک و کردار نیک، قرار داشت میتواند باشد. اینها اساس دین زرتشتی بود. کدام یک از منابع اخلاقی جز

اینها میتواند شخصیت بی نظیر اخلاقی شاهنشاه کورش را بوجود آورد . با این تفاصیل اگر قبول کنیم که ذوالقرنین (کورش) دین مزدیسنی داشته ، نه تنها قرآن درباره او ایمان بخدا و روزشمار را ثابت نموده ، بلکه او را جزء وحی رسیدگان از طرف خدای قلم داده است .

بنابراین آیا لازم نیست که دین زرتشت دین صحیح و آسمانی باشد ؟ چرا . لازم بنظر میرسد . دلیلی هم برای رد این الزام نداریم . زیرا تاکنون ثابت شده که دین زرتشت دین توحید و اخلاق فاضله بوده و پرستش آتش و عقیده‌ثنویت از آن نیست ، بلکه از بقایای مذهب مجوسی مادی است که بعدها با مبادی مذهب زرتشت آمیخته شده است .

زرتشت مردم را بدین مزدیسنا یعنی دین توحید که مردم را از شرک بخدا و بت پرستی منع میکرد دعوت نموده . زرتشت همه معتقدات مغها یعنی مجوسهای قدیم را باطل شمرد و گفت نه نیروهای زیاد برای خیروننه خدایان ییشمار برای شر ، هیچ‌کدام نیست . فقط یک خدا هست و آن اهورا مزداست که همتا ندارد ، یکن است ، پاک . خدای حق و نور . خالق حکیم و تواناست که هیچ‌کس در خدائی و پادشاهی او شریک نیست . قوای روحی که گمان میکردند خالق خیر باشاند ، خالق نیستند ، بلکه خود آنها مخلوق اهورامزدا محسوب میشوند . خداوندان (فروزگان) خیر بنام امشاسب‌دان و «بیزتا» یعنی فرشتگان خوانده میشوند . در گاتاها که قسمتی ازاوستاست نام عده‌ای از این مصادر خیر را میتوانیم یافت که از آن جمله «اشا» «وهومنا» «خشترا» «آرمیتی» «هئوروهات» و «امرثات» را میتوان نام برد . در کتب ضمیمه‌اوستا ، نام فرشتگان دیگری نیز میتوان یافت و در قدیم روزها و ماهها را پاگران بنام همین فرشتگان خوانده‌اند . همچنین زرتشت تصویر کرد که برای امور شر خدائی نیست . بلکه مظہر آن «انگره می‌نوس» یا شیطان نام دارد . بعدها نام او تحریف شده واورا بنام «آرومین» خوانده‌اند . بالاخره بازهم تحریف و به «اهرمن» مشهور شده . عنصر اساسی

دین زرتشت عبارت است از اعتقاد بزندگی دنیای دیگر . زرتشت گوید که زندگانی انسان در این دنیای مادی پایان نمی‌پذیرد . بلکه بعد از زندگی این دنیا ، زندگی دیگری در انتظار اوست و آن حیات است – حیات دوم که دو جنبه میتواند داشته باشد . دنیای خوبختی و دنیای بدبختی . کسانیکه در دنیا بنیکی روزگار کنرا نیمه اند ، بدنهای سعادت داخل خواهند شد و آنها که تن به پستی و فسق نهادند ، عالم بدبختی در انتظار آنهاست . اعتقاد به بقای روح نیز از معتقدات اصلی دین زرتشتی است . در این دین جسم را فنا پذیر میداند ولی روان پس از مرگ با قیست و جزای خود را براساس آنچه در دنیا کرده خواهد دید .

مهترین چیزی که در دین زرتشتی جلب نظر میکند ، قانون اخلاقی آنست . در دین زرتشت اخلاق از دین جدا نیست . بلکه جزء دین است . همچنانکه در یونان چنین بود . از اینجهت در تزد زرتشیان دین در حکم یک شعارملی نبود که فقط برای مراسم و تشریفات ظاهری صورت پذیرد ، بلکه در حکم قانون و رژیم زندگانی فردی محسوب میشد . پاکی نفس و نیکی کردار محوری بود که در تعالیم زرتشت برگرد آن میچرخید . در دین زرتشت باید آن دیشه و گفتار و کردار همهجا با این قانون مذهبی توافق کامل داشته باشد . قانون فوق درسه جمله «هومنت» «هوخت» «هوورشت» که به آن دیشه نیک ، گفتار نیک ، کردار نیک ترجمه شده است خلاصه میشد . همانطور که پرسور گرندی میگوید : دین زرتشت دین حقیقت و عمل بود و این حقیقت زندگی پارسیان باستان را پایه میریخت و مکارم اخلاق و عنصر مرکزی این دین را فراهم میکرد .

دین زرتشت اصولا از شائبه بت پرسنی مبرا بوده و به هیچ شکلی از اشکال پرستش بت ها را اجازه نمیدارد .

مدتها گرچه براین دین گذشته معهدا پیروان آن هرگز رو به بت پرسنی نیاوردهند . از این نظر ملکم خان در کتاب خود موسوم به «تاریخ ایران» گوید : «پارسیان در میان

سایر ملل قدیم تنها ملتی هستند که در هیچ یک از ادوار تاریخی خود به بت پرستی روی نیاورده‌اند.

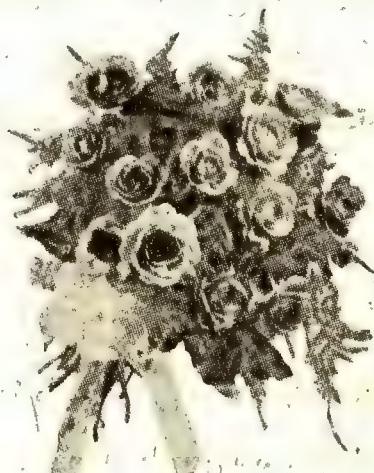
هنديان قدیم نيز به يگانگي خدا عقیده داشتند . ولی اين عقیده از ميان خاچان قوم تجاوز نميکرد و عامه مردم بيشتر بت پرستي را شعار خود قرارداده بودند . دين زرتشت در اين مسئله تفاوتی بين خاچ و عام ندارد. كليه پيروان آن يكتا پرستي را انديشه کردن و اگر ادعا كنيم که تاریخ قدیم جزو دین نديده است که در دنياي بت پرستي آن زمان مردم را به يگانه پرستي دعوت کنند ، اشتباه نکرده ايم . اين دو پيغمبر عبارتند ازا براheim عليه السلام از قوم سامي وزرتشت پيغمبر از ملل آريائی ».

كتيهه‌های داريوش

دين زرتشت در دروده داريوش باوج کمال رسيده بود . در اين عصر است كه ندائی دين زرتشت را در كتيبة‌های جاوداني داريوش بر پيشاني کوهها ميخوانيم . در يكی از اين كتيبة‌ها که دو هزار و پانصد سال گذشت زمان را ديده است می‌نويسد: «خدای بزرگی است اهورامزدا که آن آسمان را آفریده و اين زمين را آفریده و بشر را آفریده و خوشی را به بشرداده و داريوش را شاه کرده و بسلطنت مملکتی رسانيده که بزرگ است و مردان و اسنان خوب دارد .

در كتيبة ديگر مي‌گويد: داريوش شاه گويد : اهورامزدا من افضل خود پادشاهي داد و توفيق او برای بنیادگذاردن صلح و آرامش در زمين را ياری کرد . اى اهورامزدا مرا و خانواده مرا و همه سر زميني را که بمن سپردي در حمايت و حفظ خود قرارداده و دعای مرا استجابت کن».

این است مطلبی که دانشمند عالی مقام مولانا ابو لکلام آزاد وزیر پیشین فرهنگ هندوستان که در باره مذهب هخامنشیان نوشته اند . واقعاً روانش شاد باد که چه محققانه و عالمانه بر شته تحریر ذرا اورده است !



از کتاب «راهنمای تاریخ شاهنشاهی ایران»

اینک بینیم در کتاب «راهنمای تاریخ شاهنشاهی ایران» که از انتشارات شورای مرکزی جشن شاهنشاهی ایران است، مذهب هخامنشیان چگونه تشخیص و توصیف شده است.

مذهب

مذهب رسمی ایرانیان در زمان هخامنشی بربایهٔ مزدادرستی استوار شده بود و اهورامزدا راخدای بزرگ میدانستند. از اینرو میتوان گفت که ایرانیان آن عصر نسبت بمعاصرین خود از لحاظ دین در شمار یکتا پرستان محسوب میشدند. ضمناً آب و آتش و خاک و هوا را مقدس میشمردند و بویژه آتش را که منبع نور میباشد همیشه روشن نگه میداشتند. از آلوده کردن آب و آتش و خاک به کثافات خود داری میکردند بهمین نظر سوزاندن مردگان با آتش یا سوختن مجرمین (به عنوان مجازات) مرسوم نبوده است. اصول عقاید دینی ایرانیان آن عصر بر اساس سه اصل مهم: پندار نیک - گفتار نیک - کردار نیک پایه گذاری شده بود و از دروغ و بزهکاری بشدت پرهیز مینمودند و دروغگو را شدیداً کیفر میدادند. دروغ گفتن در آن عصر چنان منموم و ناپسند بود که داریوش در کتبیهٔ بیستون بصراحت میگوید: «ای کسیکه بعد از من شاه خواهی شد، اگر میخواهی کشورت آباد و از گزند بدی مصون ماند، دروغگو را به شدیدترین وضعی کیفر ده».

باتوجه بمراتب بالا مذهب هخامنشیان و پیروی از اصول اخلاقی آنها که پیامبر بزرگ باستانی اشوزرنشت تعلیم فرمود کاملاً مشخص گشته است و این اظهار عقیده‌از مقامیست که صلاحیت آن محرز و بوسیله بزرگترین دانشمندان و تاریخ دانان کشور و خاورشناسان دنیا تحقیق و گردآوری شده است.



از کتاب مزداپرستی در ایران قدیم

اکنون عقیده استاد ذبیح‌الله صفا دانشمند و محقق مشهور را از کتاب «مزدا - پرستی در ایران قدیم» دراینجا منعکس می‌کنیم تا با تحقیقات و توضیحاتی که داده‌اند و نتیجه‌ای که گرفته‌اند از آن آگاه گردیم .

« محققًا گاتها پیش از این مهاجرت بکتابت(غرب به شرق) در نیامده بود و احتمال ضعیفی می‌رود که بوسیله روایت شفاهی ممکن بوده باشد در مدت یک مهاجرت طولانی باراضی دور دست و برخورد با تمدن مغایر و تازه‌ئی ، گاتها در میان ایران غربی بنحوی که در مشرق میسر بود ، محفوظ مانده باشد. چه در میان ایرانیان شرقی ادبیات دینی باقی‌مانده و امتداد یافته بود . اما در ایران غربی عکس این حال جریان داشت .

در کتیبه‌های داریوش و خشایارشا ، اهورامزدا تنها خدائیست که بنام ذکر شده است. وی خدائی بزرگ و بزرگتر از همه خدایانست. او زمین و آسمان و آدمی را خلق کرده و شادی و سعادت را برای مردم آفریده و خشایارشا را شاهی داده است و باوست که داریوش پیش از رفتن بجنگ گثومات یعنی سمردیس دروغین درود فرستاد و او نیز داریوش را از یاوری خود برخوردار ساخت. هر بار که داریوش بفتحی در برابر طاغیان ناپل شد ، آن فتح را از آن اهورامزدا دانست .

نام « آئورت سپنت » در کتیبه هـ-ای هـخـ-امـهـ^۶ بنظر نمیرسد و مفهوم وجود خدا نیز دراینجا بــا کلمه اوستــآئــی یــزــتــه شمرده نمی‌شود .

بلکه با کلمه «بغ» که بندرت در اوستا می‌بینیم یاد می‌گردد. داریوش می‌گوید (کتیبه بیستون ستون ۴ بند ۱۲) (اهورامزدا و دیگر خدا یان مرایاوری کردن). در این که «خدا یان دیگر» که بوده‌اند، از کتیبه‌ها اطلاعی بر نمی‌آید. اهورامزدا سه بار با خدا یان دیگر نام برده شده است.

(داریوش - پرسه‌یوایس ۱۴ و ۲۲ و ۲۴) وجود اسمی خاصی در لهجه‌های مادی و پارسی که با نامهای خدا یان ترکیب شده‌اند باعث اطلاع ما از خدا یان دیگری می‌ان این دو قوم می‌شوند مانند «میتره» در لهجه‌های مادی یا «میث» در لهجه پارسی «آت» در لهجه پارسی و «آتر» یا «آثر» در لهجه اوستائی یعنی آتش «فرنه» در لهجه پارسی و خور نه در اوستائی - ارت در لهجه پارسی و «اورت» در لهجه اوستائی.

بنابر نقل «هسوخیوس» قضات را در پارسی «ارت یویی» یعنی «ارت ون» مینامیدند و این همان هیئت است که اورت ون در لهجه اوستائی (قرائت سنتی، اش ون) قابل مقایسه است.

بر رویهم در مذهب هخامنشیان مبانی اساسی وجود دارد. جنبه ثنویت آئین زرتشتی در کتیبه‌های هخامنشی نیز بنظرمی‌آید. با آنکه اسم انگرمه‌مینو و همچنین نام دیوان در آنها مذکور نیست و پیروان مذاهب خارجیان که ایرانیان غربی را احاطه می‌کردند در اینجا معتقد‌دین بدیویسنا خوانده نمی‌شوند. عامل شروع دشمنی کیش بهی در کتیبه‌های هخامنشی بنام دروگ یعنی دروغ خوانده شده است (معادل دروغ اوستائی) و این امر بسیار محتمل است که ایرانیان غربی مانند ایرانیان شرقی «دروگونت» را متناد با «ارت ون» قرارداده بودند. جنبه زراعت دوستی خاص آئین زرتشتی نیز در کتیبه یونانی داریوش که شامل فرمانی به «گاداتس» یکی از شهرهایان است دیده می‌شود و این مطلبی است که بیشتر ایران‌شناسان از آن یاد کرده‌اند. معهذا جنبه‌ای در مذهب زرتشتی هغرب هست که با مذهب زرتشتی هشرق بینوخت دارد و آن چنانست که زرتشیان غربی نمیتوانستند با مردم آسیای علیا که دارای ادیان دیگری بودند با

همان شدت رفتار و سیزه کنندکه ایرانیان شرقی بادیویسنا یان میکردند و بهمین جهت می بینیم که هخامنشیان خدایان خارجی را در سر زمینهای ملی آنان ستایش میکردند و سعی داشتند ایشانرا رعایت کنند.

ارتباط معنوی میان مغرب و مشرق ظاهراً در دوره شاهنشاهی ماد تجدید شده بود. تشکیل این شاهنشاهی ایرانی باعث ارتباط تجاری ایرانیان غربی با خویشاوندان شرقی آنان گردیده . از دوره سلطنت کوروش کشورهای شرقی در جزء شاهنشاهی پارس درآمد و مغرب با تمدن بهترخویش توجه مشرق را جلب کرد و در همان حال مذهب مشرق باعث ظهور مذهب زرتشتی ماد گردید. ازین وحدت و اجتماع معنوی مزدا پرستی و غرب اطلاعات مستقیمی در دست مسا نیست اما ملاحظه می کنیم که سر زمین ماد از همین هنگام مرکز مذهبی شاهنشاهی ایران شناخته می شوند. زبان اوستائی با دوله چه خود یعنی لهجه گاتاها و لهجه یشتها زبان مقدس پیروان هزدیستا قرار میگیرد . روحانیون مادی با تعصب بحفظ و توسعه لهجه یشتها قیام می کنند و پشتیاهی جدیدی باین لهجه می سرایند».

نویسنده - با اندک مطالعه و دقیقت در تحقیقات استاد ذیح الله صفا چنین برمی آید که از زمان ماد مذهب زرتشتی که در شرق رواج داشته بسوی غرب رسوخ نمود و آن زمان در جنوب و فارس هم پیروی می گشته است و بالاخره کوروش که از غرب بجنوب عزیمت و پایه گذار شاهنشاهی میگردد باین مذهب معتقد بوده است و سایر شاهنشاهان هخامنشی نیز براین مذهب استوار بوده اند .

(از کتاب تمدن هخامنشی)

دانشمند محقق و باستانشناس معاصر آقای علی سامی در کتاب تمدن هخامنشی در فصل آموزش و پژوهش در زمان هخامنشی و روایات مورخین در این باب، چنین شرح و بسط داده‌اند:

« تشخیص خصوصیات اجتماعی و روش آموزش و پژوهش ایران هخامنشی آنطوریکه میبوده است، بواسطه نبودن مدارک موثق و مکفى درباره زندگی انفرادی و تاریخ اجتماعی و تربیتی تاحدی دشوار میباشد ولی از روایات مورخین یونانی و ماننده‌های آثار واژ برتری و پایه ارجمندی که اینقوم تحت رهبری پیشوایان بزرگ خود بر معموره‌های جهان پیدا نمودند، میتوان فهمید که مادیها و پارسیها دارای سجا‌یای اخلاقی و ملکات فاضله و تربیت صحیح و علمی بوده که اغلب ضمن گفته‌های تاریخ نویسان منعکس و با تحسین و تمجید یادگردیده است.

پس از آنکه پیش روی پارسیها از مرزهای شان گذشت و تمام آسیای غربی و قسمتی از قاره اروپا و آفریقا رسید و شاهنشاهی پهناوری تشکیل شد، احساس کردن که نگاهداری این شاهنشاهی بسته بادامه و تقویت پژوهش نیک است درباره نسلهای آینده تا همان‌طور که آن مزایای اخلاقی و تربیتی چنان شاهنشاهی منظمی را بوجود آورد، بتواند از هم گسیختگی شیرازه آن هم جلوگیری نماید. زیرا کوش و داریوش همیشه زندگ نبودند که نگهبان آن شاهنشاهی باشند. بلکه پرورانیدن وجود آوردن جوانهای که دارای همان حسن‌نیابت و شهامت باشند ضروری بود. بنابراین در تربیت اجتماعی

کوشای بودند که خردسالان را باحترام قوایین جاریه و حفظ رسوم و آداب ملی و دینی و عزیزداشتن افتخارات نژادی و قومی و محترم داشتن حقوق دیگران و کار و کوشش و قناعت آشنا سازند و جوانها را در راثر تربیت فردی و پرورانیدن شخصیت و استعداد مهیا برای خدمات اجتماعی و زندگی در جامعه و آموختن پیشه و کار نمایند و میتوان گفت که در حقیقت، زندگی در ایران هخامنشی بیشتر روی روش علمی استوار بوده. نوپهالان و نوجوانان را از روزهای نخست زندگی یعنی از سن کودکی بکارهائی که برای آتیه خود و جامعه شان لازم و ضروری و نافع بوده است عادت میداده اند. هدفهای تربیتی روش و جوانانی که با این روش تربیت میگردیدند، مردانی پرکار، بردبار، بانشاط، سالم، آزاده و میانمرو بارمی آمدند.

در این تربیت دو عامل عمده مؤثر بوده است. یکی وضع طبیعی و موقعیت خاص فلات ایران که چون کوهستانی و در بعضی نقاط دارای اراضی خشک و بی آب و علف بوده است، ساکنین آنجا ناچار بودند برای رفع این مشکلات و تأمین زندگی و تهیه وسائل روزمره بکوشند. از لحاظ وضع جغرافیائی نیز چون ایران سرداره قبایل مختلف آسیای مرکزی و هند و آسیای صغیر قرار گرفته، برای حفظ خود در برابر تهاجمات ایجاب مینموده است که پیوسته نیرومند و حاضر و آماده کارزار و دفاع باشند.

عامل مؤثرونهای دیگر، اعتقاد بقوایین و فرامیون زرتشت بوده است. زیرا در این دین رفاه دنیوی و سعادت اخروی بدست خود شخص بوده است و باکار و کوشش و خردمندی و غلبه بر اهربین نفس میتوانسته است آسایش دوستگی خود را فراهم سازد. معارف پروری یکی از اعمال حسن و مطابق با اراده اهورامزدا شمرده میشده و دانایان موظف بوده اند که دیگران را از علم و تربیت بهره مند سازند.

بطور شاهد چند قسمت از مطالب کتابهای دینی ایران باستان را که با این موضوع

بستگی دارد نقل می نماید:

بنابرگفته پرسوسورویلیام جکسن در اوستا فصل مخصوص بوده بنام هو سپرم نسک برای تربیت اطفال توسط پدر، لله، معلم. این فصل از بین رفته و مضمونی از آن در

کتاب وندیداد منعکس است از قبیل آنکه:

« تربیت را باید مانند زندگی مهم شمرد و هر کس باید بوسیله پرورش و فرا گرفتن و خواندن و نوشتن خود را پایگاه ارجمند برساند ». (از یسنا)

در یسنا فقره ۳۹ بند ۸ زرتشت را معلم خوانده است.

« زرتشت آموزگار راستی بود و اندیشه راستی را در جهان منتشر ساخت. از این رو بود که باوگفتار دلپذیرداده شد ».

« ای اهورامزدا بمن فرزندی عطا فرماده از عهده انجام وظیفه نسبت بخانه من و شهر من و مملکت من برآید و پادشاه دادگر مرا یاری کند ».

« آن نیک مردی که راه راستی را بمانشان داد، در هر دو جهان پاداش نیک باید. (از وندیداد)

« اگر شخصی بیگانه یا همکیش یا دوست برای تحصیل دانش و هنر فردشما آید او را بپذیرید و آنچه خواهد بدو یاموزید ».

« ای مردم برخیزید و راستی و درستی را بستائید. دیو کاهلی را از خود دور سازید. آن دیوی که میخواهد شما را به خواب بیرد.

« ای زرتشت مقدس، کسی را معلم روحانی بخوان که تمام شب مطالعه کند و از خردمندان درس بیاموزد تا از تشویش خاطر فارغ گردد و در سرپل صراط با قوت قلب باشد و بعالی مقدس روحانی یعنی بهشت نائل گردد ». (از خورده اوستا)

« ای اهورامزدا بمن فرزندی عطا فرماده با تربیت و دانابوده و در هیئت اجتماع داخل شده بوظیفه خود رفتار نماید ».

« فرزند رشید و محترمی که حاجت دیگران را بآورد. فرزندی که بتواند در ترقی و سعادت خانواده و شهر و کشور خود بکوشد ».

(ازویسپرد)

« ای زرتشتی. هوش و خرد را برای انجام وظایف نسبت بدیگران آماده دار و از هر کار بی جا و نابهنجام خودداری نما. همواره در راه اقدام بکارنیک و دستگیری بیچارگان و بینوایان استوار باش ».

بنابراین، شالوده پرورش و آموزش ایرانیان عهد هخامنشی را تریت نیک و اساسی ادوار اوستائی تشکیل داده که مادیها و پارسها بدان متصف واژ آن تعلیمات عالیه پر مایه برخوردار بوده‌اند.

دستراالف راب - که مطالعات عمیقی در مراسم و مذاهب ایران باستان کرده، در قسمت تأثیرآموزش و پرورش ایران باستان در روح نوباوگان و جوانان بحث جالبی دارد و معتقد است که همان تربیت نیک منشأ احساسات و واکنش‌های نیک‌گردید و بهمان وسیله قوای روحانی و جسمانی آنها مستعد کار و خدمت بجماعه و میهن میگردد. بطوريکه شهره آفاق و زبانزد مریان و دانشمندان یونانی که در آن عصر از معاندین سرسخت ایران بودند گردید. عین گفته این دانشمند بشرح زیراست:

« چیزی که در تاریخ ایران بیش از هر چیز جالب توجه است و روح معنوی ایرانیان را در زندگی اجتماعی آنان مجسم می‌سازد، طرز تعلیم و تربیت آنها بوده است. این تعلیم و تربیت از طفولیت در روح جوانان ایران منشأ احساسات نیکی گردید. ایشان را در هر کار پیش از راستی و ترقی راهنمایی مینموده است و از ابتدا بطوری قوای روحانی و جسمانی ایشان را مهیای کار نموده و جامعه صحیح و سالمی تربیت مینمود که افراد آن در آتیه بآسانی میتوانستند با خدمات شایان، وظایف خود را بوطن و ملت خود انجام دهند ».

نیکولاس داماس سئوس - راجع به تربیت کورش نوشته است « تعلیم و تربیت کورش مطابق فلسفه مغان بود و او در آن رشتہ تجربیات خوبی داشت. کورش در دامان راستی و درستی پرورش یافته بود. از رسوم و وظایفی که برای اشخاص مهم و بزرگ مملکت لازم است بخوبی آگاهی داشته ».

آقای سامی راجع به جمله آخر کتیبه نقش رستم (بندششم) که در اینجا نقل می‌شود چنین اظهار عقیده می‌نماید: (ای بشر آنچه اهورامزدا فرموده بتومی گویم. راه راست مگذار، بد میندیش، گناه مکن) با دستور ساده و جامع حضرت زرتشت منطق می‌باشد. هومت - «اندیشه نیک» هوخت - «گفتار نیک» هوورشت - «رفتار نیک».

روان هر شخص بادارا بودن این سه صفت ازانعام ایزدی و آسایش جاودانی برخوردار می‌گردد و انسان را پیروزمند در پیکار ابدی میان خیر و شر کت میدهد و هر کسی بدینوسیله باهورامزدا در نبرد با اهربینی کمک می‌کند. سه دستور درست با سه راه مقامات انسانی و معنوی حکما و عرفای اسلامی هم تطبیق مینماید دارا می‌باشد.

گفته‌اند «آدمی را برای وصول به مقامات معنوی سه راه در پیش است. راه شریعت که آن را زاهادان بوده. راه طریقت که آن راه حکیمان بوده و راه حقیقت که آن راه عارفان و اولیاء الله بوده. شریعت علم است و طریقت عمل و حقیقت پیوست بخدا و انقطاع از ماسوی الله و فنا فی الله و بقا بالله است. فردوسی نیز در اینباب اشعار نغزی دارد من جمله در این سه بیت اهمیت گفتار و کردار نیک را اینطور بیان کرده.

| | |
|----------------------------|---------------------------------|
| دگر هر چه باشد نمایند بکس | زگیتی دوچیز است جاوید و بس |
| بماند جهان تا جهان است ریک | سخن گفتن نفر و کردار نیک |
| نگردد تبه نام و گفتار پاک | ز خورشید و از آب و از باد و خاک |

از روی این درجات در آئین مزدیسنا بهشت را نیز به سه درجه تقسیم کرده‌اند. هومتگاه (جایگاه نیک پنداران) هوختگاه (جایگاه نیک گفتاران) هورشتگاه (جایگاه نیک کرداران) پس از پیمودن این سه مرحله بیارگاه روشنائی بی پایان بارگاه جلال اهورا و عرش باری تعالی میرسد.

همچنین درجات دوزخ را دژمت (جایگاه اندیشه‌های زشت) دژهوخت (جایگاه گفتار زشت) دژورشت (جایگاه رفتار زشت) که انسان را بکوخ دروغ (دروغ نمان) میرساد.

هو بمعنى خوب پیشوند سه کلمات بالا در سانسکریت (سو) در فرس هخامنشی (او) تلفظ شده هانند این لغات در کتبیه داریوش ، اومرتیا (هومرتیه) مردان خوب - اواسپا (هوسپه) اسبان خوب (هوخستر) خوب بالا و سه جزء دیگر مت از ریشه من یعنی اندیشیدن . اوخت از کلمه (وچ) یعنی گفتن و درشت از کلمه (ورز) یعنی کوشیدن و کار کردن .

نویسنده - اینها نمونه‌ای بودند از جستارهای گوناگونی که آقای سامی در کتاب خود آورده و بالاخره نتیجه گرفته است که هخامنشیان از تعالیم عالی اخلاقی و فلسفی زرتشت الهام می‌گرفته و بدان مؤمن و معتقد بوده‌اند .



از گتاب «سیر تمدن و فربیت در ایران باستان»

دانشمند گرامی دکتر اسداله بیژن راجع به مذهب شاهان هخامنشی

چنین توضیح میدهد:

«هر کاه مسئله هویت و دوره شاهی ویشتاب باختری که پدر داریوش و حامی زرتشت بوده، روی اساس متین تری از آنچه تاکنون انگاشته شده قرار گیرد، بنابر این دوره شاهی وی دوره شاهنشاهی کورش داریوش و خشایارشا را در برداشته و با اطمینان بیشتری راجع به مذهب هر کدام میتوان سخن گفت.

مذهب کورش بزرگ - راجع به مذهب کورش پارسی تنها اینرا میتوان حدس زد که مذهب پارسی‌ها یعنی مذهب یکسان سایر قبایل ایرانی بوده و نام او (خوروش) اینمعنی را تائید مینماید. سجایای بر جسته و صفاتی باطن او بطوری که یونانیان توصیف نموده‌اند، مؤید سادگی و بی‌آلایشی مذهب آریائی پارس‌هاست. چیزی که متبوعین را بشکفت انداخته، نظر بلند و رقتار جوانمردانه او نسبت بمعتقدات دینی و مقدسات ممل تابعه میباشد. بنابر مندرجات استوانه معروف بالی از کورش بزرگ که در این او اخر کشف شده، وی خود را برگزینیده مردوك دانسته و مأمور است تا خدایان مردم سومرو و آکاد را که «بنوید» آخرین شاه بابل از معابدشان بیرون آورده بازگرداند. کتاب توراه نیزوی راشبان و تدهین شده یهود نامیده واودر ۵۳۸ پیش از میلاد یهودیان را که در مدت هفتاد سال در بابل با سارتمانی نامیده بودند با پول کافی و طلا از خزانه شاهی بموطنشان بازگردانید و دستیاری نمود تا هیکل یا معبده خود را که نبوکد نصر بابلی خراب کرده بود از نو بربا کنند.

رمز کامیابی ایرانیها - بنابر مدارکی که در دست است، سایر شاهان هخامنشی نیز همین نوع رفتار جوانمردانه را نسبت به مذهب ملک مقهوره و تابعه روا میداشتند. درجهان قدیم شرق که خاطره‌ها و عکس‌العملهای جز بسیعت و سفاکی و بی‌احترامی به مذهب و مقدسات یکدیگر در میان ملل سامی نبود، همینکه این رفتار جوانمردانه را از ایرانیان میدیدند، جای شگفت‌بودکه دوست و دشمن آنها را می‌ستودند. برخی از نویسندهای رفتار جوانمردانه ایرانیها را ناشی از سیاست آنها دانسته‌اند. چه بهتر ازین که مردمی سر بلند و نژاده درجهان با آن آشتفتگی، درستکاری و راستی را در هنگام چیزگی خود بهترین سیاست دانند. این عکس‌العمل ایرانیها تنها ناشی از مردمی و لطافت آئین قومی و تریت ساده ملی آنها بود که همدردی و میانه روی و دادگری و راستاری را با آنها می‌آموخت.

مذهب داریوش و خشاپارشا - به سنگنوشته‌های داریوش و خشاپارشا نیز همینکه مراجعت شود، آشکار است که هردو به آئین اهورامزدا عقیده داشته‌اند و از پیروان زرتشت بوده‌اند. در سنگنوشته‌های داریوش و خشاپارشا واردشیر دوم واردشیر سوم نام اهورا مزدا با تأکیدی داشد موادر اخدادی بزرگ نامیده‌اند. در کتیبه‌های اردشیر دوم واردشیر سوم بغير از اهورامزدا به بغا و میترا و آناهیتا نیز اشاره گردیده است. داریوش اول در سنگنوشته‌های خود اصل شر را به (در اوگا) (دروغ) منتبه داشته و منظور دوگانگی یا ثنویت در عبارات «راه راست» و «قانون اهورامزدا است».

زرتشت اهورامزدا - یونانیان که راجع به آئین شاهان هخامنشی و پارسی‌ها جسته و گریخته بیاناتی کرده‌اند، اهورامزدا را به زئوس تعبیر می‌کردند. میترا را نیز اسم برده‌اند و رب النوع اناهیتا در زمان اردشیر سوم بیشتر مورد توجه بوده، نویسنده‌گان فوق الذکر زرتشت را مستقیماً نام برده‌اند و ذکری هم نکرده‌اند که آئین اورا شاهنشاهان هخامنشی پیروی می‌کنند. تنها السیبیدس افلاطونی ذکرمی‌کند که «فرزندان اشراف و شہزادگان، فلسفهٔ معنی «زرتشت اورمزدی» آموخته می‌شوند. ذکر همین جمله آمیخته و مبهم میرساند که ناظرین بیگانه‌ای کیفیت امور مذهبی ایرانیها

سردر قمیا ورده‌اند تنها بعضی از متعمین آنها مانند ارسسطو و افلاطون در این امور کنجکاوی نموده‌اند و ذکر آن در جای خود بیاید.

آئین اهورامزدائی - ضمناً از جمله اسپیسیدس، میتوان استنباط نمود که نام زرتشت را با نام اهورامزدا که معرف آن وی بوده، منتب میداشته‌اند و طایفه مغان نیز بعد از احراز اهمیت زرتشت در نزد شاهنشاهان هخامنشی، گرچه در اصل او را خوار داشته و شاید از میان خود رانده بودند، اکنون بوجود او که از طایفه خودشان بود مباهات نموده و با تساب خود حیثیت جوئی مینمودند. آیا این جمله نیز میرساند که در زمان هخامنشی ها پیروان آن آئین را که زرتشت تعلیم فرموده اهورامزدائی مینامیده‌اند؟ مگر نه شاهکار رسالت زرتشت شناساندن «اهورامزدا»، «خدای بزرگ» بوده و همین خود در سیر تکامل آئین باستانی از دوگانگی به یگانگی بود. آقای دکتر بیژن در جای دیگر راجع به هدف تربیتی یا فلسفه اجتماعی چنین به شرح مطلب می‌پردازد.

« مهمترین جنبه دستگاه تربیتی یکقوم این است که دارای هدف و مراد بوده و مراد و هدف در نظرشان روشن باشد. چگونگی و پسندیدگی هدف و مراد تربیتی ییگمان وابسته بچگونگی و پسندیدگی فلسفه و مرام اجتماعی و آرمانهای قومی است. اصالت نژادی و کمیت و کیفیت تجارت قومی نیز در آنها مدخلیت اساسی و کلی دارد. انتخاب وسائل برای رسیدن به اهداف - همینکه هدف و مراد پروردش تشخیص داده شد، بالطبع برای رسیدن با آن وسائلی باید برگزید. طرح برنامه و انتخاب وسائل نیاز از نظر اقتصاد و صرفه جوئی وحداً کثراً نفع از تمام مساعی است و هر قوم باید وسائلی زبده نماید که با آنها عقیده مند بوده وی را زودتر بمقصود رساند. چه سا اقوام و ملل قدیم و معاصر که فلسفه و آرمانهای قومی آنها آشته است و هدف و مقصد تعلیم و تربیت قومیشان از روی ایمان نیست و با صراحة و بی کم و کاستی حواجز آنها به نسبت ضروریت و اهمیت نسبی تعیین نشده و حتی هرگاه هدف و مقصدی نیز

برای تعلیم و تربیت قومی خود تصریح نموده وسائلی را که برای رسیدن با آن هدف انتخاب کرده‌اند نارسا است و از جمله طریقه سنجش تراز واقعی پرورش قومی را باید این دانست که تاچه درجه وسائل تعلیم و تربیت فراهم شده آنها در خور هدف و مقصد ملی آنها بوده و بمراد و برنامه‌شان نزدیکتر می‌کند.

پرمایگی فلسفه اجتماعی زرتشت - پس از این مقدمه‌گوئیم که قسمت اعظم تعلیم و تربیت وقابلیت اکتسابی جوانهای ایران باستان، بوسیله خانمان و زندگی خانوادگی و شرکت آنها درامور عوالم محلی و عملی و قبیله‌ای صورت می‌گرفته است. جامعیت پرمایگی فلسفه اجتماعی زرتشت متنضم تمام این مزايا بوده و شواهدی که از منابع اوستائی در بخش اول این کتاب یادگردیده این نکته را مبرهن می‌سازد.

حدود فلسفه اجتماعی زرتشت از دیده امروز - تنها اینجا لازم است بخاطرداشت که فلسفه اخلاقی و مذهبی زرتشت در خور زندگانی ساده فلاحتی و پهلوانی بوده و این نوع زندگی را ایرانیهای با خترداشته‌اند و نظر باینکه ایرانیهای باختر با ملل دیگر چندان تجارتی نداشته، حاجت بنوشن و سوداگری بدیده پست مینگریسته‌اند. البته دوره هخامنشی نیز دنباله همین دوره اوستائی بوده است. منتهی براثرایجاد اوضاع جدید و تشکیل امپراتوری وسیع، احتیاجات جدید پیش آمدکه منظورهای فوینی را ایجاد نموده و برای وصول باینممنظورها هم ناچار وسائلی بکار میرفت که در ضمن مباحثت بعد برآنها اطلاع پیدا خواهیم کرد.

مختصری از اصول مذهب و فلسفه زرتشت - اصول ماوراء الطبيعی (مفهوم خدا) مهمترین نکته بر جسته فلسفه ماوراء الطبيعی زرتشت موضوع وحدت است. در نظر زرتشت و پیروان وی خدا روح بود و ممکن نبود برای وی مجسمه سازند و بهمین جهت بتپرستی در ایران اوستائی وجود نداشت و همین اصل مهم است که باید از آن معنویت ایرانیان در باب خدا تعییر کرد، مفهوم خدا از دریچه چشم ایرانیان باستان خلاصه نکامل حیات اخلاقی بشر است. در مذهب زرتشت خدا جبار و قهرار و مهیب

نیست. چنانکه در سایر مذاهب است، و بدیها و قهر و بدرفتاری و غصب و جباری را در او راهی نیست. چهاینها هم‌شند و شر خاص اهربین بدکنش است. اهورامزدای زرتشت خیر مطلق و دانائی و خوبی محض است.

برای بی‌بردن به آرمانهای اخلاقی و روحانی هر ملت شاید هیچ مدرکی بهتر و مناسبتر از مفهومی نیست که نسبت بخدای خود دارند. خصوصیات و سجا‌بایانی که هر ملت برای خدای خود می‌انگارد همان خصوصیات و سجا‌بایانی است که در نظر او بهترین و عالیترین صفات و سجا‌بایسا است و عین همین معنی نسبت بایرانیان نیز البته صادق می‌باشد. صفاتی را که ایرانیان نسبت باهورامزدا انگاشته‌اند از لحاظ روانشناسی انعکاس ذهن معقوله آنانست و نصب‌العین و هدفهای تربیتی ایرانیان باستان را از همین منابع و طرق باید جست.

اهورامزدا و صفات او – در نظر ایرانیان اوستائی خدایا اهورامزدا خداوند جهان مرئی و نامرئی است و برجسته‌ترین خصایل او یکی «اشا» بمعنی عفت و پاکی و دیگری «چیستی» بمعنی دانش است.

لغت مزدا بمعنی دانا واهورا بمعنی خداوند است واخصاریص او بخشایش و برکت و داش افزائی است و او را درخشان، پرتوافرا، بزرگترین و بهترین، زیباترین، نیر و مندترین، داناترین، موزون‌ترین، پاکترین و دهنده همهٔ خوییها و خداوند تمام‌هستی و نور و مبدأ نور و اصل داش و هوش و منشأ تمام خوییهای جهانی و روحانی و عطاکننده پاکدلی، راستاری، صمیمیت و پارسائی و فور برکت بجوینده بهترین پندار نیک و گفتار و کردار نیک میدانسته‌اند.

اصل وحدت و مسئلهٔ ثنویت – اهورامزدا خالق جهان است و از اوجز نیکی نمی‌تواند آمد و نیز اهورامزدا یعنی خالق جهان، واحد است و ثنویت و تعدد را در مقام او راهی نیست و در فرد و مقام او «سپنت مینیو» و «انکر مینیو» یکی انگیزاندهٔ خیر و نیکیها و دیگری موجود شر و بدیها وجود دارد.

امشاپندان - مظاهر و جنبه‌های وجود الهی شش امشاپندا (امشه سپته) هستند که معنی تحت لفظی آن « فزونی بخش جاویدان » یا « جاودانی مقدس » است. وجود این شش، مفهوم خاص آئین زرتشتی است و در نظر استاد گایگر شش مفهوم مجرد اخلاقی میباشد و عبارت است از :

- ۱ - وهومنه (بهمن) یعنی منش پاک یادل پاک یا عقل سليم.
- ۲ - اشه وهیشه (اردیبهشت) یعنی بهترین پاکی و بالاترین بی آلا یشی.
- ۳ - خشتروئیریه (شهریور) یعنی سلطنت پسندیده یا سلطنه مقبوله
- ۴ - سپتنا آرمئیتی (اسپندرارمذ) یعنی حس فروتنی و روح مدارا
- ۵ - هئوره قات (خورداد) یعنی رفاه و رضامندی و شادمانی و صحت
- ۶ - امره قات (امرداد) یعنی زندگی جاودانی

و گاه بر این امشاپنداش ششگانه، اهورامزدا نیز اضافه میگردد تا اینکه عدد هفت که در ترزا ایرانیان مقدس بود تمام شود و گاه نیز بجای اهورامزدا، سروش (سروش) و در گاتاهای که قدیمترین قسمت اوستاست نام امشاپنداش بکرات ذکر شده است . هر یک از این امشاپنداش نشانه یکی از جنبه‌های اهورامزدا از سایر جنبه‌های الهی متمایز است و حتی بطور شاعرانه برای هر یک ازین صفات الهی پاسبانی و حفظ قسمتی از عالم هستی سپرده شده است تا در تحت امر مزدا قادر کل صورت پذیرد .
 بهمن پاسبانی گله . اردیبهشت پاسبانی آتش . شهریور پاسبانی فلزات . اسپندرارمذ پاسبانی زمین . خورداد پاسبانی آب و امرداد پاسبانی نباتات را عهده دار بوده .
 در باب امشاپنداش این نکته را باید متذکر بود که اهورامزدار آغاز آنها را آفریده است تا ویرا در اداره امور جهان خلقت یاری کنند . در حقیقت این امشاپنداش بمتابه دستهای اهورامزدا میباشد .

ایزدان - بعد از اهورامزدا و امشاپنداش، مفاهیم مجرد دیگریا بتعییر دیگری فرمشتنگانی بنام ایزدان وجود دارند که مانند امشاپنداش و سیله اشاعه اراده الهی هستند

وعدد آنها زیاد است و در یشت ششم فقره اول عده آنها بصفتها و هزارها بالغ میشود . پلوقارک عده آنها را ۲۴ ذکر کرده است و چنانکه دیو کنس لائزوس اشاره کرده است ، بعقیده ایرانیان هوا ازین ارواح مملو است . ولی ایزدان مهم آنهاست هستند که هر روز از هر ماه بدانها اختصاص دارد و از اینجا میتوان فهمید که عقیده پلوتارک دور از حقیقت نیست . چه اگر هم شش امشاسبند و اهورامزدا را از عدد ۳۰ (عده ایام ماه) بکاهیم عددی که تقریباً تزدیک بشماره ای که این مورخ ذکر کرده است بدهست می آید . در اوستا دونوع ایزد ذکر شده دسته ای ایزدان مینوئی و عده ای ایزدان گیتی یا عالم مادی و بزر گترین ایزدان گیتی زرتشت است .

ایزدان، فرشتگان حافظ آفتاب و ماه و ستارگان و سپهر و زمین و هواآتش و آب و یا مفاهیم مجردی مانند فتح و ثروت و شوکت و جلال و راستی و دین و رستگاری و دوستی و صلح و داش و پارسائی و قدرت و امثال اینها بودند.

شروع - تا اینجا آنچه گفته ایم راجع است به مفاهیم و خواص مجردی که از آن جز نیکی نمی آید . اما در مقابل این خیرهای محض چنانکه گفته ایم شری وجود دارد و مابین این علت بدیها و اسباب نیکیها تضاد و مغایرت کامل علت واين اصل است که اصل دو گانگی آئین زرتشت را تشکیل میدهد . سردسته بدیها انگرمه مینواست و قوای متعددی بودی در شر کمک میکنند . بهمانگونه که اهورامزدا را قوای خیر و نیکی دستیاری میکردند . در اوستا باين قوای شر (دیوه) که بفارسی جدید (دیو) است اطلاق هیشد . و در گاتاها و وندیداد و قسمت های اخیر اوستائی ، دیوان را با مردم و حیوانات شور و موزی همیشه باهم ذکر کنند . عناصر شر بطور کلی در تحت عنوان (دروغ) (دروغ) بفرس قدیم (زاوگ) ذکر میشود و علاوه بر این اسمای که گفته ایم ، وجه تسمیه های دیگری برای قوای شر و حیوانات موزی و موجودهای شور هست . عده قوای شوری که اهریمن ایجاد کرده است ، مساوی باعده قوای خیر است که اهورامزدا خلق کرده تا بدستیاری وی در کارجهان هستی دخالت نماید . ولی در اوستا عده این قوای شر پیش

از قوای خیرذکر شده است و اشاراتی که آنها شده جنبه‌های شرات آنرا با کمال نفرت تصریح کرده است و بدعت گذاران و دروغ گویان و شریران و کفار و سخن چینان و جادوگران را نیز جزء آنان داخل نموده ولی در رأس جمله‌ای نان چنان‌که گفته‌ایم، انگرمه‌مینو وجود دارد . (نویسنده - بنا به نتیجه‌گیری در مرائب بالا آشکاراست که مخلوق انگرمه‌مینو - همان آفریده‌های اندیشه بد انسانی است والا انگرمه‌مینو یا اهریمن بهیچوجه من الوجه در تعالیم زرتشت مقام آفریدگاری ندارد).

اصول عملی یا فلسفه اخلاقی زرتشت - مذهب زرتشت را از آن جهت باید در جزء مذاهب خوب شمرد که کاملاً طرفدار عمل و زندگانی اجتماعی است و از چادر-نشینی و گوشہ‌گیری و رهبانیت و ازدواج بیدی یاد می‌کند . در تعالیم مذهبی ادبیان دیگری می‌بینیم که زندگانی بشر با گناهی عظیم توأم است و انسان فقط بر اثر کشتن نفس یا شفاعت میانجی میتواند سعادت اخروی را حاصل کند . ولی مذهب پیغمبر ایرانی برخلاف اینها تعلیم میدهد که مقصود از آفرینش انسان اینست که گیتی را با کوشش آباد کند و در غلبه خیر و نیکی بکوشد و سلطنت مینوی را در جهان برپا کند . پس دوره حیات عبارت است از یک مبارزه دائمی بین نیکی و بدی و راستی و دروغ و زیبائی و رشتی . اوستا تنها راه زندگی را راه راستی میداند و زرتشت خود گوید که کارا در جهان اینست که مردم را تعلیم دهد تا رفتار خود را با قانون عمومی راستی منطبق سازند .

سه بوخت - بزرگترین منظور و مقصود زرتشت برانگیختن کردار نیک و وسیله آن پرورش اندیشه پاک در میان مردم است . مهمترین اصول عملی و اخلاقی در مذهب زرتشت ، اصول سه‌گانه : اندیشه نیک - گفتار نیک - کردار نیک یا (هومت) (هوخت) (هوورشت) است . هر زرتشتی موظف است که این سه اصل را شعار مذهب خود بداند و با آن عمل کندا و این اصول را خوی خویش سازد .

فلسفه عمل - این امورات که فلسفه مذهبی زرتشت را کاملاً بعمل نزدیک

میکند این خود اختلاف عظیم مذهب زرتشت را با سایر مذاهب میرساند . علت بیحاصل بودن فلسفه‌های گوناگون واکثر مکتبهای فلسفی این بود که گرچه مدعی بودند که برای هدایت و ترمیم اموربشری بوجود آمده‌اند از هدایت اموربشری عاجز ماندند . زیرا یک سلسله مفاهیم فرض را خواسته‌اند با زندگانی بشرط که روزبروزدر تأثیر زمان و مکان و جریانهای تاریخی و اجتماعی در تغییر و تبدیل است منطبق سازند و حال آنکه این منظور یعنی هدایت بشر و اداره امور زندگانی وی در صورتی میسر است که همیشه بین مفاهیم و عمل نسبت نزدیکی وجود داشته باشد و اتفاقاً فلسفه‌صریح زرتشت مؤید همین نظر است . چنانکه فی المثل در یسنای ۲۸ فقره هفتم دینه میشود و متکی کردن مذهب وزندگی مردم بر سه اصل عملی و عاقلانه: اندیشه نیک - گفتار نیک و گردانیک ، خود بهترین وجه توضیح توأمیت فرض و عمل است .

سعی و عمل - علاوه بر این جمله فلسفه زرتشت متکی بسی و کوشش است . زرتشت آن زندگی را ترجیح میدهد که با کار و کوشش از پیش رود . زرتشت با گذشت از دنیا و رهبانیت که لازمه آن وارستگی وبالنتیجه بیکاری و تنبی میباشد بكلی مخالف است . تنبی را چنانکه دیده‌ایم یکی از دیوان زیانکار میشمارد و بر هر زرتشتی فرض میداند که با این دیویشتکار در جنگ وجدال باشد در مذهب زرتشت بر اثر توجه به مین اصل سعی و عمل ، زراعت و چوپانی و آبادانی تشویق شده است .

توجه با مور صحی - از خصایص بسیار مهم دیگر فلسفه عملی زرتشت ، توجه شدید با مور صحی و حفظ صحت است . مذهب اوستائی بیماری و زرد روئی و سستی و کسالت را چنانکه دیده‌ایم از آثار دیوان تبه کار میداند و چون پرستنده اهورامزدا باید بادیوان در جنگ و مخالف باشد ، پس باید با این امور نیز جنگ کند و بالنتیجه همیشه صحیح و سالم و سرخ روی باشد .

مذهب زرتشت پاک نگاه داشتن آب و عناصر را همیشه به پیروان خود توصیه میکند و مخصوصاً آلودن آب را بالودگیها ، زشت میشمرد و در صورت آلودگی انسان

وحیوان و محل و اشیاء، کیفیات و نکاتی را باید رعایت کنند که جملگی نشان میدهد در این مذهب تاچه حد ضد عفونت و امور صحی مراقبت میشده است.

اجساد مردگان را نیز پلید میشمردند و در دوری کردن از آن سعی فراوان مینمودند. این نظر منطقی و صحیح است.

چه مرگ براثر زوال صحت و پاکیها و چیرگیها و یا بیماری و ناپاکیهای است و هر کس که بدین ناپاکیها نزدیک شود بدان آلوده و بالنتیجه گرفتار زیان خواهد شد.

نیک بینی - امید و ایمان بچیرگی . بنابر تحقیقات هستینگر - آئین

زرتشتی مذهب حیات بود. درصورتیکه حیات را به شریفترین مفهوم آن پنداریم این آئین دوچیز بدنیا معرفی کرد که مذاهب آربائی قدمیم که این آئین از میان آنها برخاسته یا آنکه تصوری از آن دوچیز نداشتند و یا آینکه فقط بوئی از آن برده بودند این دوچیز یکی حیات جاویدان است و دیگری امید.

آئین ایرانیان باستان نه تنها موازین اخلاقی تشخیص درامتداد زندگانی میبخشد و نه تنها دل وزبان و دست اورا هدایت مینماید بلکه ویرا اطمینان میدهد که خوبی در آخر فیروزنمند خواهد شد. بدین شرط که شخص وظیفه خود را انجام دهد. در گذشته بالاخره عدالت و نیکی حکمرانی مطلق خواهد یافت و سوشیانت خواهد آمد و سلطنت جاوید اهورامزدا را آغاز خواهد کرد و بدی را از جهان خواهد برد. فقیر- ترین وضعیت‌ترین زرتشتی درجهان میداند و یقین دارد که سرباز سوشیانت و حافظ خیر و عدالت است و اهورامزدا بوسیله او پیروز میشود.

اما یک چیز ممکن است در این مبحث فکر زرتشتی متغیر را بخود مشغول دارد و آن جنگ پیاپی خیروش روئیکی و بدی است ولی اگر این جنگ را پایانی و نتیجه‌ای قطعی معلوم نبود البته عدم تکلیف و سرگردانی بر بشر چیره میشود.

ولی اتفاقاً زرتشت بایک نظر نیک بینی علل این نومیدی و یأس را از حیطه بشریت خارج ساخته اورا با آینده خویش امیدوار کرده است بدین معنی که کشمکش

قوای نور با قوای تاریکی و مظاهر نیکوئی با مظاهر شرارت در جهان دائمی نخواهد ماند و چیرگی سرانجام با مظاهر نیکوئی خواهد بود و قوای شرارت و مظاهر اهریمن کاملاً شکست یابد و قوای روشنائی حکم فرما شود و نیکوکار و بدکار هردو بجزای خود رسند و چنان شود که در اتفاقها سه راهنمای پدیده اشوند - یکی پارسائی افزون و دیگری دعای افزون و دیگری تجسم پارسائی و این آخر است که امید جهان بسته با آنست و بنام «مادر تجسم پارسائی» و پیروزی کامل است و جوانی را بجهان بازآورد و هر مرد را از خواب پیدار کند و هر زنده را جاودانی نماید و مرگ و فساد را براندازد و حیات و خوشی جاویدان و برآوردن تمام آمال را پیارسایان عطا فرماید.

کیفیت آخرین کشمکش - آخرین کشمکش بین مظاهر نیکوئی و شرارت

چنین است که هر مظاهر نیکوئی با معارض خود ستیزد چنانکه:

وهومنه یامنش پاک با اکمنه یامنش ناپاک جنگد

هئورتات و امرهات با گرسنگی و تشنگی جنگند

اشا یا مظہر راستی باناراستی جنگد

اهورامزدا با اهریمن جنگد

(در اینجا برای نویسنده اشتباهی درخ داده زیرا اهورامزدا در برابر شر نیروی

جنگندهای قرار ندارد بلکه سپتامینو، مظہر خرد پاک است که با انگره مینو و با اهریمن میجنگد) و در نتیجه «استوات ارتا» یا تجسم پارسائی با پیروزی کامل از جنگ بیرون آید و چون دیوان و ددان یعنی منشأ تمام بدیها برانداخته شوند آرامش کامل حکم فرما گردد و ارواح پارسا با خدا زیست نمایند.

حیات پس از مرگ - اساس تمام ادیان یکی خدا و یکی امید به حیات پس

از مرگ هست و بدون امید بحیات پس از مرگ دین بیمغز میشود و زندگانی اجتماعی فاقد تمام اندوخته های معنوی میگردد. جاودانی بودن روح آدمی هست که او را بدانش آموزی و کار بر می انگیزد و اجتماعی و معقول میکند.

ایمان بحیات پس از مرگ و جهان آینده که مقرار و اوح گردد و روز باز پسین که

سنچش امور آدمی صورت پذیرد و در میان تمام فرآدھای هندوآلمانی موجود بوده است ولی در میان هیچیک از اقوام هند و آریائی عقیده بحیات پس از مرگ باهمیت و صراحت آن در نزد مردم اوستائی نرسیده بود.

ثواب و عقاب - عقیده بحیات آینده و عدالت روز باز پسین از مبانی آئین زرتشتی محسوب میشود و فی الواقع عقیده عدالت و داد و وجود روز باز پسین لازمه چیرگی قوای نوراست. پل چینوات و سیله ارباط بین این دنیا و عالم دیگر یعنی جایگاه داداست و ارواح باید از آن عبور نمایند و این همانست که در میان یوتانیان به پل گیوئل معروف است و در اسلام پل صراط گردیده است. برای کیفیت و تفصیل سرنوشت روح پس از مرگ برگشته شود به بیشت بیست دوم.

هر زرتشتی معتقد است که کیفیت زندگانی آتیه او بسته بطرز رفتارش در این عالم است. یعنی اگر کاری کرده است پس از عبور از پل «چینوات» به بیشت داخل میشود و اگر حیات او بیدی و بد کرداری گذشت در دوزخ می‌افتد و هموار در عذاب خواهد بود (نویسنده - باید توضیح داده شود که عذاب جاودانی نیست بلکه بفراختور عمل بد ادامه می‌یابد). تأثیرات تربیتی آئین زرتشت از لحاظ فردی و اجتماعی - فلسفه زرتشت چنانکه دیده‌ایم عملی است و این ازوجوه اهمیت و بلندی مقام آن در تمام فلسفه‌ها و مذاهاب است. هر مذهب خواه و ناخواه در حیات معتقدین خود تأثیرات کامل مینماید بخصوص وقتیکه آن مذهب منطبق بر اصول روش و عملی و اجتماعی و اخلاقی باشد.

مذهب زرتشت چنانکه از مقدمات فوق بخوبی معلوم شده است کاملاً واجد این شرط عظیم و خوب و مفید بوده است و ازینجهت اگر ما آنرا در بسیاری از جزئیات حیات فردی و اجتماعی ایرانیان مؤثر بدانیم بهیچوجه راه اغراق نه پیموده ایم.

پس برای اینکه منظور خویش را روشن و مدعای خود را ثابت کرده باشیم اکنون بذکر مواردی چند ازین تأثیرات عظیم اجتماعی می‌پردازیم.

یکی از فضول بسیار مهم فلسفه زرتشت مسئله خیر و شر و لزوم جنگیدن با بدیها

و غلبه بر آنست. چنانکه گذشت از تأثیرات مستقیم تربیتی و اخلاقی این فلسفه میتوان

بذرگر موارد ذیل پرداخت:

۱- فرد را به آمادگی دائمی معتاد میسازد.

۲- شخص مطلع از پیشرفت تدریجی قوای پیوست که از نتایج قوای خوب میباشد
همت و احساس چیرگی اورا قویدل میکند.

۳- شخص احساس می نماید که به کمک اهورامزدا، خدای بکتا با قوای ناراستی
واهرینمی میجنگد.

۴- شخص احساس اهمیت و احراز شخصیت خود می نماید.

۵- شخص هر چند قوای خود را در راه قوای پیوست و برای درهم شکستن قوای
گستاخ (مظاهر تفرقه و فساد که از کارهای اهرینمی است) بکار اندازد گنجایش دارد و
منتها استفاده از میزان قابلیت شخصی مینماید.

۶- بنظر شخص ایندوقه محسوس و منطقی است و این احساس شخصی اوراعلاقمدن
بمبازمه می نماید.

۷- شخص احساس مینماید که بهمان جنگی مشغول است که سایر افراد ملت او
نیز از بزرگ و کوچک مشغول میباشد و این عقیده خود وسیله تحکیم شیرازه ملی است.

۸- بهشت یا تأمین نهائی بوسیله اعجاز یا ترحم یا تشریفات خشک که قابل سوداگری
نیز باشد بدست نمی آید بلکه تمام افراد بشرط میسر نمودن وضعیات بهشتی سهیم و با
خدای چیره در این موضوع همدست بوده اند.

۹- آرمانها و کمال مطلوب قابل الوصول است و انسان بوسیله سعی و عمل آنرا
بدست می آورد.

۱۰- کوشش و کاریگانه عامل حقیقی در بهتر کردن جهان است و در این مبارزه
از شاه تا گدا هر کس قدرت و حق و قابلیت شرکت دارد.

۱۱- رابطه مستقیم و بدون میانجی بین بخ و خدا یامیداً حقیقت است:

۱۲- ترقی واقعی که انسان همیشه متوجه حال و آینده است و همیشه فرصت اصلاح باقیست.

فلسفه دو گانگی این نکات و بسی نکات دیگر را بشخص الهام مینماید. اینکه دنیا ثابت نیست و محل کشمکش دائمی است و این کشمکش بین قوای خوبی و بدی و نظم و بی نظمی است و خدا مظہر تمام خوبیهاست و هرآدمی خواهی خواهی باید در این کشمکش یاطرف خوب را اختیار نماید یاطرف پلیدی را گزیند و خوبی و بدی نسبی است معلوم است که تأثیرات تربیتی در افراد یک قوم خواهد داشت.

عادات فردی و اجتماعی - تربیت تمامیت شخص و تکامل دائمی شخصیت افراد ایرانی و جامعه ایرانیت از آرزوی زرتشت و مردمان اوستائی بوده و تمدن قرن بیستم بعد از میلاد بشیوه‌ای آنها نرسیده است. آئین اوستائی تربیت و اخلاق و مذهب را باهم توأم نموده بود بطوریکه عادات اخلاقی و مذهبی ممکن الوصول بوده مردم را بجهان و طبیعت و زیبائی‌ها علاوه‌مند مینموده و در عین حال سعادت فوق مادیات بوده است. چنانکه اوستا تعلیم دهد، ایرانیها در تربیت خود و فرزندان و نظم و بیداری و چیرگی هوشیاری و آمادگی و عدالت و رعایت قوانین نیکو و خودداری را می‌پسندیده‌اند مفهوم نظم - اشا - یعنی روح نظم . اشا بمعنی روح نظم و پرهیز کاری و پارسائی است نظم زاده خدائی است.

نظم تسلیم بوظیفه است. نظم خواهر اطاعت است. نظم خواهربیمان داری است. نظم مظہر تمام صفات آئین مزدائی است.

نظم پاسبان عفت و نکاح است و فواحش در نظر اشا منفورند، زیرا که نظم اخلاقی را بهم میزند و آنایکه دختر جوان را از ازدواج مانع می‌شوند مورد نفرت نظم (اجتماع) می‌باشد. نظم دهنده هوش ذاتی است (خوتوآسن) نظم بیشتر متوجه کانون خانواده است زیرا که خانه، واحد حیات اجتماعی است.

هوشیاری و آمادگی - هوشیاری و آمادگی از خصوصیات ضروری حیات

ایرانی باستانی بود، تمام حیات او عبارت از کشمکش باقوای تاریکی یعنی مظاهر اهریمنی و ددان و باران او بود. قوای اهریمنی از هرسو بصورت خطایا و بسهوها اورا تهدید میکرد . مرد پارسا لازم بود همیشه آماده باشد تا مبادا بوسیله سهو و خطایی تسلیم اراده قوای اهریمنی گردد در عین حال مرد پارسا موقعیت حمله‌ای نیزداشت . او عضو سلطنت نور بود و اهرامزدا را در برانداختن قوای اهریمنی کمک مینمود و نه فقط باید حملات قوای اهریمنی را از خود دفع نماید بلکه در امتداد حیات خود چشم و گوش باز داشته و هرجا مظاہر ددی و قوای اهریمنی را باید با آنها حمله نماید و در این کمال مطلوب خود را با خدائیکه منشأ قوای پاکی و روشنائی است یک جهت و هم منظور میدانست و این آرمان مستلزم هوشیاری و آمادگی بود.

بیداری و چیروگی - پیرو آئین مزدا باسایر پیروان دیگر از زن و مرد سهیم در برانداختن تدریجی نیروی تاریکی بود و با اهرامزدا در این کشمکش بزرگ همدستی میکرد. در این صورت لازم بود که هشیار و فعال باشد.

خmodگی و تنبی نشانه تسلیم بقوای اهریمنی بود. حتی مدت استیلای تاریکی و دوره خواب نیز نشانه چیره شدن قوای تاریکی در کشمکش با روشنائی بوده و قدرت وقوت عبارت از برپاشدن و بکار پرداختن بود.

خود داری . خودداری یکی از عادات بر جسته تعلیم و تربیت ایرانیان باستان است که از دریچه چشم مذهبی و از وهمه یا منش پاک میطلبیده‌اند. اندازه نگهداری و خودداری متنضم معنی سروش و اطاعت بقانون بوده و چنانچه از اشارات اوستائی که در بالاگفته‌ایم معلوم میشود، این آرزوهای فردی ایرانیان تمام جنبه اجتماعی داشته و لازمو ملزم یکدیگر بوده و اندیشه‌هود رخواست دایمی آنها را عادات قومی نموده بوده است. خلاصه آئین اخلاقی و اجتماعی زرتشتی و غاییات تعلیم و تربیت ایران اوستائی را بصورت جدولی در آورده و باقید مراجع در ملحقات این کتاب ذکر نموده‌ایم-

منظورهای اجتماعی و ملی - ایران اوستائی میخواهد مردم را اجتماعی

محض بار آورد. معاونت و باری و هم‌دستی و همکاری را شعار مردم سازد. کسی که اهریمن بر جان وی چبره نیست درستکار و راستکو و منظم باید بنامند و کارهای او مظہر عقل و صحت بشمار آید. در همه جای او ستاراهزنان و دروغگویان و جادوگران که باعث برهم زدن نظم اجتماعی هستند بیندی یادگرده می‌شوند و این امر خود بهترین معرفه اوتا در اجتماعی کردن مردم و عادت دادن آنانست بحفظ نظام اجتماعی.

تحکیم ملیت و وحدت ملی - از منظورهای بسیار بزرگ‌گردیگران ایران اوستائی تربیت

کردن پیروان خود را برای حفظ ملیت و دفاع از میهن است. بسیاری از احکام دینی اوستا خود باعث ایجاد یک روح وحدت و اشتراک در ملیت برای ایرانیان می‌باشد. هر ایرانی با اهریمن و سپاه وی باید در جنگ وجودال باشد و هر ایرانی باید یک عنده هراس و عادت ملی مانند جشن‌های مختلف مذهبی و ملی زاکه دین بتقدیس آنها همت‌گماشته است بجای آورد. تمام ایرانیان اوستائی پرستنده یک خدای واحد هستند و این خود موحد یک روح وحدت در این ملت می‌باشد.

سرمشق‌های ایران دوستی - فرشتگان اوستائی خود بهترین سرهشقهای دوستی برای ایرانیان اوستائیند و از آن گروه است «مهر» فرشته مهم اوستائی و قهرمان بزرگ مذهب زرتشت. صفاتی که برای مهر معین شده است از قبیل پیروزی و استوار کنندۀ مملکت «بی‌رونق‌کننده مملکت خصم» «پاسبانی بیدار و دلیر» «حامی آئین‌مزدا» خود باعث ایجاد یک روح حمایت و دفاع از ایران و ایرانیان و مقاومت با خصم است چه هرز رشتنی پاک باید از صفات ایزدی پیروی کند و با صفات مخالف هر آنکه نماینده پلیدی اهریمن است بجنگد «مهر خاص ممالک آریائی و سورسامان دهنده آنهاست و نخستین ایزدی است که پیش از خورشید جاودان تیزاسب از فراز کوه «هرا» یا «هر رعیتی» (یکی از کوههای شرقی ایران) سر برآورده و از آنجا بتمام منزلگاههای آریائی (که در اوستا مراد از آن قسمت‌های مختلف ایران است) مینگرد و «نگهبان خانمان و قبیله و دودمان جنگجویان راست‌گفتار و طرفدار راستان و درستان و

دلیران قوم ایرانی و پاسبان ممالک آریائی میباشد و بدینهیست که این حمایت فرشته بزرگ اوستائی از ممالک ایران خود ایجاد یک روح وطن پرستی قوی در ایرانیان مینماید.

پس از این بیانات بخوبی معلوم میشود که یکی از منظورها و نتایج بزرگ تربیت ایرانیان اوستائی ایجاد روح اجتماعی و ملیت در ایران بوده است و این خود از بزرگترین نشانهای تربیت است.

منظورهای اخلاقی – در عین حال نباید از هدفهای اخلاقی که در تربیت مذبور وجود داشت غافل بود. چه همچنانکه در ضمن تحقیق در مذهب ایران اوستائی دیده ایم اساس مدفیت و مذهب ایران اوستائی بر هزاران منظور اخلاقی مانند درستی و راستی و راستگوئی و عدالت و نظم استوار بوده نظم را اوستا چنانکه پیش دیده ایم اهمیتی خاص می نهد و چون نظم پایه و اساس تمام محاسن اخلاقی است، از اینرو باید گفت منظور اخلاقی اوستا بسیار وسیع و متوجه تمام محاسن بوده است و بهمینگونه ایرانی باید با تمام بدیهای که مظاهر اهریمنان زشتکارند بجنگد و شهامت و مردانگی را بر حیات خود حکمران نماید.

هدف مذهبی – هدف بزرگ مذهب بهتر کردن حیات جامعه و ایجاد آسایش روحی و مادی برای آدمی است. مذهب میخواهد حیات روحانی بشر را بامور دنیوی و عمل منطبق وبالاخره سعادت روحانی و جسمانی را یکجا جمیع نماید. پس هدف بزرگ مذهب عمل و فلسفه عملی است و چون چنین است وسیله‌ای نیک برای بهتر کردن وضعیات فردی و اجتماعی و ایجاد حسن برتر و بهتر جوئی است. علاوه بر این مذهب اوستائی نظم را تحسین می نماید و هر زرتشتی مذهب را موظف بر عایت آن می‌شمارد. هر ایرانی اوستائی باید در روزهای معینی در هر ماه و سال با قامه جشن‌های معینی پردازد و هر روز کارهای معین مذهبی را انجام دهد و انجام این منظور خود یکی از بهترین وسائل ایجاد روح نظم در افراد است. از هدفهای بزرگ دیگر مذهبی ایجاد پشتکار در هر فرد میباشد چه هر

خانواده موظف است که بدون لحظه‌ای غفلت آتش خانوادگی را فروزان نگاهداشته باشد و سعی کند تا آتش از فروغ و تابندگی نیافتد.

هدف عضویت در حیات جمیعی – از آنچه گذشت این مسئله در ضمن هدف مذهبی اوستایی معلوم می‌شود که تربیت به تنهائی جنبهٔ فردی یا اجتماعی تنها منظور نیست بلکه در عین حال پرورش هر دو جنبهٔ توأمًا ملحوظ است. مثلاً در روش داشتن دائمی آتش علاوه بر آنکه هر فرد (سرخانمان) را موظف ومکلف بامری و مسئول کار معینی مینماید که مخصوص اوست و از اینروی جنبهٔ فردیت و مسئولیت فردی او را قوت می‌دهد، در همان حال نیز یک روح اجتماعی در او ایجاد می‌نماید و جنبهٔ اجتماعی او را کمال و قوت می‌بخشد بدین معنی که هر یک از افراد درین مراقبت، خود را شریک سایر ایرانیان می‌باشد که جملگی آنان مانند وی مسئولیتی واحد را بر عهده دارند و از بین یک منظور در تکاپو هستند. تمام آنها در تحت مراقبت اشافر شده‌اند گهیان آتش، نگهدار آتش‌گاهها هستند و همه یک مسئولیت مشترک را که حفظ آتش باشد عهده دارند و این امر خود بهترین وسیلهٔ پرورش و تقویت جنبهٔ اجتماعی است. یکی از وجوده پرورش جنبه‌فردی در مذهب زرتشت وجود این هدف در آن اعتقاد متنضم ارادهٔ مختار «ورتا» است پرورش جنبهٔ فردی این عقیده واضح است و در عین حال باید از پرورش جنبهٔ اجتماعی آن غفلت نورزید. چه مقدرات چیرگی نهائی خیر وابسته بحسن انتخاب او و سایر افراد است. هر فرد هرچه بطرف خیر برود، در پیشرفت خیر مؤثر است و هرچه بطرف شر برود به پیشرفت آن قادر نمی‌باشد.

هدف صحی و بدنی – ایران قدیم چنانکه در فصل دیگر خواهیم دید یکی از بزرگترین هدف تربیتی خود را حفظ صحت و بقای خصایص خوب نژادی دانسته است زیرا وابسته بودن صحت جسمانی و سلامت روحانی کاملاً اعتقاد داشت.

ایرانی اوستائی همیشه دعا میکرد که اهورامزدا به وی فرزند قوی و نیرومند صحیح بدهد و علاوه بر این مذهب او مرض و آلودگی پلیدی و عدم صحبت و امثال اینها را که بحفظ صحت وقوای بدنه صدمه میزنند از آثار اهربیان میشماد و هر زرتشی پاک باید با اینها بجنگد و خود و فرزندان خود را صحیح و سالم بدارد و از همین جا است که هر دختر آرزو داشت با جوانی نیرومند و قوی همسری کند تا فرزندی قوی آورد. این اصول را در فصل بعد در ضمن تربیت بدنه و تربیت قهرمانی مشاهده می نمائیم.

هدف دانشی و هنری - خواهیم دید که ایران اوستائی باجهالت که برانگیخته اهربیان و باعث غلبه تیرگی دیوان بر روان آدمیست، بشدت میجنگد. یکی از ایزدان بزرگ اوستائی یعنی «چیست»، ایزد دانش است و از این پیدا میشود که دانش و داش- آموزی و پرورش علمی افراد تا چه حد در مذهب اوستائی اهمیت دارد. چه وقتی که یکی از مظاهر کمال یزدانی حامی دانش و پروراننده آن باشد، ناچار یک زرتشی درستکار نیکو از کسی تبعیت می کند. و این هدف خوب و مفیدرا از مذهب بمی پذیرد. علاوه بر این چنانچه بعد ملاحظه خواهیم کرد تربیت فنی و صنعتی و حرفه ای و هنرهای گوناگون قهرمانی و جنگی و امثال آنها نیز از هدفهای تربیتی ایرانیان اوستائی بود و برای انجام این منظور رویه های خاص مجری میشد.

هدف حیات خانوادگی و تأثیرات غیر مستقیم آن - خانواده در حیات ایران اوستائی تأثیر و اهمیت فراوان دارد. چه واحد حیات اجتماعی است و از همین روی ایرانی باستائی برای «نمانا» یا «مون» خود آرمانهای داشته و همچنین برای عالم «ویس»، معنی ده که او و سایر خانواده ها تشکیل میداده اند نیز آرمانها و هدفهای داشت.

دعای یکنفر مزدا پرست که ذیلا بنقل آن مبادرت میشود آرمانها و آرزو های او را در باب حیات خانواده گی بخوبی روشن میسازد.

«درخانه من رضایتمندی بیاید. فراوانی، بی غمی و قدردانی از نیکوکاران و پارسا یان پیدا شود. پارسائی و اقتدار نصیب ده ماشود. فراوانی و شکوه و شادمانی از

آن ما گردد و ایمان که منشأ آن اهورامزدا و زرتشت است، ده مارا احاطه نماید. مواشی و غله بزوی گردآید و نیز بر نیرو و پشتکار مردمان و فدارما در راه اهورامزدا افروده شود». (یسن‌هاقتم ۲-۳)

وبهین گونه دعاهای دیگر در میان زرتشیان وجود دارد که معرف منظور و غایت خانوادگی ایرانیان اوستائی است. در این دعاها که ذیلاً بنقل بعضی از آنها می‌بردازیم و در هر خانواده هر روز یک مرتبه تکرار می‌شده است، بعضی از هدف‌های دیگر آنان مانند شاه پرستی و دوستداری پارسائی بخوبی هویتاً می‌گردد.

«پارسائی برترین خوبی است» «برکتی است. برکتی برای کسی که در زمینه اشاو ییشتار است می‌رود» و این دعاء معروف بدعا عی «اشم و هو» است و همچنین دعاء معروف دیگری بنام «اهوناواریا» نشانهٔ یکی از حیات خانوادگی و شاه پرستی است. ترجمه این دعا چنین است.

«همانگونه که خدای آسمانی را باید برگزید» همانطور خداوندان در زمین برای خاطر پارسائی باید برگزید، «تا دهنده اندیشه‌های نیک و کردار خوب حیاتی برای پیشگاه مزدا باشد» سلطه از آن خدایگانی است که خدا برای پاسبانی بیچارگان گماشته است.

در اینجا انعکاس نوشته‌های دکتر اسدالله بیژن را پایان می‌دهیم و بر آن می‌افزاییم که سازندهٔ شاهنشاهی باعظمت هخامنشی و استقرار قدرت و تأمین نظم عمومی بر پایه تعالیم اوستائی و دستور آسمانی زرتشت استوار بوده و همه‌جا و در تمام آثار در خشنده‌گی آن اشکار است.

از تاریخ مادگردآورده (۱ - ۳ - دیاکونوف)

اینک بهینیم ۱ - ۳ - دیاکونوف روسی گردآورنده و نویسنده تاریخ مادگردآورای کشاورز آنرا بفارسی برگردانده، درباره مذهب هخامنشیان چگونه اظهارنظر نموده است - این محقق و دانشمند روسی پس از شرح و تفصیل بسیار و پژوهشهاًی ژرف و در عین حال مفصل و مکرر چنین نتیجه گیری مینماید :

پیشرفت تعالیم مزدیسنا - در عهد هخامنشیان در درجهٔ صورت گرفت. از یکسچون این دین میان توده‌های وسیعتر ساکنان رواج می‌یافتد، معتقدات و مذاهب باستانی را که غالباً از «کاتاه‌ها» هم قدیمی‌تر بود، در خود مستحیل می‌ساخت. پس از فتح امپراتوری هخامنشیان بدست اسکندر و دخول پیروزمندانه مذاهب یونانی بخاک ایران و پاشیدگی شیرازه سرزمین پیشین هخامنشیان و تقسیم آن به دولتهاي کوچک، جريان مزبور یعنی گرایش عناصر «بت پرست» بسوی تعالیم زرتشت بشدت دوام یافت. اثری که از آن زمان باقی مانده همانا سردهای اساطیری خورده اوستایا «پشتها» است که غالباً شامل مضامین بسیار کهن می‌باشد».

باز این محقق در جای دیگر ضمن مطالعی چنین می‌نویسد :

دین مزدیسنا - که مسلمًا در عهد هخامنشیان به کاپادوکیه برده شده که خود این بهترین گواه انتشار تعالیم زرتشت در دوران ایشان است، در آنجاهم از صورت تجزیه درآمده تجسم یافت و مورد تعظیم و تکریم قرار گرفت (درست همچنانکه در اوستا آمده) و طبق کتبیه آرا - بیسون که توسط یا - ای - اسمیرنوف کشف شده با «بل» خدای بابل رسماً مذووج شد

همانگونه که در بالا دیدیم، با آنکه کتاب مربوط به تاریخ ماد است و مؤلف

این تاریخ هم هدفش روشن نمودن تاریخ این سلسله از سلاطین ایران بوده ، معهداً ضمن تحقیق خود ناگزیر مطلب را بمذبعب هخامنشیان کشانیده و رایج بودن دین زرتشتی را در دوره هخامنشی تصدیق نموده است و حتی نفوذ این دین در کاپادوکیه راهم بوسیله هخامنشیان دانسته است .



از کتاب میراث ایران

اینک به بینم دانشمند شهیر ریچارد - ن - فرای در کتاب میراث ایران، درباره دین در روزگار هخامنشیان چگونه تحقیق و اظهار عقیده نموده است .

«اکنون بموضع دین که در گذشته نیز آن اشاره کرده ایم توجه کنیم . تعیین دین پادشاه پارسی در این دوران بسیار دشوار است . بویژه هنگامی که در نظر آوریم که بیچ شاهدی دال بر وجود دستگاه دینی منظم یا عقیده مذهبی همگانی در دوران داریوش وجود ندارد . اما بیشک تازمان داریوش پیروان زرتشت اگر در سراسر ایران نبودند ، در بسیاری از بخش‌های آن مسکن داشتند . گواینکه ما از دین ایشان نیز چندان آگاهی نداریم . آیا می‌توانیم حتی به حدس و گمان وضع دینی ایران را در پایان روزگار هخامنشیان از روی آگاهی‌های اندک و محدود تشریح کنیم ؟ در این باره جز استنباط‌های کلی و غیر قطعی کاری نمی‌توان کرد .

اگر به تقسیم کلی دین بایمان یا اعتقاد از یک طرف ورسوم از طرف دیگر توجه کنیم می‌توان بحدس گفت که هواخواهان دین کهن آریائی بیشتر برسوم توجه داشتند و پیروان زرتشت که می‌توان او را مصلحی آریائی دانست بیشتر بایمان و اعتقاد گرایش داشتند باید همواره بر پایه طبقه‌بندی علمی گرایش بایمان را به مردم شبان و توجه برسوم را به مردم ده یا شهر نشین نسبت داد .

گواینکه بکار بستن این روش شاید در بسیاری م-وارد به دلایل عدیده درست باشد ، اما در اینجا امریست استثنائی . این تقسیم‌بندی گویا در مشرق ایران آشکارتر از مغرب ایران بوده است . در مغرب عوامل خاور نزدیک از جمله مغان شاید گروشی هم برسوم وهم باعتقاد و ایمان موضوع را بغرنج و پیچیده کرده است . مغان را در طبقه

بندی کل میتوان از آن دیشه‌های روحانی خاور نزدیک متأثر دانست. زیرا چنین می‌نماید که ایشان مبلغ التقاط عقاید آرایائی و خاور نزدیک یاد است کم موافق با آن بودند. میتوان به گمان گفت که دوران آمیختگی مردم مغرب ایران بویژه مادها و پارسیها به مردم بومی که موجب پراکنده شدن زبان فارسی باستان در مغرب ایران در کنار آمیختگی همانندی در معتقدات و مرامسم مذهبی روی داده باشد. از آنجاکه این روش در آمیختن اگر مشمی آشکار و عهدی هخامنشیان نبود، فرآخور مزاج زمان بود. معان طبقه روحانی ایران شدند و سپس همچنانکه انتظار می‌رود دست به کار آمیختن دینها زدند. بیشک تعلیمات زرتشت در سرزمین ایرانیان شرقی میان مردم غرب پیروان بسیاری پیدا می‌کرد. حتی در میان معانی که بیگمان بسیار برسوم گرایش داشتند ایمان زرتشتی باز هواخواهانی می‌یافت و بویژه داریوش و خاندان شاهی به دستورهای این پیامبر گوش میدادند.

میتوان گفت که داریوش و بسیاری دیگر بیشک اهورامزدا را همچون خمدادی آرایائیان (یعنی ایرانیان) پذیرفته بودند. این به آن معنی نیست که اهورامزدا تنها خدای ایشان بود بلکه خدای ایرانیان همه پذیرفته بودند و زرتشت و داریوش در پرستش او همداستان بودند. با این همه نمیتوان دین زرتشتی دوران داریوش را با آئین مزدیسنای پایان روزگار ساسایان همانند پنداشت. در گاتاهای زرتشت و کتبیه داریوش هردو در باره راست گوئی و دوری جستن از دروغ تأکید شده است. زرتشت و داریوش هردو مزدیسنایی یعنی پرستنده مزدا هستند. چنانکه ازلوحهای بسیار عیلامی بر می‌آید برخی معان در تخت جمشید هم بکار خویش سرگرم بودند. آیا این معان پیرو مزدا بودند یا پرستند گان خدای آرایائی؟ آیا پیکار دینی میان داریوش که پیرو زرتشت و اهورامزدا بود با معان که پیروان خدایان آرایائی بودند در نکرفت؟ بر ما آشکار نیست اما میتوان با فقدان دلیلی که این سخن ما را رد کند، بحده گفت که از دوران پیش از داریوش برخی از معان دستورهای زرتشت را بی‌رها کردن کامل خدمایان کهن پذیرفته بودند و دیگر معان هم یا پیام زرتشت را نشنیده بودند یا به پیام او

پاسخ نمیدادند.

مختصر آنکه به گمان من پیشرفت دین زرتشت در کنار پیشرفت فرهنگی و اجتماعی شاهنشاهی هخامنشی روی داده و لازم نمی آید که مرحله پر پیج و خم و پرفراز و نشیب و بغرنج بوده باشد. »



از کتاب تاریخ تمدن ایران

پرسنل آندره دوپن سومراستاد دانشکده ادبیات پاریس در کتاب تاریخ تمدن ایران تحت عنوان ایران و اسرائیل چنین مینویسد :

«کورش پادشاه «پارسیها و مادها» بسال ۵۵۵ قبل از میلاد در شرق و غرب بجهان گشائی پرداخت. در سال ۵۴۷ در ساردنی گنجهای افسانه‌ای کراسوس را بدمت آورد. همه جا پیروزی به مرأه‌وی بود. بسال ۵۳۹ به بابل حمله کرد و این پایتخت پر اهمیت و ثروت خیز را تصرف نمود. شهر بابل و سراسر کشور از آنجمله سوریه و فلسطین بدست شاهنشاه افتاد.

قوم یهود جریان حوادث فوق را با علاقه کاملی تعقیب میکرد. زیرا بسال ۵۸۶ نبوکد نزد «بخت النصر» پادشاه بابل بیت المقدس را خراب نمود و معبد آنرا آتش زده. پادشاهان و رؤسای قوم یهود را با سارت برده بود. دولت یهود منقرض و بر پیشانی افتخارات صیون داغ ننگ نهاده شده بود. با اینحال اسرائیل با آینده ایمان داشت و معتقد بود که قوم یهود هرگز نمیمیرد.

آری این همان یهوه خدای قادر مطلق است که کورش را برانگیخته و در راهی پیروزی را بروی وی بازمیکند.

شهرها یکی پس از دیگری و سرانجام بابل بتصرف وی درمی‌آید. کورش همان مردی است که یهوه او را باروغن مقدس مسح و او را برای درهم شکستن بابل انتخاب کرده است. هم اوست که یهودیان را از تبعید به فلسطین بازگرداند و افتخارات صیون را بوی بازمیگرداند. یکی از انبیای اسرائیل در حدود سال ۵۳۹ با این عبارات

در باره کورش سخن رانده و نبوت وی بعدها ضمیمه کتاب اشعیاء بنی شده است. قوم یهود از حلقوم پیامبر خویش تمنیات قلبی خود را نسبت به پیروزی ایران و تأسیس امپراطوری عظیم پارسیها بیان داشته است.

کورش بمحض تصرف بابل فرمان داد تا یهودیان به اورشلیم بازگشته و هیکل را از نو بنا کنند. کاروانهای تبعیدی بکشور خویش بازگشتند و دولت یهود تحت قیومیت ساترات «ماوراء فرات» تأسیس گردید. البته مشکلاتی نیز درین بود. سال ۵۲۲ پیش از میلاد یعنی در اوایل سلطنت داریوش اول هنوز شروع به بنای هیکل نشده بود در این موقع بسرعت آغاز ساختمان نمودند. داریوش نیز که مردکم تعصی بود آنچه را که سلفش اجازه داده بود تائید کرد. ازینرو یهودیان موفق شدند در ۵۱۵ قبل از میلاد تجدید ساختمان هیکل را باشکوه تمام جشن گیرند.

در این دوره حکومت نوبنیاد یهود هنوز بسیار ضعیف و حصار شهر اورشلیم به حال ویرانی بود. یهودیان در ۳۵۰ شروع بمرمت حصارها نمودند. عمال حکومت ایران از این امر نگران شده شاه گزارش دادند. اردشیر اول فرمان داد تا کار ساختمان حصار را متوقف سازند. یهودیان دچار بہت و حیرت شدند. یکنفر یهودی بنام «نحمیا» که در دربار شاهنشاه ایران مقام شاهخی داشت پیش شاه بوساطت برخاست و منظور قوم اسرائیل را بشکلی توجیه کرد که در ۳۴۵ بخود وی مأموریت داده شد به اورشلیم رقه و بعنوان حاکم آن شهر به بنای حصار و تمشیت امور به پردازد.

از آن پس بتدریج توراه یعنی مجموعه احکام منتب بمعوسی بفرمان شاهنشاه بمنزله قانون اساسی کشور اسرائیل تلقی شد.

کتاب مقدس از سرگذشت یک مرد روحانی بنام اسداس که بفرمان اردشیر رعایت قوانین و مقررات را در سراسر فلسطین تضمین نمود سخن میراند. در این زمینه از قوانین هزبور بنام «قوانين خدا و شاه» نام برده شده است

در الفانین مصر یعنی منطقه‌ای که بهنگام فرمانروائی ایرانیان یک اقلیت یهودی ساکن آن بود، پاپیروسی که بر آن بخط آرامی، فرمانی از داریوش دوم نوشته شده بود دست آمده است.

تاریخ نگارش این فرمان سال ۴۱۹ قبل از میلاد و مضمون آن برگذاری عید فصح برطبق دستور توراة است.

از مقدمات فوق این نتیجه حاصل شد که تجدید حیات اسرائیل بصورت دولت یهود فقط درسا یه حمایت پادشاهان ایران میسر بود.

روابط ایران و اسرائیل بهمین اقدام سیاسی محدود نبود. در طول دورهٔ تسلط پارس‌ها و از آن پس در دورهٔ اشغال یونانیان معتقدات مذهبی ایران اثر عمیقی در یهودیان باقی‌گذاشت. مورخین معروفی از قبیل «ا - میز» و «بوسه» به نفوذ مزبور اهمیت زیادی داده و معتقدند که برجین «حوالات مذهبی قوم اسرائیل پس از بازگشت از تبعید مارک ایرانی مشاهده می‌شود. نظریه زرتشت دربارهٔ «توحید» دقت نظر یهودیان روشن بین را بخود جلب نمود. آنها با خود می‌گفتند: مگر یهوه خود خدای آسمان و خدای واحد نیست؟ توجه باین نکته ضروری است که نظریه یکتاپرستی یهودیان کمی پس از ظهور زرتشت بیان شده و در کتاب اشیعاء نبی چنین نوشته‌اند:

من یهوه هستم. جز ازم خدائی وجود ندارد.

اگر فرض کنیم که فکر یکتاپرستی ازا ایران به اسرائیل نرفته است، باز از پذیرفتن این مطلب ناگزیریم که ایران با شاعهٔ توحید و بیان روشن و مقنع آن در میان قوم اسرائیل کمک شایان نموده است.

بنابرآئین مزدائی، زیردست اهورامزدا یعنی خدای بزرگ «امشاپندا»‌ها یا فرشتگان قرار دارند. از نقطه نظرهای مختلفی فرشتگان مزبور به لائکه مقرین الهیات یهود، یعنی میکائیل رفائل و جبرائیل و هم چنین اقامیم ثلاثه: عقل و کلمه و روح القدس که در علوم نظری یهودیان پس از بازگشت از تبعید اهمیت فوق العاده یافت

قابل تطبیق است .

آئین مزدائی دراصل بیان تاریخ عالم بصورت مبارزه‌ای بین خیر و شر است . این ثنویت که قبل از اسرائیل موضوع ناشناخته‌ای بود ، بتدریج در میان یهودیان پس از تبعید ورد زبانها می‌شود . جیوش خیریار و شنائی عبارت از فرشتگان و عادلان و جیوش شر یا تاریکی همان دیوان واشار است . از فرشتگان و دیوان ازین پس در کلام یهود سخن بمیان می‌آید .

حتی نام برخی از آنها رنگ کاملا ایرانی دارند . مثلا دیومعروف به آسموده در کتاب (توبی) چیزی جز تعریف لفظ فارسی (آسم - ائوا) نیست . از آنگذشته در الهیات یهود متراծ با هرینم یاروح شرمزدائیان از شیطان یا بلیان که حاکم ظلمات و مسلط بر زمین است نام می‌برند . شیطان فقط پس از بازگشت از تبعید در ادبیات مذهبی یهود ظاهر می‌شود ، آیا از اینهمه دلایل مستند نمیتوان نتیجه گرفت که اسرائیل به تقلید از ایران پرداخته است .

نفوذ ایران در نظریات اسرائیل پس از بازگشت از تبعید بخصوص در زمینه مسائل آخرالزمان ، پایان جهان و افراد بشر قابل توجه است و عقیده به رستاخیز مردگان و قضاوت نهائی و مجازات با آتش ایده‌هایی است که قبل از یهودیان توسط ایرانیان بیان شده است .

نویسنده - تمام موضوعاتی که پروفسور سوم در مقاله خود بیان نموده از حقایق غیرقابل انکاریست و میتوان بخوبی درک نمود که اقتباس مطالب بالاکه از تعالیم زرتشت سرچشمde گرفته زمانی آغاز شده که کورش بزرگ قهرمان آزادی بخش تاریخ یهود و جهان ، قوم بنی اسرائیل را از اسارت آزاد و رابطه آنها با قوم خارج بخصوص ایرانیان برقرار می‌گردد - سپاهیان ایران که بنایگرته کورش بزرگ آرامی وارد شهر بابل شده و باشادی مردم استقبال می‌شوند ، این تعالیم را با خود به قوم اسرائیل بار مغان می‌دهند و اینها می‌بایستی معتقد و مؤمن باصول و فلسفه زرتشت باشند تا بتوانند بدیگران الهام

بخشند. خلاصه آنکه این روابط در آغاز دوره هخامنشیان پایه گذاری و دنبال میگردد. مطلب دیگری که از نوشه «دوبن سومر» بدست می‌آید آنست که مردم ایران که از میان آنها سپاهیان بوجود آمده زرتشتی بوده و بواسیله آنها اینگونه تعالیم که تا آن زمان در جهان یهود سابقه نداشتند رسوخ یافته است و این خود دلیل روشنی است که هخامنشیان بدین زرتشت معتقد و مؤمن بوده‌اند».



از کتاب ایران از آغاز تا اسلام

اینک به بینیم خاورشناس و باستانشناس معاصر پروفسور گیرشمن در کتاب ایران از آغاز تا اسلام درباره دین هخامنشیان چگونه اظهار نظر نموده است .

این داشمند در کتاب نامبرده پس از گفتاری چند اینچنین نتیجه گیری می کند: « در عهد هخامنشی آئین مزدائی که زرتشت آنرا تغییر داده بود، در سراسر شاهنشاهی شروع به توسعه کرد (منظور از سراسر شاهنشاهی - کشورهایی است که بکشور ایران پیوند یافته) تاریخ حیات پیامبر هنوز مورد بحث است . تصور میکنند که وی اصلا از مردم ماد بوده و مجبور به ترک موطن اصلی خود گردید و برای موعظه بایران شرقی شتافت و در آنجا پیروانی یافت . از آن جمله امیری بود بنام ویشتاسب (گشتناب) که بعضی دانشمندان اور اهمان ویشتاسب پدر داریوش دانسته اند که شهر بان پارت و گرگان بوده (این مطلب آنطور که در گاتاها آمده و گشتناب با عنوان شاهی مخاطب قرار گرفته درست در نمی آید) به حال آئین جدید از مشرق ایران بتدربیج در سراسر آن کشور شروع با تشارکرد .»

نویسنده - در اینجا پروفسور گیرشمن با اختصار ولی بایک نتیجه گیری مفید عهد هخامنشی را اوچ گیری مذهب زرتشت دانسته و توسعه آنرا در سراسر کشور پهناور شاهنشاهی از این دوره بر شمرده است . اگر شاهنشاهان و سران این سلسله خود معتقد بدین مذهب زرتشت نبودند ، چگونه امکان داشت که در ترویج و گسترش دادن آن کوشش بعمل آورده باشند .

از کتاب افاهیتا

روانشاد استاد پوردادود در بحثی از زرتشت و دین او در کتاب افاهیتا راجع به شناسائی دین زرتشت و یهود چنین اظهار عقیده نموده :

« تزد برخی از داشمندان موسی همزمان فرعون مصر را مسیس دوم یا همزمان پسرش فرعون مر نپته (۱۲۲۵ - ۱۲۰۰) در سده سیزده پیش از میلاد مسیح میزیست. این دو پیغمبر الهامی، یکی آربائی و دیگری سامی، مرز و بومها یمان از همدیگر بسیار دور و از حیث زمان هم شاید یک دو سه قرن از همدیگر دور بودند. آشنائی پیروان این دو دین بزرگ با همدیگر روزی روی داد که کورش بابل را بگرفت و این در پاییز سال ۵۳۹ پیش از میلاد مسیح بود. هزاران یهودی که از زمان (نبوکدنز) پس از شکست یهودیان در آنجا میزیستند، با ایرانیان آشنا شدند. از همان برخورد است که عقایدی از دین زرتشتی بدین یهودی راه یافت و از آن دین بدینهای دیگر سامی رسید. این است که کتاب آسمانی تورات را یکی از مأخذ تاریخ کهنسال ایران میتوان شمرد. چه بسیاری از بخش‌های تورات از پیغمبرانی است که در روزگاران کورش و داریوش و خشایارشاه وارد شیره‌ی زیستند و در سرزمینهای شاهنشاهی هخامنشی بسرمی بردن. خود مرز و بوم آنان فلسطین تاروزی که اسکندر مقدونی آن را بگشود جزء امپراتوری ایران بود.

دراین جملات روانشاد پورداد اظهار نظر می‌نماید که هخامنشیان زرتشتی پس از فتح بابل بدست کورش (که خود این شاهنشاه هم زرتشتی بود) عقاید زرتشتیگری را به یهودیان آموختند و از آن زمان بود که بسیاری از تعالیم زرتشت وارد تورات گردید.

واز آن پس به دینهای دیگر سامی رسید. پس میتوان پذیرفت که هخامنشیان نیز مؤمن و معتقد ب دین ذرت شت بوده و با همین ایمان بابل را فتح و اصول و فلسفه هائی از این مذهب را به یهودیان آن زمان تعلیم داده اند و هر آینه چنین نبود پس بچه و سیله ای این اصول بدین یهود راه یافته است؟



از گتاب تاریخ فصل ایران

دکتر عبدالله رازی در کتاب تاریخ مفصل ایران راجع به مذهب هخامنشیان چنین مینگارد:

«مذهب هخامنشیان پادشاهان هخامنشی موحد بودند، یعنی اهورامزدار اخالق زمین و آسمان دانسته و اقتدار و سلطنت خوش را از تائیدات او میدانستند. از آنجا که اهورامزا غیر مرئی بوده پرستش اورا در مقابل آتش که یک گونه رمزی است بجای می آوردند.

در کتیبه‌های اردشیر «اخس» برای اولین دفعه نام مهر و ناهید برد شده - گرچه ایرانیان قدیم به مرمعتقد بوده آن را تقدیس نمی‌نمودند ولی اعتقاد پادشاهان هخامنشی باین ربانوی از او آخر قرن پنجم قبل از میلاد است و از زمان اردشیر دوم پادشاهان این سلسله او را تقدیس نموده در موقع سوگند و پیرا شاهد گرفته و در جنگ از او یاری می‌طلبیدند.

ملت ایران در آن زمان آب و آتش و باد و نور و روز و شب و (نورخورشید و ماه) را تقدیس می‌نمودند و با حضور یکنفر از مغان نیاز را بجای می‌آوردند. نویسنده - (چنان‌که دیدیم آقای دکتر رازی هخامنشیان را مؤمن و موحد بخدای یکتائی بنام «اهورامزا» یعنی همان آفریدگار بیهتمائی که زرتشت تعلیم فرموده دانسته

است و در این باره بطور موجز و مختصر تحقیق و مطالعه خود را اظهار نموده است که دیگر نیازی به شرح و بسط ندارد.



از سالنامه رسمی کشور سال ۱۳۴۹

آقای دکتر سعید فاطمی استاد دانشگاه تهران تحت عنوان (نفوذ معنوی تمدن آریائی در ادبیات و هنری‌ونانی) مطالب بسیار ارزنده‌ای در ضمن تحقیقات عالمانه خود عنوان نموده که میتوان برای تأیید این نظریه که هخامنشیان معتقد بسیار زرتشت بوده‌اند در اینجا منعکس نمود – این دانشمند پس از پژوهش‌های ارزنده‌ای که در این باره بعمل آورده چنین نتیجه گیری میکند:

«صحیفه‌های تاریخ مبین این حقیقت است که ایرانیان همیشه از عقل سلیم برخودار بوده، واولویت عقلی آنان بریونانیان آن زمان هیچ تردیدی در هیچکس بوجود نمی‌ورد.

در همان زمان اندیشهٔ توحید ایرانیان را بیونان کشانید تا قوم هلن را با تمدنی عظیم آشنا کند اما تعصب مورخان یونان‌ماه و بیونان دوست این نبردهای فکری و انسانی را بصورت جهانگشائی جلوه‌گر ساخت.

مشعلداران خود را بربرا نام دادند و پیش‌مانه تمدن آریائی را جانوری وحشی همانند گراز که پیکر خود را بخون یونانیان ارغوانی کند شناساییدند. پروفسور «ژاک دومارکت» محقق فرانسوی که در زمینه فرهنگ و تمدن ایرانی تحقیقات جالبی دارد. نفوذ تمدن کهن آریائی ایرانی را در تمدن یونانی بررسی نموده و صادقانه ستایشگراین تمدن است.

وی معتقد است که پس از آشنائی یونانیان با تمدن عظیم ایرانی (حدوداًواخر قرن ششم قبل از میلاد) یعنی زمان اولین آشنائی مادها با اقوام ایونی ساکن آسیای صغیر)

بسیاری از مزایای انسانیت و راستی را یونانیها به برکت اندیشه‌های زرتشت و اصول مذهب او فراگرفتند.

پرسور «مری» نویسنده انگلیسی در کتاب «تمدن یونان» از مراحل پنجم‌گانه عقاید و مذهب یونانیان سخن می‌گوید و نشان میدهد که در قرن پنجم و ششم قبل از میلاد در مذهب و عقاید یونانیان تغییرات شگرفی روی داد و خصوصیات انسانی را که به خدا یان خود نسبت میدادند از آنان سلب نموده و تعداد خدایان را کم کردند و صورت معنوی آنها دادند. او آشنازی یونانیان را با تمدن عظیم ایرانی منشأ این تغییرات میدارد.

در سال ۵۵۰ قبل از میلاد کوشک بزرگ بر لیدی استیلا یافت و ساکنان مستعمرات یونان با ایران تماس گرفتند و بفلسفه عمیق نژاد ایرانی آشنا شدند و اقوام و قبایل اطراف دریای سیاه از مذهب ایرانیان الهام گرفتند و فروغ تمدن ایرانی به لیدی و سایر نقاط پر توافق کن شد و زئوس خدای قدر تمدن یونانیان با عقاید صفات و قدرتهای تازه جلوه‌گری نمود که نیروی اندیشه ایرانی در آن منعکس است.

ثمره عقاید زرتشت باعث شد که یونانیان صفات خدایان خود را تعدیل کنند. جالب اینکه عقیده ایرانیان در مسیحیت نیز تأثیر نمود و بشکل سلطنت آسمانی مسیح تعبیر گردید.

عقیده «خورنَه» ایرانیان که یونانیها (کوارنیا) مینامند در حقیقت اثر «فرایانی» و «فرکیانی» را درست های کهن یونانی نمودار می‌سازد.

زرتشت هست که این عقیده است که روح از «خورنَه» سرچشمه می‌گیرد و بر طبق نظریه مزدیسنا همه روحها از روح الارواح منشعب می‌گردند و از عالم بزرگ می‌آیند و باز بسوی خدا باز می‌گردند.

مزدیسنا معتقد است آنچه از خداوند نیک و پسندیده است و این سریگانه پرستی و توحید قوم ایرانی است و حتی قوم یهود نیز گانه پرستی را در بابل از ایرانیان فرا

گرفته است.

در سال ۱۹۳۲ «وسایر منابع کهنه از سه بلای آسمانی صحبت شده که دروغ بزرگترین آنهاست. در اثر «سترهای هند و ایرانی بر روی طبقات اجتماعی» «ژورنال آسیاتیک» سال ۱۹۳۸ صفحه ۵۴۳ پرسنل «بن و نیست» سه بلای اجتماعی را یورش - گرسنگی و قساوت شمرده است اما هیچ شاهدی در این زمینه وجود ندارد. آنچه در گاتاها هاست اینست که اهورا مزدا این کشور را از گزند دشمنان حفظ کند. از گزند آفت در امان دارد و از دروغ برگناه دارد و آرتش بیگانه و کشت بد و دروغ هرگز باین سرزین راه نیابد.

این دعای داریوش کبیر است که بر تخت جمشید نوشته شده و دروغ بزرگترین گناه کبیزه شمرده میشده است. در ریگودا سرودهای گوناگونی هست که در یکی از آنان شاعر از «آدینیا» چنین درخواست میکند. بیماری را ازما دور بدار ما را به عدم اجرای مراسم مذهبی و ادار مکن، مارا از دشمنی نمودن بازدار، بیماری و عدم حرمت بر مراسم مذهبی کردن سه بلای آسمانی است که هر سه قابل تطبیق با اندیشه های ایرانی در این زمینه است.

نویسنده - بطوریکه از مطالب بالا استنباط شد از برکت اندیشه های زدشت و اصول مذهب این پیامبر بود که مسیر افکار فلسفه یونان تغییر یافت و اعتقاد به خدایان متعدد متغیر به خدای یگانه گشت و این نفوذ و تأثیر بر افکار یونانیان آنگونه که آقای دکتر سعید فاطمی پس از تحقیق نوشتند از زمان فتح لیدیا بدست کورش کبیر آغاز گشته و تاسده های بسیار ادامه داشته است. در اینجا نتیجه روشنی بدست میدهد که کورش و سپاهیانش معتقد به دین و تعالیم زرتشت بوده، عقیده یکتاپرستی و پیروی از اندیشه و گفتار و کردار نیک و خصائص پسندیده انسانی را به کشورها و ملل دیگر آموخته اند و اگر این جوانمردان آزادی بخش زرتشتی نبودند، چگونه اندیشه و تعالیم و فلسفه زرتشت بدیگران تعلیم یافته؟

از کتاب کورش کبیر

در کتاب کورش کبیر نوشته دکتر هادی هدایتی از انتشارات دانشگاه تهران راجع به دین و مذهب هخامنشیان چنین به بحث پرداخته است: «از روزی که مادها و پارس‌ها در نخستین صفحه تاریخ قرار گرفته تا روزی که حمله اعراب ایران باستان را از پا درآورد، عنصر آریائی پس از امحاء آثار ایلامی‌های سیاه پوست در این ناحیه که هنوز آثاری کی از معروف‌ترین تمدن‌های قدیم جهان در آن باقیست تفوق کامل یافت. شاید آریائی‌هایی که در زمان‌های اخیر درین ناحیه مستقر شدند دوام سلطه خود را مدیون خلوص مذهب و اخلاق خود بودند. چه پارسه‌ها بهتر از مادها خلوص مذهب و اخلاق خود را حفظ کرده بودند.

«اختلاف درجه پیشرفت تمدن این دو قوم موجب اختلاف افکار مذهبی آنان گردید. مذهب اولیه ایران، مانند دیگر اقوام آریائی و بخصوص اقوام آریائی بهمن نحو که در «ریکودا» مذکور است بر اساس تعدد خدایان استوار بود ولی در ماد این اصول ابتدائی در مکاتیب مذهبی منح‌ها کم تغییر شکل داد و رفته رفته عوامل دو خدائی که تقليیدی از افسانه‌کهن بود در آن قوت یافت، و همچنانکه خدایانی و اهربینانی در افسانه‌های کهن باهم درستیزند؛ مذهب اولیه مادها نیز باصول خدائی مبدل گردید بنام خداوند بزرگ اهورامزدا به مذاقیسم و بنام زرتشت موسی این مذهب به مذهب زرتشتی معروف شد (نویسنده - برای رفع اشتباه باید توضیح داد آنچه زرتشت تعلیم فرموده بر شالوده، یکتا پرستی قرار دارد و در برابر اهورامزدا آفریدگاری یکتا وجود یا خالق دیگر شناخته نشده بلکه سپنتا مینو یعنی خرد پاک در بر ارشانگره مینو یعنی خرد ناپاک که هر دو

مخلوق اندیشه انسانی هستند قرار دارد و اصولاً مسئله دو خدائی آنطور که امروز مصطلح است دراین دین مفهومی ندارد).

اصول این مذهب: در اوستا کتاب آسمانی چهارسها تدوین شده است.

نسخه‌ای که فعل اینکتاب دردست است نسخه رسمی است که در زمان شاپور دوم چهارمین پادشاه ساسانی تدوین و جمع آوری شده است. البته در اینکتاب از اصول دقیق این مذهب سخنی بیان نیامده ولی چون این مذهب یکی از عوامل مؤثر تمدن پارس قدیم است، بی‌مناسبت نیست کلمه‌ای چند درباره آن بحث کنیم. در مذهبی که بنام ذرتشت یا ذرتشتی معروف است، دنیا بمنزله صحنه یک کارزار دائمی میان اهورامزدا مظہر عقل (سپنتا مینو) و انگره مینوه مظہر شر و بدی است. این همان مبارزه ابدی خیروشر است که کلیه مذاهب اصول آنرا پذیرفته‌اند. میان ارواح خیروشر که انسان را حاطه کرده‌اند و برای تسخیر او جدال می‌کنند، انسان آلت بی‌اراده‌ای بیش نیست. تعرض این ارواح شدید است و اشباح آنها گاه تهدید آمیزوگاه حمایت کننده‌اند. این ارواح همیشه در همه جا حاضرند ولی همچنان‌که نمی‌توان هوارا مشاهده کرد، آنها را نیز نمی‌توان بچشم دید. کوشش آنها اینست که ازورای چشم ناچیز و حقیر انسان مانند شعاع نور بگذرند و با عمق روح و فکر او نفوذ کنند. اختلاف شدید طبیعت محققان به تقویت اصول دو خدائی که بر اساس مبارزه ابدی دوقوه خیروشر در فلات بدآب هوای ایران استوار است کمک فراوان کرده است. ایندو قوه متفقاً با انسان هجوم می‌برند و این شکار ضعیف و گناه کار و ترسور اکه در برابر سرایی ترسناک مرگ می‌لرزد و معتقد است که روحش در گردنش فنا پذیر قرون از قرنی بقرنی می‌گزدد و هر گز زایل نمی‌گردد احاطه می‌کنند.

یونانیان خیلی دیر و فقط پس از انقضای دوره عظمت تاریخ خود متوجه مفهوم واقعی مذهب ذرتشت شدند.

هرودوت و مورخان بعد ازاوتا زمان سلطه مقدونیه فقط متوجه تشریفات مذهبی

و نتایج این مذهب بوده‌است. آنچه بیش از هر چیز هروdt و دیگر مورخان یونانی را متعجب میکرد، این بود که پارس‌ها افتخارات خدایان بزرگ خود را با هیچ مجسمه مرمری مجسم نمیکردند. هروdt در این باره با اصرار تمام چنین مینویسد:

«پارس‌ها اصلاً مجسمه‌ای برای خدایان خود نمی‌سازند و برخلاف آنچه در دیگر نقاط مرسوم است و مردم برای خدایان خود معبدی پی‌امی کنند که مسکن فرضی او تلقی می‌شود، در نزد پارس‌ها چنین رسمی معمول نیست. با این حال در ماد و پارس نیز مانند دیگر نقاط جهان مردم احتیاج داشتند خدای خود را بشکلی محسوس قابل عمل مجسم کنند تا تحت تأثیر مذهب خاص که خدایانشان مرئی و حاضر و قابل عمل و بنابراین اطمینان بخش تر بوده‌اند قرار نگیرند».

از نظر پارس‌ها روشنائی و نور در صرف نخستین خوبیها و منشأ حیات و زاده آتش است. روشنائی که مانند یک جرقه شادی بخش و ترسناک از آتش جدا می‌شود و شب تار و ارواح سرگردان خبیث را که در تاریکیها می‌خزند مانند کابوسی و حشتگر میزداید. آتشی که اینهمه قدرت توانایی دارد، مظہر روح خداوندی است که در همه جا حاضر و آمده است.

نور مظہر اهورامزدا و شب سرد و تاریک فلاٹ مرتفع ایران مظہر نیروی شر انگریه مینواست. نور و روشنائی: همان چیزی است که قرنها موضوع اشعار شعراء بوده و اقوام مختلف جهان سرودهای مهیج با آن اختصاص داده‌اند. باین آهنگ که از اعمال مصركهنسال بما میرسد گوش فرادهیم:

«ای خورشید زنده، هنگام صبح قرص روشن تو، درافق زیباست، ومطلع آغاز حیات است. تو درافق مشرق میدرخشی و زمین را از محسن خود لبریزی کنی. هنگام ظهر حقیقتاً زیبا و درخشانی. انوار تو سراسر زمینهای را که خود خلق کرده‌ای احاطه می‌کند و در آغوش عشق و محبت خود جای می‌دهد. هنگام شب که درافق خوب غروب می‌کنی، زمین هاند مرگ در تاریکی‌ها فرو می‌رود و مردم در خواب غوطه‌ور می‌شوند».

همینکه بامدادان طلوع میکنی ، زمین پر نور می شود و سرزمین مصروف در شادی و شف میگردد . مردم خود را شستشو میدهند و لباسهای خود را در بر میکنند و هنگام طلوع تو خدایان خود را عبادت میکنند و آنگاه سر کار خود می روند . حیوانات در چراگاههای خود مستقر میشوند ، درختان و گیاهان می رویند . پرندگان پرواز میکنند . کشتیها در نیل بالا و پائین میروند ، ماهیهای شط بسوی تومی پرند ، زیرا همه چیز در برابر توزیباست و انوار توتا اعماق دریاها نفوذ میکنند .

«ای خورشید! تومنشا حیاتی . تو هستی که جنین را در درون زن پروردش می دهی و تخم را در مرد ایجاد میکنی . تو هستی که کودک را در شکم مادر می پرورانی و از شکم مادر باوغدا می دهی ! تو هستی که با نفس کشیدن میآموزی ، ای خورشید! تو در همه جا حاضری ، توبه تنهائی باراده خود زمین را آفریده ای ، انسان و حیوان بزرگ و کوچک و هر آنچه بر روی زمین می جنبد و در هوا می پرد خلق کرده ای .»

واکنون این ترجیع بند را که قسمتی از تصنیف یکی از شعرای دوره امپراتوری اول (تب) است قرائت می کنیم :

«ای خورشید ، همینکه تومید رخشی زمین را از شادی لبریز و همه چیز در سرور غوطه ورمیشود .»

اصول خورشید پرستی رفته با پیشرفت زمان تدوین شد و مقررات دقیق که زاده دستگاه سنگین و با تحمل زندگانی انسانی بود بر معتقدات او لیه که در اصل ساده و فاقد تشریفات بود افزووده شد . اصول اخلاق با سننی از این مذهب بر اساس دفاع عذر مقابل امور بد استوار بود . در کارزار ابدی که اهورامزدا علیه ارواح شر آغاز کرده است انسان باید خود را از روی اراده و میل - شریک اهورامزدا بداند و جانب اورا بگیرد . برای کمک و همکاری با خدای نیکوکار ، باید با عرق جبین زمین بایری را آباد کرد و به نیروی کار و آبی که از راه دور منتقل باید کرد و به کمک شیار شخم که جوانه در آن میروید آنرا حاصل خیز و با برکت کرد . کسی که ذرا علت میکند یک وظیفه مذهبی انجام

میدهد و به خوشبختی و سعادت خود و خدای خود یاری میکند. خداوند در برابر این خدمت: غذاي روح و جسم اورا تأمین می نماید. بدین ترتیب انسان و خداوند او از هم جدائی ناپذیرند و حتی در کوچکترین اعمال زندگانی بایکدیگر همکاری میکنند. عمل کسی که بذر را در جریان باد بر زمین میافشاند یک عبادت مذهبی است.

زیرا اهورا مزدا در آنجا حاضر است. او در گرمای سخت کشتزار، در روشی روز، در شعله گرم کننده آتشکده منزل، در جسمی که زحمت میکشد و در روحی که از آن در برایر شر حمایت میکند همه جا حاضر است. اهورا مزدا احتیاج به مجسمه ندارد. زیرا او در همه جا هست و دنیا را از آنوار خود پر نور میکند. او در آتش حاضر است. آتشی که بدون آن دنیا بصورت زمین منجمدی خواهد بود که حیات در آن بمراگ مبدل میشود و از نوع بشر جز خاطره‌ای که انگریه مینو بر آن گسترده بود چیزی باقی نمیماند. طبیعی است چنین مذهبی میتواند مردم را جلب و کمک بزرگی به عمران و آبادی اراضی قابل کشت ایران کند. با عمران و آبادی اینکشور؛ اقوام آریائی که قرنها در جستجوی مسکن مناسب سرگردان بودند با استقرار خود درین ناحیه علاقمند شوند و بیاری همین بزرگان بود که این پادشاهان آسیا را فتح و یونان را تهدید کردند و رهبران قومی شدند که تمدن جدید و درخشانی بدنیا عرضه نمود.

این اصول فلسفی زرتشت که فضیلت فلاحت و خلوص رفتار و اخلاق را با هم در اوستا میآموخت، بطورقطع میان کلیه شاخه‌های خانواده‌های آریائی مشترک بود. لیکن بحث در این مسئله از حدود کارما خارج است. باید توجه داشت که بعضی از مورخان یونان از قبیل کز نفون ارزش این مذهب را تشخیص داده و تحت تأثیر آن قرار گرفته‌اند. تمجید بی شایبه‌ای که این مورخ و دیگر مورخان باستان از نخستین پارسها و پهوص پارسیان معاصر کوشش کرده‌اند خود گواه این مسئله است. چه بعقیده آنها پارسیانی که در نتیجه چشیدن لذائذ قدرت و اختلاط با اقوام مغلوب و منحط آشور و بابل خود دچار انحطاط شده بودند با پارسیان اولیه بکلی متفاوت بودند. وقتی یونانیان

برای نخستین بار با پارسها تماس گرفتند : در نهایت تعجب و حیرت اعتراف کردند که اخلاق و فلسفه پارس‌هانمونه و سرمشق بهترین فلسفه‌ها بوده است .
اکنون باید دید که با تصور خدای بد و خوب (قوای خیروش) که در سر زمین ماد قوت گرفت چگونه بایران جنوبی رخنه کرده است :

کتبه‌های پارسی پاسخ این سوال را داده است چه بطوریکه متون این کتبه‌ها حاکیست ، اهورامزدا خدای بزرگ - سازنده دنیا ، اداره‌کننده و تکمیل‌کننده است .
مسئله‌دیگر اینست که این مذهب که در آغاز کار آنقدر بالک و عالی بود چگونه پس از ارتباط پارسها با اقوام بین‌النهرین و آسیای صغیر بسرعت تغییر ماهیت داد .
زیرا در این وقت اهورامزدا خدای بزرگ محسوب می‌شد که خدای واحد و بیهمتا ، خدای نیکوکار دیگری هم پیدا شدند که منشأ آن معتقدات خارجی و می‌بایستی اهورامزدا را در نبردی که با حریفان بد کارداشت یاری کنند .

نویسنده - گویا منظور از خدایان نیکوکار فلسفه امشاسب‌دان (پاکان جاودانی)
که مظہر فروزانگان اهورامزدا هستند می‌باشد و این همان سیر مراحل هفتگانه کمال انسانی است که باید پیروزمندانه به پیماید و بمقام بیمرگی برسد و بالاخره آنکه این نویسنده داشتمند «آقای دکتر هدایتی» نیز در بحث مفصل خود مادها و پارسها ، (hexamnian) را پیروز دین زرتشت و مومن به فلسفه‌های اخلاقی و عملی وی دانسته است .
وحتی بطور صریح تفہیم می‌نماید که این تعالیم در سر زمین ماد نیرو گرفته و بجنوب ایران یعنی پارس رخنه کرده است .
و بالاخره فضیلت فلاحت و خلوص رفتار و اخلاق نیک را استوار داشته است .

از کتاب مزدیسنا و ادبیات پارسی

دکتر معین استاد دانشگاه و دانشمند نامدار کشور در کتاب «مزدیسنا و ادبیات پارسی» چنین آغاز مطلب نموده.

در روزگار کهن، شبی در آسمان نجد ایران ستاره‌ای طلوع کرد.

افق، تیره و تار، ابرها متراکم - زمین و زمان آشفته - مردمان و جانوران ضطرب و پریشان بودند. ستاره فروزان مجالی برای تجلی انوار آسمانی نیافت. خود را آرام آرام از پس ابرهای انبوه بسوی خاور کشید. شب و روز راه پیمود تا بمساحت شمال خاوری بر فراز شهر بلخ رسید. درباری باشکوه، مردمی مستعد و شهریاری تواناییافت. نخستین بار پر تو مقدس خویش را برپیشانی او بتأفت، راهی بدش باز کرد، و از آنجا اول صفحهٔ ضمیر در باریان و سپس اهل بلخ و آنگاه جهان متمدن خاور نزدیک را روشن ساخت.

از آن زمان تا کنون بیش از دوهزار و پانصد بار زمین مدار خود را بگرد آفتاب طی کرده، بیش از دوهزار و پانصد بهار، تابستان، پائیز و زمستان پدید آمد. بیش از سی و نه هزار بار قمر دور کرهٔ زمین گردیده، از پر تو نور خویش شبان تیره خاکیان را منور ساخته است. کاخهای بلند، شهرهای باشکوه، اقوام و ملل نیرومند، از قانون طبیعت تخریب از پی تکوین - پیروی کرده بدیار نیستی شتافته‌اند، اما هنوز پر تو آن نور مقدس باقیست و بر دلهای گروهی روشن دل و پاک ضمیرهی تا بد.

مزدیسنا آئین رسمی ایران - مزدیسنا کلمه ایست اوستائی، همان زبانی که بخشی از کتاب دینی اوستا بدان بر زبان زرتشت جاری است. این کلمه صفت و مرکب

از دو جزء است «مزده» بمعنی دانا و در عرف آئین زرتشتی بخدای یگانه اطلاق می‌گردد.
«میسنا» بمعنی سپاس در پهلوی مزدیسنا را «مزدیسنه» گویند.

دراوستا «مزدیسنا» بارها آمده است. در بسیاری از موارد باصفت (زرتشتی) و
بمعنی دین آورده زرتشت یکجا استعمال شده. بسانیز با کلمهٔ (راتسی پرست) همراه است.
پیروان آئین مزدیسنا را مزدیسانان نیز گویند. در حدود قرن هفتم پیش از
میلاد آئین مزدیسنا پدید آمد. (نویسنده - اما در همین کتاب و در فصل زمان زرتشت
دکتر معین آنرا تا ۱۴۰۰ سال پیش از مسیح ذکر کرده است). و روز بروز برداشته نفوذ
آن بیفزود.

از اخبار مورخان یونانی بر می‌آید که اوستا کتاب آسمانی مزدیسانان در زمان
خامنشیان مدون بوده وایرانیان طبق آن رفتار می‌کردند - استاد معین - درباره
آنکه اوستا چه زمانی تدوین گشته در فصل دیگری تحت عنوان «تاریخ اجمالي اوستا
وزند» چنین توجیه می‌نماید - زرتشت پیامبر مزدیسنا ، اصول آئین خویش را در
قطعاتی منظوم ابلاغ کرد و شاگردان و نخستین پیروانش نیز سروده‌های مشابه آنها ساختند
و نظم و نثر را بهم پیوستند و مجموع این سروده هاست که بنام «گاتها» نامیده می‌شود.
بعد از روحانیون زرتشتی احکام و مراسم و آداب دینی را با تغییراتی که پس از زرتشت
در آئین بعمل آمده بود بضمیمه سروده‌های باستانی که در میان ایرانیان پیش از ظهور
زرتشت معمول بوده با تغییر صیغه و تصرف در عبارات بصورت یسنها و یشتها منتشر
گردیده یشتهاي قدیمی نیز مانند گاتها ترکیبی از نظم و نثر می‌باشد . گلدنر یشتهاي ۵/۸
قدیمی و بقیه را فرعی و متاخر میداند . کریستنسن سه یشت ۱۰۹ و ۵ را مورد تدقیق
قرارداده معتقد است که یشت ۱۰ (مهر یشت) اقدم آنهاست . چه در آن اسمی سعد ،
مرو-خوارزم و آریا ذکر شده و از شهرهای قسمت غربی و جنوبی ایران نامی در میان
نیست . سپس یشت ۱۹ که مختص به خوارنه «فره» است و بخطا بعداً زام یشت ،

«یشت زمین» نامیده شده اهمیت دارد . چه در آن اطلاعات سودمندی از ناحیه جنوب شرقی و سیستان مندرج است . معهداً این امر دلیل قطعی اسناد یشتهای مزبور عهد پیش از هخامنشی نمیشد و میتوان گفت که مؤلفان آنها در عهد هخامنشی میزیسته و فقط قسمت خاوری ایران را میشناخته‌اند .

یشت ۵ (ارده ویسور یشت) که مختص اردیسور آناهیتاست ، از قسمتهای شرقی و غربی هر دو یاد میکند ، و کریتنسن از شرحی که در یشت مزبور راجع به آناهیتا (آناهید) آمده احتمال میدهد که آن در عهد اردشیر دوم هخامنشی (۴۰۴ - ۳۵۸ قم) تالیف شده .

و نیز محقق مزبور از روی قرائی زبان شناسی یشتهای ۱۴-۱۷-۸-۱۷-۸-۱۴-۵۷ و ۹-۱۱ را از بخش‌های کهن و عهد تألیف آنها را پس از عصر نگارش یشت ۵ و پیش از پایان عهد هخامنشی و با قرب احتمالات سده چهارم قم. میداند وهم او در رساله «نخستین بشرونخستین شاه در تاریخ اساطیر ایران» استنتاج میکند که یشت ۱۳ که در باب تاریخ افسانه‌ای ازمنه ماقبل زرتشتی نگارش یافته از یشتهای ۱۵-۹-۵-۱۷-۱۹-۱۲-۱۵-۹-۵ اقدم است . و یشت ۹ را متعلق به سده اول میلادی میداند .

باد تولومه - یشت ۱۵ (رام یشت) را از آثار متاخر محسوب میدارد . و کریتنسن عقیده اورا درباره بندهای ۱ - ۵ - ۳۸ - ۵۸ آن که نثری مخلوط با اندکی نظم‌می‌باشد می‌پذیرد . ولی بندهای ۶-۳۷ را با قیمانده قسمت اصلی یشت مزبور و قدیمی میداند و از مندرجات بندهای ۷-۱۱-۲۱ وغیره حدس میزند که قسمت اصلی یشت مزبور متأخر از دیگر یشتهای قدیمی ولی محققًا اقدم از یشت ۹ میباشد وهم او یشت ۱۶ (دین یشت) را از عهد اشکانی بسیار قدیمتر نمیداند . بدینهیست که قطعات اوستان نخست سینه به سینه میگردند و سپس بخطی نوشته شد و در هر حال بعقیده گروهی در او آخر عهد هخامنشی اوستاند و مرتب بوده است و بسیاری از نویسنده‌گان و مورخان

عظمت اوستای موجود عهد هخامنشی را تصدیق کرده‌اند. از اوستای مزبور طبق سنت و نقل مورخان دونسخه در عهد هخامنشیان موجود بود. یک نسخه در (در نپشتک) یا (گنج قبشت) یعنی دبیرخانه شاهنشاهی در استخر (بقول استاد هنینگ) با تکای برداشت فارسنامه ابن یاخی در نقش رسم و نسخه دیگر در (گنج شیکان) (در گنجینه شیز) مقرر آتشکده آذرگشسب مضبوط بود – اینک جدول تدوین اوستابه‌تر ترتیب تاریخ چنین منعکس نموده است.

کاتاهما (هدفه فصل یستا – (عهد ظهور زرتشت ما قبل هخامنشی بین سده یازدهم و سده ششم ق.م).

یشت ۱۰-۱۳-۱۹ (عهد ما قبل هخامنشی یا اوایل هخامنشی).

یشت ۱۷-۵-۱۷-۸-۱۴-۹-۱۱-۵۷-۱۵ و بندهای ۶-۳۷ (عهد هخامنشی ویحتملا سده چهارم ق.م).

و ندیداد - یشت ۹ (عهد اشکانی در حدود سده اول میلادی).

یشت ۱۶ (عهد اشکانی یا متأخر از آن).

خرده اوستا (عهد شاپور دوم ۳۰۹-۳۷۰ م)

استاد معین در بخش آتش اینکوه به بحث پرداخته است.

آتش در زمان مادها - قطع نظر ازاوستاو بویژه کاتها که قدمت آن از هزار و وصد تا هفتصد پیش از مسیح نوشته‌اند، در جزو آثار قدیم ایران در اسحق آوند جنوب بهستان (بیستون) نقشی از زمان مادها مانده که قدمت آن بقرن هشتم پیش از مسیح نوشته‌اند. در جزو آثار قدیم ایران در اسحق آوند جنوب بهستان (بیستون) نقشی از زمان مادها مانده که آن بقرن هشتم پیش از مسیح میرسد. اکنون این نقش موسوم است به «دکان داود» و آن گوئیست که در بدنه کوه تراشیده شده و تصویر آن عبارت است از یک ایرانی که در برابر آتش ایستاده است.

آتش در زمان هخامنشیان - گیرشمن گوید . ماسه محبد از عهد هخامنشی میشناسیم . یکی در پاسارگاد که با مرکورش ساخته شده . دیگری در نقش رستم در جبهه مقبره داریوش که شاید بدستور خود او بنا شده و سومین در شوش که ظاهراً متعلق به زمان اردشیر دوم است . هر یک از آنها بشکل بر جی مکعب و دارای یک اطاق است که تو سط پلکان بسوی آن میرفتند و در اینجا مسوبد آتش مقدس را نگهبانی میکرد . تشریفات دینی را در هوای آزاد انجام میدادند زیرا همه نیازگاههایی که ما شناخته ایم و عموماً آنها توامان اند در ناحیه گشاده ای با مسافتی دور از معابد ساخته اند در همه نقوش برجسته بفرماز مقابر هخامنشی شاه در حالی که برای نیایشگاهی که در آن آتش مقدس مشتعل است نشان میدهند که مشغول مراسم نیایش است .

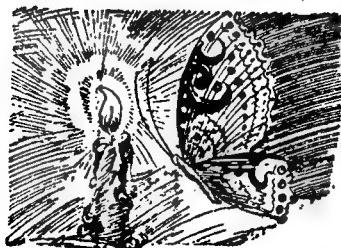
آنگونه که در نوشه های بالا آشکار است استاد معین تنوین قسمت اعظمی از اوستا را در زمان هخامنشی بائبات رسانیده و سپس از روی آثار باستانی و عقیده باستان شناسان آتشکده های هم از آن زمان کشف شده که احترام به آتش و انجام مراسم نیایش در برابر آتش را نشان میدهد . بنابر مراتب بالا هخامنشیان با پیروی از تعالیم زرتشت حتی خود را مقید به انجام آئین مذهبی هم داشته اند و همه جا و در نقوش باستانی مشعل و مجمر فروزان در برابر آنها دیده شود و كما اینکه در مراسم سان و رژه هم این آئین پا بر جا بوده است .



از کتاب فرهنگ ایران باستان

استاد نیکنام و جاودانی پور داود در کتاب فرهنگ ایران باستان چنین می‌نویسد (نویسنده - رومی کورتیوس روپوس در تاریخ خود نوشته است «ایرانیان در سفر پیش از برخاستن خورشید براه نمیافتنند. پس از سر زدن خورشید از سر اپرده شاه شیپور دمیده فرمان حرکت داده میشند و در بالای چادر شاه که بهمه نمودار بود نشانه‌ای از خورشید که از بلوری ساخته شده بود میدرخشد. اشکرا ایران این چینن برآمده افتاد: نخست آتش که ایرانیان مقدس و جاودانی دانند. دریک آتشدان زرین نمودار شد و از بی آن مغان سرود گویان آمدند، پشت سر آنان سیصد و شصت و پنج جوان با جامه‌های ارغوانی روان شدند «این شمار برابر است باروزهای سال نزد ایرانیان» در این نوشته نیز نشان میدهد آتش در تزد شاهنشاهان دارای چه ارج و مقام و احترامی بوده و این همان احترامی است که در مذهب زرتشتی برای آتش قائلند - در زمان کورش کبیر نیز آئین پرشکوهی بهنگام آمدورفت شاهنشاه از کاخ به پرستشگاهها برگذار میشده است. کنز نقون، در کورشنامه خود این مراتب را به تفصیل ذکر کرده که اینک بخشی از از آن که مربوط بموضع است در اینجا نقل میگردد «سپس گردونه سفید» مهر «(زمیان بنای عقیده یونانیها) که مال‌بندی از طلا داشت و با گل آراسته بود نمودار شد. پس از آن گردونه سفیدی که به خورشید اختصاص است و نیز با گل‌ها آرایش یافته بود و بالاخره گردونه سوم که اسبها پوشش ارغوانی داشت پدیدار گشت (نویسنده - باید دانست که ایزدان «مهر» و «سروش» و «رشن» سه یارانی هستند که بنای تعالیم اوستاهمه‌جا با هم در حرکتند. بنابراین، منظور از سه گردونه یاد شده گردونه‌هایی بود که با ایزدان نامبرده ویژگی داشته‌است) از دنبال این گردونه اشخاص حرکت میکردند، که بدست مجرمه‌ای

بزرگی پرازآتش داشتند . بعد کورش بیرون آمد و برگردونهای قرار گرفته بود . بطور یکه در شرح بالا دیده میشود مجمرهای آتش پیش از کورش بده میشده و این خود درجه اخلاص و احترام بمقام پرستش سو (قبله) مذهبی میرساند آنگونه که در تعالیم زرتشت برای نور و روشنائی و آتش معمول است .



از کتاب ایران از نظر خاور شناسان

در کتاب ایران از نظر خاور شناسان ترجمه دکتر رضازاده شفق درباره دین هخامنشیان چنین نوشتند شده است: «مدارک نوشته که از دوره هخامنشی بازمانده یا بر لوح سنگها حک شده یا بر لوح کلی و آن به سه زبانست یعنی پارسی باستان - عیلامی و بابلی - دفاتر سلطنتی بزبان پارسی باستان و بخط آربائی نگهداری میشد و پارسی باستان مخصوصی سنگ نبشته هارا بخط میخی حک کردند. الفبای میخی را ایرانیان از علامات میخی که اقتباس کرده بودند ساختند . یعنی یکی از قدیمترین الفباها را بوجود آوردند.

(نویسنده - چنانچه به شکل و ترکیت حروف دقت شود میتوان دریافت که این الفبا به تیروکمان بیشتر شباهت دارد تا به میخ . از آنکه ذشته تیروکمان جنگ ابزاری است که در آن زمان بیشتر مورد علاقه و شناسائی بوده است بنابراین بهتر این است بجای کلمه (خط میخی) یا (الفبای میخی) واژه های خط پیکانی یا الفبای پیکانی را بکار برد) .

پارسی باستانی از شعبه هندو آربائی و شاخه هند و ایران یا آربائی مشتق است و یکی از زبانها یالغت های دیگر ایرانی که با پارسی باستان خویشی نزدیک دارد اوستائی است که کتب قدیم دینی زرتشتی بدان زبانست. سنگ نبشته های شاهی از حیث مضمون عبارتست از یک حکایت مختصر خاندان و دین حکمران و ذکر نامهای ممالک تابعه و شرح منکوب ساختن یاغیان و ساختن کاخها. این جمله که از سنگ نبشته سه زبانی بیستون نقل میشود نمونه ای از انشاء و مضمون آنهاست،

«من داریوشم، شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه کشورهای مسکون از همه ملل، از سالها شاه این سر زمین بزرگ بوده‌ام که دامنه آنها بنقاط دور تر هم میرسد، پارسی پسر پارسائی آریائی».

رونق دین زرتشت در عهد هخامنشی بود این دین به جای عقاید مشرکین که قوای طبیعت را پرسش می‌کردند یک تعلیم شامل کلی برقرار ساخت که اساس آن قول برستیز مابین خیر و شر است. بانی این دین زرتشت بود که در قرن ششم پیش از میلاد تولد یافت و دین او دین ایران و دین داریوش و خشایارشا و اردشیر اول گردید (نویسنده - قرن ششم که در اینجا ذکر شده هورد قبول اکثریت خاورشناسان قرار نگرفته است).

بموجب این تعلیم جدید اهورامزدا، خدای بزرگ و فاعل خیر است و نام دین بمناسبت نام خدا دین مزدا (مزدیسن) است که بموجب تعالیم آن خدا منبع نور و برحق است و رستاخیز انسان و خلود نفس حقیقت دارد.

البته این عقاید کلی بتدریج باز بعقاید قدیمی نزدیک شد و از سر زمین ماد طایفه مغان برآمد که یک طبقه موروشی روحانی مستقر گردید.

(نویسنده - در اینجا بازمطالبی بدست می‌آید که هخامنشیان پیرو دین زرتشت بوده‌اند و بگذریم از اینکه در اینجا ظهور زرتشت را در فرق ششم پیش از میلاد دانسته و این عدد با تحقیق اکثریت خاورشناسان اختلاف دارد با این‌نصف آنچه‌منظور و مقصود است یعنی عقیده وايمان هخامنشیان به تعالیم زرتشت بدست می‌آید).

از گتاب تاریخ شاهنشاهی هخامنشی

در کتاب تاریخ شاهنشاهی هخامنشی نوشته آت او مستد استاد خاورشناس

دانشگاه شیکاگو (ترجمه دکتر محمد مقدم) چنین آمده است.

«داریوش اول زیر نفوذ زرتشت بارآمده بود. در نوشته آرامگاهی اش

او بنظر می آید که یکی از آهان (سرودهای) زرتشت را نقل می کند و نوشته های دیگر اثر اندیشه و زبان زرتشت را روشن نشان می دهند.

بهمین اندازه نیز روشن است که داریوش از آموزش های استاد خود همیشه پیروی نمیکرد. خیلی احتمال دارد که داریوش درست آنها را در نمی یافت. نه تنها او و جانشینانش بغان ییگانه را بنام در می خواند - در سرزمین میهن خودشان شاید این کارسیاستی بیش نبود - ولی کتبیه های رسمی که برای سراسر شاهنشاهی بود حتی از اهورا مزدا همچو خدای ییگانه سخن نمیگفت بلکه او «مهست بغان» بود و در کنار او «بغان دیگر که هستند» خوانده میشد.

(چنانچه در کتبیه داریوش دیده میشود پس از واژه اهورامزدا صفت بزرگ خدای ذکر شده و این همان اصطلاحی است که در کتابهای آسمانی سایر دینهای بزرگ و ادبیات جهان دیده میشود. همانند «الله اکبر»، «باری تعالی»، «خدای متعال» و یا واژه لارد در مسیحیت، و بنابراین ذکر بزرگ خدای (مهست بغان) این معنی را نمیدهد که خدایان دیگری هم شان اهورامزدا وجود دارند. از این گذشته در کتبیه های داریوش اهورامزدا به تنها یاد شده و نامی از دیگر خدایان برده نشده).

با آنکه زرتشت پرستش مهر (میثرا) را منع کرده بود، مهر او در دل مردم

بجای مانده بود . از زمان هریک از پادشاهان و به بیشتر زبانهای شاهنشاهی، نامهای می‌باییم که نشان میدهند که بسیاری از پدران پسران خود را زیر حمایت این‌هود بخ کهن‌کیش بنام قرار میدادند . پیش از این اشاره‌هایی که به پرستش مهرشده یاد آور شدیم، به اردشیر اول که میرسیم، مهر در حرمت پس از خود اهورامزدا قرار گرفته است . سرودی به مهر، که در روزگار نادانی بغانی ساخته شده بود، حفظ شده بود و اکنون از نو جان گرفت ، هرچند به گوشی بوده که وخشون بکار برده بود . این سرود که در زمان پارتیه ادوباره باز بینی شده بود، بصورتی که بعداً در آمد حفظ و در آئین امروزین پارسیان بکار می‌رود .

اردشیر دوم بویژره دلستگی به ناهید (ناهیته - بی‌آهو یا بی‌لکه و پاسک) داشت که یونانیها او را عموماً با ارتمیس یکی میدانستند . از پادشاهان پارسی او نخستین کسی بود که تندیسهای ناهید را در بابل - شوش - اکباتان - پارسه - باکتره - دمشق و ساردیس برپا ساخت . وضعی که از این بغانو دریشتی که بحرمت او سروده شده آمده است بایستی وصف چنین تندیسی بوده باشد .

در این یشت - «ارد هویسور اناهیتا» ی نیکو در نظر پرستند گانش همچو دوشیزه‌ای زیبا - بسیار نیرومند ، رسیده و پرورده - بالامیان - سرآمد - و از نژاد والاست - بر سرش بساک زدین باسد ستاره‌ی هشت پر - ستاره اشتو با پلی - بانوارهای آویزان بسته شده است - گوشوارهای زرین چارگوش برگوش دارد و گردن بند زرین دور گردن زیبایش را گرفته است . جامه‌ای زربفت تن او را می‌پوشاند، ولی زیر جامه‌اش از پوست فرم سیصد بیر (سک آبی) است که چهار توله زائیده‌اند (زیر آنوق پوست بیز از همیشه بهتر است) کمرش تنگ بسته است تا سینه‌اش خوش ریخت باشد . در دستش بر سرم «دسته شاخه‌های مقدس» گرفته و کفشهای درخشان زرنشان بر پا دارد .

از میان ستارگان «اهورامزدا» او را چنین فرا می‌خوانند: «پائین بیا-ارد وی سور

ناهیتا » از ستارگان بالا به زمینی که خداوند آفرید . آنچه فرمانروایان نیرومند ، خداوندان سرزمینها و پسرانشان تورا سایش کند، مردان زورمند دلیر از تو اسباب تنده و (فُر) چیرخواهند: اترونه‌هانگامی که میخوانند. و موبدان از تو داشن و خردجویند. دوشیزگان بازهدا نهائی که هنوز بارور نشده خاوندی جویندکهشی نیرومندی شود ، زنان که نزدیک است فرزندی زایند از تو خواهند که آسان بزایند . همه اینها را تو «ارده و یسور آناهیتا » به آنها ارزانی خواهی داشت. چون در توافقی است .

«درنوشته‌های دیگری که اکنون جزو اوستای مقدس درآمد، و بویژه در سنای هفت آیه (هپتتگ هایتی) که مانند سخنان اصیل زرتشت ، به گویش گاتاهائی حفظ شده ، گرچه صورت نثر است یک صورت بکلی دیگری از تحول: یعنی داده شده است در اینها شاید بتوانیم آئین رسمی دین شاهنشاهی هخامنشی را بایم. لااقل در آنها هیچ اشاره‌سراستی بدو خشور بزرگ ایران نشده و آموزش آنها به هیچ وجود همان آموزش او نیست. در درآمد آنها میخوانیم «اهورمزد سپند» خداوند راستگاران را سایش می‌کنیم . امشاسبان را می‌ستائیم که راست فرمانروایی می‌کنند ، که درست مقرر میدارند همه آفریدگان مینوی و گیتیگانی راستی را- به آئین دین مزدیسنی می‌ستائیم» این واژه مزدیسنی در نوشه‌ها خیلی زود پدیدار می‌شود، زیرا کمی پیش از ۴۱۰ ق م سرکار یهودی جامعه در الفاقین، یدانیا، بطرف خود مینویسد که پایوری که برسر بخش «نو» یا تبس گماشته شده یک مزدیسنی است .

اکنون این یسن آغاز می‌شود « آنرا میخواهیم ، ای اهورامزدا و راستی زیبا . که منش (فکر) کنیم و بگوئیم و بورزیم آن چه را که بهترین رفتار است برای دو جهان، برای پاداش بهترین رفتار می‌کوشیم که رامشو و استر برای گاو نگاهداشته شود (نویسنده - واژه واستر) که علوفه دانسته شده باید درست باشد زیرا همین واژه است که در پارسی امروزی بصورت بستر درآمده و معنی آسایشگاه رامی دهد همچنین واژه گئی که بگاو ترجمه شده آنهم اشتباه است بلکه واژه‌گئی است که امروزه بصورت

گیتی درآمده و بالاخره معنی درست این جمله چنین است « تا گیتی بـا آرامش و آسایش آراسته گردد » چه آموخته و چه نآموخته باشیم چه فرمانرو اوچه فرمانبردار، براستی شهریاری مربهترین فرمانرو راست چون شهریاری را ازاهورمزدا و بهترین راستی میدانیم آنچنان که هر مرد و یا زن میداند که چه درست است . باشور آنچه را که درست است بورزد . برای خود و برای هر که بتواند بدريافت آن برساند . برای اينکه تورا ، اى اهور امزدا يزشن و نيايش کنيم و واستر برای گاو فراهم نمائيم . (نويسنده - معنی درست آن - گيتي پراز آسایش فراهم نمائيم) ما خود را بهترین میدانیم برای شما به کارورزیم و دریافت برای دیگران آوریم تا آنجاکه بتوانیم . در همنشینی راستی . در بربزن راستی . هر مرد دریابنده را بشمار با بهترین آسایش برای دوچهان این گفتار های آشکار شده را ، اى اهور امزدا . بامنش بهتر راستی فرا میگيريم : ولی به تنو همچو دستور دهنده و آموزگار آنها گردن می نهیم . با خواست راستی (اشا) و منش خوب (وهمن) و شهریاری خوب ، بر توای اهورا ستایش برستایش گفته بر گفته « يزشن بـر يزشن باشد » در اینجا برای نويسنده چنین تصویری پیش آمد که امسا سپندان (فروزگان اهور امزدا) که نمایشگر سیر کمال اخلاقی است بصورت موجودی درآمده باشند . حال آنکه چنین وضعی دیده نمیشود واز آن پس برای خود فرض دیگری به پیش آورده که شاید بمنظور سیاست خاص در اوخر شاهنشاهی هخامنشی برخی از شاهان بسوی فرشته یا الله پرستی تمایل یافته باشند . در هر حال آنچه از این نوشته ها و اظهار نظر ها استنباط میتوان نمود همانا معتقد بودن هخامنشیان بدین زرتشتی است .

از کتاب تمدن ایرانی تأثیف چند نو از خاورشناسان

ترجمه دکتر عیسی بهنام

در فصل «برقراری شاهنشاهی هخامنشی» پس از ذکر مقدمه و تفصیلی پرسور «بنویست چنین نوشته است: «قدرت پارسپاروی اصول مذهبی قرار گرفته بود. چون سلطنت از طرف اهورا مزدا به شاهنشاه تفویض شده بود. اطاعت امر پادشاه نیز بمنزله پرسش اهورامزدا بود. علاوه بر این برای اولین بار سلسله‌ای از سلاطین بخود جنبه ملی داد و شاهان دیگر را عنوان اتباع خود در کشور وسیع‌تر پذیرفت. قدرت پادشاهی بر اصول صحیحی قرار گرفت و شاهنشاه این اصول را بصورت دستور وامری خلاصه می‌کند «دروغ مگو - از راه راست منحرف مشو - نه بضعیف نه به قوی زور مگو» این چند دستور از اصولی است که شاهنشاهان هخامنشی سر لوحه برنامه خود قرار داده بودند». درین جملات کوتاه تعالیم زرتشت کاملا مشهود و محسوس است و شک و تردیدی باقی نمی‌ماند که در دوره هخامنشیان دین زرتشت دارای چه مقام و احترامی بوده است.

از کتاب سهم ایران در تمدن جهان

محقق دانشمند آفای حمید نیز نوری در کتاب سهم ایران در تمدن جهان تحت عنوان
یگانه پرستی چنین به توجیه مطلب پرداخته است: یونانیان در اولین برخورد با ایرانیان که
یکتاپرست و معتقد ب وجود اهورامزدا سازنده جهان هستی بودند مواجه شدند. این
عقیده گرچه برای آنها عجیب می‌نمود، در بین متفکرین یونانی رخنه و نفوذ
فوق العاده کرد.

در کتبیه داریوش در بیستون که در سراسر امپراتوری نیز ترجمه و منتشر شد چنین
آمده است که (خدای بزرگیست اهورامزدا، که این زمین را آفریده، که مردم را
آفریده، که شادی برای بشر آفریده، الخ...).

بگفته هرودت وقتی کاو آپیس را تزدکمبوجیه آورده اودیوانهوارشمیش را
کشیده می‌خواست بشکم گاو فرو برد ولی ضربت بر آن گاو آپیس تصادف کرد. بعد
کمبوجیه رو بکاهنان کرده گفت «شما چه آدمهای پستی هستید! مگر خدا خون و
گوشت داردیا از آهن متالم می‌شود؟ و در همه دوره هخامنشی ایرانیان یکتاپرست که
موفق بقتوحاًت در خشان شده بودند، یونانیان را تحت تأثیر خود قراردادند.

سفراط عقیده داشت حقیقت یگانه است و اعتقاد به ایزدان متعدد باطل است.
افلاطون تحت نفوذ همین فکر در جمهوری خود مینویسید که «ملتی که خدای
یگانه را نمی‌پرستد توانا نمی‌شود. زیرا که عقیده بخدا اورا امیدوار بیک زندگی
آننسیهای می‌سازد و همتی در او پدید می‌آورد که عمل نیک کند و مرگ را بدون
اکراه و رنج پیذیرد.»

در الکبیاد افلاطون مذکور میگردد که «یکی که از همه داناترا است شاهزاده ایران علوم مفان را میآموزد و آن براستی خدا پرستی است و از زرتشت پسر هر مزد بازمانده است.

کرنفون کاملاً موحد است و همکنان خود را که قائل بخداؤندان متعددند و درباره آنها صفات و حالات بیشتری فرض میکنند بیاد استهزا گرفته و پندمیدهد که خدای یگانه را به پرستند و او را از آلا ایشهای بشری و نفسانیت و جسمانیت و توالد و تکثیر و تبدیل و مانند آن پاک بدانند. چه او ازلی وابدی و تغییر ناپذیر است. همه بینش است و همه داشن. ساکن است و بی نیاز از حرکت و جهان را تنها بقوه داشن خود میگرداند. سیسرون رومی (۵۴-۴۴ پم) در کتابی که بر فلسفه نوشته میگوید «یونانیان مانند ماتصویر و مجسمه برای ایزدان خود داشتند، ولی ایرانیان پرستش بت را انکار مینمودند و ازین رو چون خشایارشا بر یونانیها چیره گشت فرمود تامجسمه‌های ایزدان را مشکستند و بتکدها را آتش زدند از اینجهة یونانیها نسبت باو کینه سخت بدل گرفتند. خشایارشا عقیده داشت که خداوند جهان را که لامکانت بصورت بتی نمیتوان در مکانی محدود کرد و آنرا کناء بزرگ میشمرد. شاهزادگان ایرانی بایستی از اصول و احکام در کیش زرتشتی آگاه باشند و اگر شاهزاده‌ای از این احکام بی اطلاع بود او را شایسته شاهی نمیدانستند (نقل از کتاب ایران نامه جلد سوم) «فیلوبیلوس» مینویسد که در نوشته زرتشیها خداوند جهان چنین ستوده شده است «آغاز همه چیزها، همیشه پاینده، جاودان، تزاده بهره گشته، بی مانند، پدر نیکوئی وداد، خود آموخته، نه آفرینده شده، کامل، دانا، یگانه و از سر نوش و حقیقت، خود آگاه.

ثنویت - بمحضی که یونانیان سعی کردند وجود خداوند را که خوب فرض شده با وجود شر در عالم نزدیک کنند، عقیده ایرانیان که طبق آن خیر و شر را تا ابد در حال نزاع با یکدیگر فرض میکردند بنظرشان پسندیده آمد. در نزیر برای مثال

یک نمونه از گفتاری که افلاطون از قول استادش سقراط در گفتگو با تئودوروس آورده
نقل میکنیم :

تئودوروس - اگر توای سقراط بتوانی همه مردم را مانند من قانع کنی که
سخنانت بحق است صلح و آرامش درجهان افزایش خواهد یافت و ازمیزان شروفساد
در بین مردم کاسته خواهد شد.

سقراط - بدی وقتنه، تئودوروس هر گز نمیتواند از میان بود زیرا همواره باید
چیزی مقابل و مخالف خوبی وجود داشته باشد . چون در میان خدایان در آسمانها
مکانی برای خود نمی‌باید ناچار بدی در اطراف طبیعت میرا و کره زمین بگردش در
می‌آید. از اینرو است که ما باید از زمین بسوی آسمانها هرچه زودتر پرواز کنیم و پرواز به
سوی آسمانها در واقع تا آنجا که ممکنست انسان را مانند خداوند میکند و همانند
او شدن یعنی مقدس و عادل و دانشمند . ولی دوست من شما نمیتوانید بشر را بسهولت
قانع کنید که بایستی دنبال زهد و تقوی رود و از معاصری دوری جویید مگر بعنوان اینکه
شهرت آنها را بدینو سیله درجهان زیاد میکند و حال آنکه در حقیقت خداوند هرگز
در هیچ مورد نادرست نیست بلکه بایستی گفت که اودرست تمام عیار است و هر یک از ما
که بیشتر درست کردار باشد بیشتر باوشاهت پیدا میکند و در این امر است که تمام
مامیتوانیم درجه عقل مردمان را اندازه گیریم و بدانیم که آیا آنها عاقلند و یا عاری از
عقل و یا مصرف میباشند . بهتر است هرچه زودتر از کله آدم نادرست و گوینده زشتیها
کننده اعمال ناشایست و بد این فکر را که شرارت او زرنگی است بذر آوریم - زیرا
اودر واقع جزای بیعدالتی را نمیداند و حال آنکه قبل از هر چیز باید آن پی برد و این
جزای اعمال بد آنها شلاق خوردن و مرگ نیست که اغلب شریران از آن فرار میکنند
بلکه مجازاتیست که فرار از آن برایشان میسر نیست .

تفودوروس - و آن چیست؟

سقراط - در جلو هر شخصی دو الگو گسترده شده یکی مقدس و مقبول و دیگری ملعون و مردود ولی از آن بی اطلاعند و آگاه نیستند که در کمال دیوانگی و شیفتگی خود آنها بتدریج در اثر اعمال ناشایست، خود را شبیه بالگوی دومیسانند و از الگوی اول دور می‌شوند و نتیجه آنها اینست که بتدریج محکوم به یک نوع زندگانی خواهد شد که شبیه با آن الگوی ملعون و مردود است.

ترجمه افلاطون چنین آمده است.

« گفتم آیا صفت ذاتی خداوند خوبی نیست و آیا توصیف خداوند ذکر خوبی نیست؟ گفت چرا. گفتم مگر نه اینست که آنچه خوب باشد زیان آور نمیتواند بود؟ گفت بعقیده من همینطور است. گفتم بنا بر این آنچه خوب باشد سبب همه چیز نمیتواند بود بلکه فقط منشأ خیر است نه منشأ شر. گفت البته همینطور است گفتم پس برخلاف عقیده عموم، خداوند چون خوبست سبب همه چیز نیست بلکه فقط جزء کوچکی از آنچه برای انسان رخ میدهد از جانب خدادست و آن خیر است و حال آنکه قسمت اعظم آنچه بر بشوارد شود یعنی شر از جانب خدانیست بعبارت دیگر هر آنچه خیر است جز خدا مسببی ندارد ولی منشأ شر غیر از خدادست. گفت بنظر من استدلال تو بسیار صحیح است. »

هر اکلیتیون که از اهل افیوس از شهرهای یونانی آسیای صغیر میباشد و گویا با داریوش بزرگ هخامنشی هم زمان بوده و با او مکاتبه داشته - در باره خیر و شر معتقد است که « شدن نتیجه کشمکش اضداد است . باین سبب جنگ در عالم ضروریست و همواره کشمکش اجزاء عالم را با هم سازش و توافق میدهد و اضداد برای یکدیگر لازمند ولی باید در حال اعتدال و تناسب باشند و همینکه یکی از حد اعتدال بیرون شد، عدل عالم او را بمقام خود بر میگرداند. »

همانگونه که در نوشتۀ های بالا دیده میشود تعالیم اصولی ذرتشت که در زمان

هخامنشیان مورد عمل و اعتقاد بوده به یونان و در افکار فلاسفه آنها رسوخ یافته است. عقیده بودنایت و مبارزه دائمی خیر و شر و بسیاری دیگران از تعالیم زرتشت از زمان هخامنشیان بطرق مختلف مورد اقتباس و یا بقول آقای نیر نوری الگوی یونانیان قرار گرفته است و از آن پس در نوشته و عقیده‌های آنها بر توى ازین اصول درخشنان است.



از کتاب آنین شهریاری در شرق

(ترجمه فریدون بدره‌ای)

پرسور ساموئیل. ل. ادی. در باره دین هخامنشیان چنین به پژوهش پرداخته است: « از آنجا که هستی سلطنت ایرانی ، خاصه سلطنت هخامنشی جزئی از نظام راستین جهان اهورا آفریده بود امید به رستاخیزیک دولت ایرانی، تا حدی انگیزه مذهبی داشت (در این امر درفصل بعد بتفصیل مورد گفتگو قرار خواهد گرفت) اهورا مزدا مانند مردوك و آشور ، خدای شاهانه‌ای بود که زمین را آفریده بود و آدمی را برگماشته بود تابه خواست وی بر آن فرمان براند. همچنانکه اهورا مزدا بیمرگ و زیبا ، زنده ولایزال بود، مملکت آفریده او نیز می‌باشد پردوام باشد . از نظر مادی هم ایجاد یک دولت بومی ایرانی برای اعیان و بزرگان پیشین شاهنشاهی پارسی ، امری مهم و حیاتی بود.

اشراف از طبقه حاکمه نظامی و از طرف شاهنشاه صاحب مقامات و املاک وسیعی بودند. مغان نیز که بانفوذترین طبقه روحانیان بودند ، به علت پیوستگی با شاهان ، قدرت زیادی داشتند. در ۳۲۳ ق-م تنها دو شهر با ایرانی دارای قدرت بودند، و از ایندو، یعنی اکواتس شهر وندپاروپا بنی‌سیدای و فرات‌آفرین شهر وندپارتیا - هورکانیا (پارت و گران) هیچ‌کدام پارسی نبودند قدرت و نفوذ همیشگی و اشرافت ایرانی آشکارا مورد تهدید دولتهاي مذهبی- ایران که جنبه دشمنانگی و مخالفت باسلطه در بطن سراسر ادبیات مذهبی- دارد، دو اندیشه و تصور نهفته است:

یکی بر اقتادن بزرگان و سرکردگان و آمدن کس دیگر بجای آنان و دیگر تعطیل و فترت مملکت و پادشاهی خدا آفریده.

نمونه‌ای از این اندیشه‌ها را میتوان در مجموعه اعتراض آمیز جذابی بنام پیشگوئیهای سیبولاًئی یافت. داشمندان متفقاند که کتاب سوم این مجموعه، تالیف یک تن یهودی است که در حدود ۱۴۰ ق.-م میزیسته و از ترکیب وجود کردن پیشگوئیهای شرقی و هلنی، علیه دولتهای یونانی به طور اعم و دولت سلوکی به طور اخص رساله‌ای تبلیغی پرداخته است. در آن ایام سلوکیها میکوشیدند که مملکت یهودی تازه تأسیس مکایان را در فلسطین برافکنند.

نویسنده کتاب پس از بحث مفصلی درباره مطالب بالا بالاخره به اصل موضوع وارد و چنین ادامه میدهد.

«بنابراین تبلیغات ایرانی تنها بر ضد ارتاداد فرهنگی طبقات بالای اجتماع بود، و گردانندگانش نیز مردمی از همان طبقه بودند و اگرگاهی یونانیان و مقدونیان بر حسب تصادف افکار دینی بعضی از ایرانیان را با تبعیت از آداب و رسوم اروپائی خود جریحدار می‌ساختند، امری علیحده بود. همترین نکته مورد بحث از نظر مذهبی تکیه‌زن اسکندر و جانشینانش و سلوکوس و جانشینانش به جای هخامنشیان بر اریکه سلطنت ایران بود. اصولاً نفس پادشاهی و فرمانروائی یونانیان محل اختلاف بود. زیرا سلسله‌ای که کوش و داریوش اول بنیان نهاده بودند با گذشت زمان و مرور، آداب و سنت حق خود را بر سلطنت و حکمرانی مستقر ساخته، و این حق جزئی از فلسفه دینی ایرانیان گشته بود. پادشاهی متناسب نیک سلسله مسئولیتها و تعهدات مقدس بود که یکنفر مقدونی، حتی اگر میخواست انجامش برای او میسر نبود زیرا یک اروپائی هر چه بود ایرانی نبود. شاهنشاه ماد و پارس می‌باشد بنابراین و مذهب ایرانی باشد و مطبع یک سلسله شعائر یا تابوهای ایرانی در باب شاهی. اولی باشد برگزیده اهورامزدا باشد و به فرمانروائی برگزیده نمیشد مگر آنکه همه آنچه که از لوازم قبلی سلطنت بود تحصیل میکرد. اینهمه در

ادیمات نهضت مخالفت منعکس است.

پیشگوئی سیبولاژی آمدن شاه ستمگر و بیدینی را که برآسیا فرمانروائی خواهد کرد بیان میکند و نیز نابودیش را بدست سلسله‌ای که وی در پی اضمحلال آنست، اطلاع میدهد. هر دو مکاشفه با اندیشه و مفهوم شاهی سروکار دارند. جدالی را که در دوره آخر زمان یعنی روز رستاخیز، میان شاه ییگانه غیرمشروع و شهریار جوان ایرانی که فرستاده‌اند است درگیر میشود، پیشگوئی می‌کنند. شاهی موضوع اصلی تبلیغات ضد یونانی است. و باید بشرح این درباره آن سخن گفت. برای اینکار نخست باید افکار و اندیشه‌های ایرانی را در باب مسئله، در روزگاران پیش از اسکنده هورد تحقیق قراردادند.

تجزیه و تحلیل عنایین والقب شاهی در کتبیه‌های فارسی باستان ماهیت مقام پادشاه و شرایط داشتن آنرا نشان میدهد تمام متون میخی فارسی باستان، تقریباً بدون استثنای با عبارت «من فلانم، شاه بزرگ، شاه شاهان و پسرفلان، از خاندان هخامنشی آغاز میشود. گاهی در متن کتبیه‌ها گفته شده است که این مقام را اهورامزدا به من ارزانی کرده است و یامن بیاری اهورامزدا شاه شدم. این عبارت که مرتب تکرار میشود کلام خود شاهان است که ماهیت مقامشان را، و اینکه دارای چنان مقامی هستند بازمی‌نماید. آنها برای آن شاهاند که اهورامزدا آنان را به سمت برگزیده است. توجیه مطلب از نظر دینی چنین است، حال فرق نمیکند واقیت دنیوی آن چگونه باشد، باصلاح و آرامش سلطنت را از پدر بارث برد و یا بقهر و غلبه تخت شاهی را صاحب کرده باشند. در هر فرنگ و تمدنی میان اندیشه و عمل تفاوت است. شاهان ایرانی که خلفروحانی پادشاهان آشور و بابل بودند، مانند آنها وقتی شاهنشاهیشان تحقق پیدا میکرد که اورنگ سلطنت را عملاً و ماداً بچنگ آورند. پیروزی ظاهری و مادی آنها نشان عنایت و توجه معنوی اهورامزدا و برگزیدگی از جانب او بود. منزلت شاه بزرگ باشه شاهان بود - یعنی شاه برترین فرمانروای قانونی روی زمین بود. اهورامزدا. خدای پارسیان. از انجهته میتوانست حتی منزلتی را به کسی

اعطاکنده با غلبه نظامی ایران برشق نزدیک مقام و مرتبی جهانی کسب کرده بود. او خدای بلند مرتبه جهان بود یادست کم در نظر پارسیان چنین بود. او «این آسمان را آفرید. انسان را آفرید و فلان را شاهکرد» پس خداوند بعنوان خالق‌گیتی حق داشت که فرمانروائی جهان را به کسی که خود بر می‌گزید بسپارد و چنان‌که پارسیان می‌کفتند خداوند فقط یک شاه بر می‌گزیند. یک شاه از میان همه، یک فرمانروا از میان فرمانروا یان.

فکر دینی ایرانی کاملاً مناسب چنین عقیده‌ای بود. زیرا از میان ملل شرقی به استثنای عبرانیان، تنها آنها بودند که اعتقاد بخدای واحد و روز رستخیز را پروردند و اعمال بشری والهی را، بهیچ‌گونه گذشتی مودی به پایانی محتوم و مقدور و پیروزی عالم‌گیر اهورامزدا دانستند. ستیزه میان خداوند و دشمن او اهریمن (نویسنده - منظور از خداوند همان سپتامینو «خردپاک» و اهریمن همان انگره‌مینو «خرد ناپاک» یا بد اندیشی است) در کیش زرتشتی به پیروزمندی خدای روشی و راستی بر نیروی زشتی و اهریمنی، پایان می‌پذیرفت. این یک سلسله اندیشه صرفاً مذهبی بود. متناظر با آن یک اندیشه سیاسی و دینی هخامنشی وجود داشت که بموجب آن پیروزی و غلبة سلسله هخامنشی، که برابر کوشش‌های آن یک مملکت جهانی در آسیا پدید آمده بود. از آنجا که نماینده حکمرانی خدای متعال بر روی زمین بود، ابدی و همیشگی بود. یو نایان از این فلسفه دینی: یعنی یک شاه و یک پادشاهی، بخوبی اطلاع داشتند. آیسخولوس (آشیل) از زبان یکی از شخصیت‌های نمایشنامه‌اش می‌گوید که زگوس (در اینجا مراد از زئوس همان اهورامزداست) این را بصورت قانون طبیعی بیرون آورده است که فقط یک مرد باید بر آسیا فرمانروائی کند و کوشش آن مرد است زیرا خواست خداوند را به انجام رسانیده است. هرودوتوس و کسنوفون (هرودت و کنزفون) نیز از این اصل، یعنی سلطه شاه هخامنشی بر تمام ملل مشرق و اطلاع داشته‌اند.

فرمان واراده خداوند را در عمل با احکام شدید و غلیظ در باره هخامنشی پاس

میداشتند . هر کس جز آن فردی که بر گزیده خدا بود ، بهر علتی برگاه شامی اهورامزدا می نشست ، مرتب بزهی شده بود که مكافاتش مرگ بود .

تحت سلطنتی پوششی از طلا ، مظہر ابدیت والوهیت داشت و بر روی چهارپایه که چنگالهای شیر مظہر قدرت بود مستقر بود . از روی تصاویر آن که در نقشهای تحت جمشید باقیست ، هویدا است که از تختهای خدایان آشوری تقلید شده است . باین طریق شاه ایران در واقع نایب السلطنه اهورامزدا بر روی زمین بود . عقیده به فرمائوائی منحصر پارسی ، که هخامنشیان مدت دراز در برآبر شورشها متعدد از آن دفاع کردند . در معماری دروازه ویس دھیو (دروازه اقوام و سرزمینهای بسیاری) کاخ خشا بارشا در تخت جمشید انکاس یافته بود ، از درون آن سفرای خارجی برای مذاکره با شاه بزرگ می گذشتند . دو گاو بالدار با سرآدمیزاد ، که مظہر کرویان ایزدی آسیای غربی هستند ، با تاجهای پردار و ریشهای مجعد خدایانه ، سر در دروازه را پاس میداشتند . در کنار آنها این کلمات کنده شده بود . «شاه خشا بار میگوید : بخواست اهورامزدانم (این دروازه ویس دھیو)

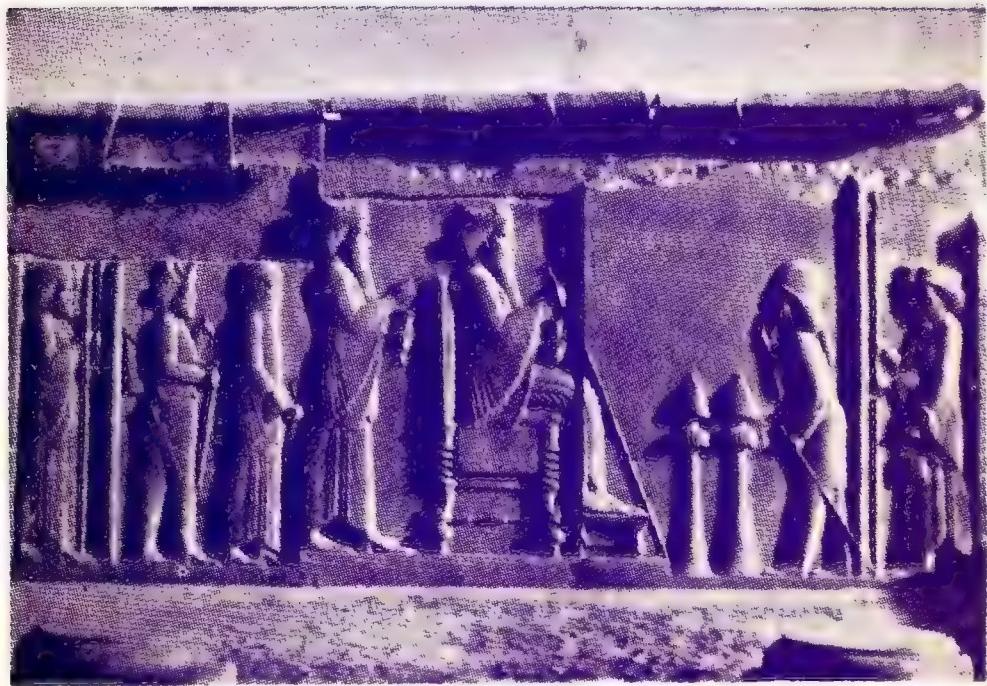
(دروازه همه مملکتها) را ساختم » .

شاه ایران به فضیلت گزینش الاهیش ، وجودی ممتاز ویگانه بود وی هیبت و عظمت شان خدای بزرگ ایرانیان را منعکس می ساخت و در نتیجه این منزلت ، مقام و مرتبتی فوق طبیعی داشت . مرتبت او اگرچه پائینتر از مرتبه خدائی بود ، اما بالاتر از مرتب آدمیان بود . آیسخولوس در نمایشنامه پارسیانش داریوش شاه متوفی و پدر شاه موجود و فرمائزرا بمعنى خشیارشاه را ایزد تئوس یعنی «برا بر خدایان » تیون «خداسان » تئومستور یعنی «در شور چون خدایان » تئوس پرسیانس یعنی «خدای ایرانیان مینامد . نیز اورا اکه کوس یعنی «عصوم و برکنار از لفڑش » که از خصوصیات خدایان موجودات ایزدیست می خواند . این لغت آخرین گفتار خود داریوش را در کتیبه بیستون به یاد می آورد که بر خود می بالد که آرین و بدکردار نبوده است . آیسخولوس

شاعر نیز ، خشایارشا را موجودی همسان خدامیداند که از نژادی زرین بوجود آمده. آتوسا – مادر خشایارشا وزن داریوش همسر خدای پارسیان ، ومادری که خدائی بوجود آورده ، نامیده میشود . سخنان وی را توصیفات و تعابیر ادبی نمیتوان شمرد ، زیرا از هنگی سرچشمها میگیرد و آن منبع تراژدی یونانی است که میباشد قوانین دینی خود را ، از آن جمله ظاهر شدن خدائی بر روی صحنه که در اینجا نقش آن را داریوش بعهد دارد اینجا کند. معیندا آیسخولوس میتوانست از شاهان پارسی در این طریق نیز استفاده کند ، اگر آنها را خدا نمی انگاشت ، دست کم میتوانست آنها را چنان جلوه دهد و انتظار داشته باشد که تماشاگران منظورش را دریابند.

قدوسیت شاه ایران از اینهمه محدودیتها و احترامات که قصد حفظ و بزرگداشت نیروهای فوق طبیعی او، به جای آورده‌اند، با اثبات میرسد . وی نیازمند این همه بود، زیرا از آنجاکه فرمانروای و برگزیده اهورا مزدا بود ، از اوا انتظارات فراوان میرفت. وظایف او که در پادشاهیهای شرق و طایفی مقرر و معین بود، از نظر سیاسی دو قسمت میشند: دفاع از مملکت در مقابل دشمنان خارجی و حفظ قوانین ایزدی در داخل . قوانین ایرانی ثابت ولا یغیر بود و از این روی ایزدی تلقی میشند . یهودیان میگفتند قوانین « پارسیان و مادیان » تغییر نمیپذیرد . قوانین ایرانی قوانین شاهی بودند . ولی این انتساب بشاه تنها از نظر اجرای آنها بود . و گرنه منشأ و واضح واقعی آنها اهورام‌زدا بود . اجرای قانون دلیل بر دستکاری و راستی شاه متنضم پاداش به راستان و پادافرا دادن به دروغزنان - دستگیری ناتوانان و سرکوبی گردانکشان بود .

دفاع از شاهنشاهی ایران در مقابل دشمنان خارجی و داخلی اهم وظایف شاه بود . حفظ تمامیت کشور بنام اهورا مزدا دستاویز دینی معقولی برای درهم کوفتن شورش ایونی و لشکر کشیهای داریوش و خشایارشاهی یونان اروپائی بود . این اشکر- کشیها از جنبه نظری جنگ تهاجمی که هدفش نهیب و غارت است نبود بلکه اجرای اراده اهورامزدا در تبدیل سراسر آسیا بیک مملکت واحد برخوردار از صلح و آرامش



داریوش کبیر

بود . شاهان ایرانی چه بسیار از پیروزیها یا شان در انجام این وظیفه خطیر، یعنی حفظ اعتبار جهانی کشور اهورا آفریده ، بر خویشتن می باشدند . اگر مملکت یا قومی سربه شورش بر میداشت دلیلش آن بود که خدائی دیگر کسی را برای فرمانروائی برانگیخته است . در کتبیه‌های هخامنشی ، سرکوبی شورشیان «نا بود کردن دروغ» نامیده شده است . درقاموس ایرانیان حفظ کشور همان برتری خدای ملی پارسیان - حفظ راستی - حفظ هستی طبیعتی برتر - حفظ دین ایران والبته حفظ بزرگان پارسی بود . در این آئین نقش شاه از همه مهمتر بود . با آنکه مغان در مراسم فوق العاده مهم ستایش و پیشکشی اورا یاری و همراهی میکردند ، شاه خود در بیشتر مواقع مهم چون هنگامی که پس از سفر به سرزمینهای ییگانه بکشور باز میکشت، یا هنگامی که اراده خداوند را در مسائل هربوط به جانشینی خواستار بود و یا در رهبری عملیات جنگی هنر اسام ستایش و پیشکشی بایزدان را بجا می آورد . مثلا در ترمومیل شاه مراسم جر عه افشاری را بجای آورد . نقوش نقش رستم ، داریوش اول را در حین اجرای آئین آتش کشور نشان میدهد که لباس تمام رسمی شاهانه به تن دارد و در دست چپ کمانی که نماد دفاع از کشور است گرفته و دست راست را بعلامت ستایش بلند کرده است در طرف راستش نقش آتشدان و بر بالای سرش پیکره بالدار خدای بزرگ اهورامزدا (فره وهر) حجاری شده است . در دروازه غربی تالار تخت جمشید ، و در درگاه غربی تالار اصلی کاخ داریوش اول . شاه قهرمان در حال قربانی کردن یک گاو دیده میشود .

بجای آوردن آئینهای مذهبی پوییله شاه ، خاصه بجای آوردن آئین آتش - قرنها در سنتهای ایرانی باقیمانده - مهرداد - فرمانروای پونتوس - چنانکه آپیان مخصوصاً زکر میکند . در مراسم ستایش فُؤس سترادیوس بدشیوه باستانی هخامنشیان در پاسارگاد - خود شخصاً آتشی برمیافروخت - هیمه به آتشکده حمل میکرد باشیزو عسل - روغن و بخور مراسم جر عه افشاری را بجای می آورد و آنگاه هیمهها و بوته‌های مقدس را آتش می‌زد . حفظ آئینهای مملکت برای حفظ و دوام مصویت خود کشور

امری کاملاً اساسی بود - همینطور بود حفظ آئینهای دیگر داخله کشور که شاه بزرگ می‌توانست برآنها نظارت داشته باشد ، اردشیر در مشاجرة میان شیوخ یهود و فرماندار منصب او - تاتنای - پادر میانی کرد - داریوش دوم جشن گرفتن عید فطر را بوسیله سر بازان مزدور عبرانی در الفانین بکرسی قبول نشانید - فرنداتس یکی از سرداران داریوش اول در انتساب کاهنان خنوم - یکی از خدایان مصری - نظارت داشت - ازینجهه بر مبانی دینی تنها نیز شاه و مهمترین شخص مملکت بود - گمان می‌رود که آئین آتشی که شاه ایران بجای می‌آورده - آئین کشور نیز بوده است . آتشکده‌های پاسارگاد و نقش رستم - نمایش هنرمندانه یک شهر استحکاماتی بر فراز تپه‌ای بودند : شهر با دیوارهای داخلی که دیوارهای آتشگاه بودند و تپه باسه سکوب پهن و کوتاه که بنای آتشکده بر آنها استوار بود نموده شده بود . ساختمانهای درون آتشگاه نمودار عمارت شهر بودند و دیوارهای پرستشگاه دارای «درنما» و «پنجره‌نما» هائی بودند که در پنجره‌های واقعی شهر را مجسم می‌ساختند - آتش روح کشور و شاهان بر افروزنده و شعلهور نگهدارنده آتش بود . در دوره هلنیگری فرمانروایان پارسی تخت جمشید - لقب فراته‌داره برخود نهاده بودند که معنای «نگهداری » آتش است و وظیفه آنها را باز می‌نماید» .

نویسنده - در این بحث مفصل و بسیار دلکش دیدیم که آقای ساموئیل - ک - ادی چگونه پیوند مذهب را با شاهنشاهی استوار دانسته و گونه توحیدی در زمین و آسمان دانسته است همان گونه که در نخستین نیایش سروده شده بوسیله «زرتشت » همین معنی و مفهوم آشکاراست . در این نیایش الهامی چنین برمان رفته «همان گونه که پادشاهی بر آسمان و زمین و تمام آفرینش‌های مادی و معنوی اهورا مزدا راست، فرمانروائی بر جهان مادی نیز شایسته شاهنشاهی است که بر اصول راستین حکومت کند» - این معنی

دربند (۵) های ۳۵ یسنا نیز کاملا مشهود است «در حقیقت از برای کسی رواهیداریم و آنرا حق کسی میشناسیم و آنرا برای کسی خواستاریم که بهتر سلطنت کند».

با زدن بند دوم از های ۴۱ یسنا چنین آرزو شده است : « ای مزدالاهورا بشود که ما جاودان از کشور نیک تو بهره مند شویم - بشود که شهریار نیکی در هر دو جهان بما چه مردوچه زن سلطنت کند - توای در میان موجودات خوب ترین » در این نیاش بازمی یعنی شاهنشاهی گونه‌ای اتحاد بین زمین و آسمان توصیف شده و آرزو شده بود که شهریار نیکی در هر دو جهان سلطنت کند. بنا بر این مراتب میتوان استنباط نمود که شاهنشاهی و حکومت واحد بر جهان از تعالیم دینی ذرتشت سرچشمه والهام گرفته شده و شاهنشاهان نیز در دوران گونه‌گون باستانی خود را بزیور اخلاق و تعالیم مذهبی می‌آراستند، آنچنانکه برای مردم سرمشق دینداری باشند - شاهنشاهی مادوه خامنشی و شاهنشاهی دوره‌های بعدی نیز خود را از این اصول فارغ نمیدانستند بلکه براين فلسفه استوار بودند و بالاخره میتوان کاملا دریافت که رژیم شاهنشاهی بر همین مبنای بوجود آمده و بر شالوده مذهب قرار داشته است. چنانچه در تمام کتبیه‌های داریوش و دیگر شاهنشاهان هخامنشی میخوانیم که میگویند : از طرف اهورا هزاری شهریاری جهان گماشته شده‌اند، همچنین از خبری که هرودت راجع به خشیارشاه نقل کرده موید این مطلب است . آن خبر چنین است « پس از آنکه خشیارشا غوغای مصر را فرونشانده قصد آتن نمود - سران و بزرگان و امراء ایران را از برای مشورت بحضور خواند . در طی خطابه مفصل شاهنشاه چنین حضاد را مخاطب قرارداد « پس از فتح آتن و مطیع ساختن ممالک همسایه آن ایران را جز از آسمان حدود و ثبور دیگری نخواهد بود . خورشید بجایی نخواهد تایید که بیرون از حدود خالکما باشد. من سراسر اروپا را خواهم در نوردید، همه روی زمین را یک کشور خواهم ساخت ». .

در اینجا طرح یک کشور یا شاهنشاهی واحد جهانی مطرح گشته و این همان آرمانی است که در جهان امروز نیز مورد بحث است و چه بسا بعضی از قاره‌ها و کشورهای بزرگ در حدود محدودتری از این سیستم حکومت پیروی نموده‌اند و تا حدودی از جنگ و جدال‌های داخلی پیشگیری شده‌است.



از کتاب اول تاریخ تمدن مشرق زمین

گاهواره تمدن

خاورشناس معروف ویل دورانت در کتاب اول تاریخ تمدن مشرق زمین - گاهواره تمدن، ترجمه احمد آرام در فصل زرتشت مطالبی بسیار ارزشمند و افتخار آمیز دارد که بخشی از آن بر حسب ربط بموضع دراینجا نقل میگردد.

« زرتشت را از خدایان ابتدائی و شعائر میخوارگی ناخوش آمد و برضد مغان یا مجوسان یعنی کاهنانی که باین خدایان نماز میگذارند و برای آنها قربانی میکردند. قیام کرد و با شجاعتی که از شجاعت معاصران وی عاموس و اشعیا کمتر نبود، اعلان کرد که درجهان جز خدای یگانه یعنی اهورامزدا پروردگار آسمان و روشنی، خدای دیگری نیست و خدایان دیگر مظہروی و صفتی از صفات او هستند. شاید از این یوش اول که مذهب زرتشت را پذیرفت چنان میپنداشت که این دین میتواند اداله‌های بخش ملت و مایه تقویت بنیان حکومت وی باشد. و بهمین جهت از همان زمان که به تخت سلطنت نشست بجنگ باکنه مجوس و برآذاختن آداب پرستش قدیم پرداخت و دین زرتشتی را دین رسمی دولتی قرارداد.

این دانشمند در فصل اخلاق زرتشتی چنین ادامه میدهد.

« چون پیروان دین زرتشت جهان را بصورت میدان مبارزه میان خیروش و صور میگردند، با این طرز صور خویش در خیال فرد، محرك نیرومندی پیرون از قوانین طبیعت مقرر میداشتند که فرد را بکارنیک تشویق میکرد و ضامن اجرای آن بود. نقش بشری را نیز مانند صحنه جهان نبردگاه ارواح پاک و ارواح پلید بایکدیگر میدانستند

باین ترتیب هر کس در نظر ایشان سر بازی بود که خواه ناخواه در صفت شیطان می‌جنگید و هر کارکه آن بر می‌خاست یا از آن خود داری می‌کرد، خود بخود بتوپیت دستگاه اهورامزدا یادستگاه اهریمن می‌انجامید. با این فرض که انسان برای رسیدن با اخلاق نیک محتاج به تکیه‌گاه فوق طبیعی باشد. باید گفت که جنبه اخلاقی دین زرتشت عالیترو شگفت انگیزتر از جنبه دینی واله‌ی آنست. این طرز تصور بزندگی روزانه‌آدمی شرافت و مفهومی می‌بخشد که از نظر قرون وسطائی نسبت بانسان که اورا چون کرم ناتوانی تصور می‌کرد یا از نظر جاری در این ایام که اورا دستگاه مکانیکی متحرک خود بخود تصور می‌کند، هر گز چنان شرافت و مفهومی برای آدمی فراهم نمی‌شود. انسان مطابق تعالیمات مذهب زرتشت همچون پیادهٔ صحنهٔ شطرنج نیست که در جنگ جهانگیر دائمی بدون ارادهٔ خود در حرکت باشد، بلکه آزادی اراده دارد، چه اهورامزدا چنان خواسته است که انسانها شخصیت‌های مستقلی باشند و با فکر و اندیشهٔ خود کار کنند و با کمال آزادی در طریق روشنی یاد را طریق دروغ گام نهند. چه اهریمن خود دروغ مجسم و جاندار و هر دروغگو و فربیکار بnde و خدمتگزار وی بشمار میرفت.

این تصور کلی قانون اخلاقی مفصل و در عین حال ساده‌ای بوجود آمد که براین قاعدة کلی تکیه داشت که تنها کسی خوب است که آنچه برای خود روانمیدارد - بر دیگران نیز روانمیدارد. بگفته اوستا انسان سه وظیفه دارد (یکی اینکه دشمن خود را دوست‌کند - دیگر آنکه آدم پلید را پاکیزه سازد - دیگر آنکه نادان را داناگرداند) بزرگترین فضیلت، تقوی است و بلافاصله پس از آن شرف و درستی در کردار و گفتار است.

« چون دینداری و تقوی بزرگترین فضیلت بود، نخستین وظیفه آدمی در زندگی آن بود که خدا را پرستد و تطهیر و نیایش کند و نماز بگزاردو در دین زرتشتی روان بود که

معبد بسازند یا بتراشند. بلکه نیازگاه‌های مقدسی را بر قله کوهها و در داخل کاخها و مرکز شهرها بنامیکرند و برای ادای احترام به اهورا مزدا و مقدسات پائین‌تر از اوی بر بالای آنها آتش می‌افروختند. خود آتش نیز بعنوان مظهر خدائی پرستش می‌شد و آتشدان مرکز اجتماع خانواده بود و سعی داشتند که آتش خانوادگی هیچ‌گاه فسرده نشود چهاینکار یکی از واجبات دین بشمار میرفت.

و در پایان چنین اظهار نظر می‌نماید: « در زمان داریوش اول این دین نماینده روحی ملتی بود که در اوج عزت و اقتدار خویش بسرمی برد » در توجیه مطالب بالاکه از هر جهت آموزنده و منظور و هدف ما را تحقق می‌بخشد دو اصل مهم استنباط می‌شود که معزت و اقتدار شاهنشاهی هخامنشی بر روح مذهب و دین زرتشتی استوار بوده و اصل دوم هم همان ایمان محکم آنان باین دین و اصول فلسفی آن بود.

این خاورشناس دانشمند در جای دیگر مقال خود صریحاً چنین اظهار نظر می‌نماید.

باید قبول کنیم که علمای زرتشتی در وضع قواعد و اصول دین خود مهارت فراوان داشته‌اند. بطور کلی باید گفت دین زرتشت دین عالی بود که نسبت بسایر دین‌های معاصر خود، کمتر جنبه جنگ طلبی و خونخواری و بت‌پرستی و خرافه‌جوئی داشت و بهمین جهت روان‌بودگه باین زودی از جهان برآفتند.

از کتاب کوشا نامه گز نفوون

راجع آئین خداشناسی کورش بزرگ «گز نفوون در کتاب کورش نامه» ترجمه مهندس رضا مشایخی چنین نوشته است:

«این شیوه هنوز در دربار پادشاهان پارس معمول است. غایبین و بی اعتمایان را با سوءظن می نگرند و از حال آنها جویا می شوند تا به یعنیده چه علتی موجب شده است که از تکلیف خود قصور ورزیده اند».

روش کورش درباره کسانی که غایب بودند این بود - درباره دیگران که خلوص نیت و پشتکار داشتند سعی می کرد با اشان دادن رفتار خوب و خوبی نیک و پسندیده خود را سرهشق نشان دهد تا آنان نیز نسبت به رعایا و زیرستان همان روش را بکار بزنند - با رها می گفت قوانین و نظامات خوب دستورهای مفیدی است که ممکن است مردم را اصلاح کند ولی یک شهر یار نیک سیر و عادل، قانون متحرک و مرئی و سرهشق کاملی است که خوب و بد همه چیز را می بینند و نیک را پاداش نیک میدهد و بدرا بمجازات میرساند. به تبعیت ازین اصول بود که اولین و بزرگترین تکلیف را پرستش خدا فرآداد. خود منتهای مراقبت و خلوص را در عبادت و پرستش بکار می برد و همیشه تکرار می کرد که ترقی و تعالی خود را مدیون الطاف و کمک ایزدان میداند.

«باید خدا یار شاهد بر همه افعال دانست و از او استمداد جست. برای تعلیم مقررات پرستش - موبدان را مأمور ساخت و خود هر روز قبل از طلیعه آفتاب اول کسی بود که صمیمانه و خالصانه رو بدرگاه خدا می آورد و بعبادت و پرستش مبادرت می ورزید . هر روز نیاز می کرد و ستایش امشاسبندی را که موبد معین نموده بود بجا می آورد.

این رسوم هنوز در دربار شاهنشاهان ایران معمول و متداول است. ایرانیان لیز همه به تبعیت از پادشاه خود هر روز بعبادت می پرداختند و مسئلت میکردند که آنان نیز در زندگانی خود بما نند پادشاه ممیز باشند. کورش از توجه مردم به پرستش خدا و بجای آوردن آئینه‌ای مذهبی مسروط میشد. بارهای میگفت هر کس در دریا مسافت کرده باشد میداند که چقدر همسفرانی که دل بخدا دارند ازیم مرگ اینمند.

کورش معتقد بود از تزدیکان و یاران آنها که بیشتر خدا را دوست بدارند بهتر در اداره امور و تبعیت از سجایای پسندیده باو کمک می کنند. درنهاد این قبیل همکاران صدیق و با ایمان هیچگاه فکر عناد و طغیان و سرپیچی ریشه نمیگیرد. او نیز در کمک و همراهی به زیرستان و اطرافیان از بذل هیچ مجاهدت و کوششی فروگذار نمیگردد. داریوش دومین سجیه ملکوتی انسان را پس از خدا پرستی، بسط عدالت میدانست پیوسته مراقب بود که زیرستانش نسبت بدیگری یا نسبت به متعددین خود مرتکب اندک بیعدالتی نشوند. مقرر داشته بود که احدی از بزرگان که صاحب اختیار و قدرتند باید مالی را از تجاوز و ستم اندوخته نمایند. بلکه هم خود را مصروف کنند که همه زیرستان بحق خود قانع باشند و فقط از راه مشروع و قانونی امرار معاش کنند.

کورش عفاف و حرمت را به منتها درجه رعایت میگرد. هیچگاه سخن ناشایسته باحدی از زیرستان نمیگفت و برده دری نمیگرد و معتقد بود حرمت نهادن بدیگران بر عزت و شرافت شخص می افراید و بخصوص توجه میگردد که باید فقط حرمت آنکس را نگه دارند که بزرگتر است یا از او بیش در دل دارند بلکه احترام بدیگری و لوکوچکتر وضعیف تر باشد از بهترین خصایل انسانی است و میگفت شما بهزی که در پرده عفاف است و احترام خود را مصون و محفوظ نگاه میدارد حرمت می نهید یا به آن زنی که از جاده عفاف برون می افتد؟

کورش معتقد بود برای اینکه سران قوم بهتر از در تمکین و اطاعت در آیند و فرمانش در گوشه‌های دور دست و سرتاسر امپراطوری وسیع نافذ و حتمی الاجرا باشد، باید کسانی را که بیچون و چرا و با کمال صمیمت فرمان بردارند به پادشاهی نیک

سرا فراز نمود و بهمان پایه آن را مقتخر و طرف محبت و مهر قرارداد. میگفت باید صاحبان فضایل را گرامی شمرد و کسانی را که کارهای برجسته و خدمات بزرگ انجام داده اند نقدیز نمود. هیچگاه ازین اصل منحرف نشد بلکه پیوسته آنرا در نهایت درجه دقت مراعات مینمود.

از سجایای دیگر کورش اعتدال و رفتار ملایمش بود. درباریان و بزرگان قوم چون میدیدند کسی که بزرگترین فرماینده را در دست دارد و بیش از هر کس میتواند شدت نشان دهد و مغلوب هوای نفس گردد تا این حد ملایم و آرام و بر نفس خویش مسلط است، طبعاً بسبب قدرت و اختیار کثیری که دارا بودند از تجری و افراط و غلبه نفس احتراز میجستند و جملگی کوشش بکار میبردند تا اعتدال نفس خویش را حفظ نمایند. کورش میگفت بین حیا و اعتدال نفس این امیاز است که مردان با حیا، غالباً از ارتکاب به عمل ننگینی در ملاوه عام ابا دارند. در صورتی که کسانی که باعتدال مزاج متفقند در خفانیز از آن امتناع میورزند، بهترین سرشق و دستور اعتدال را در این میدانست که از افراط در درگ لذای ذشهوانی که وسایلش از هر حیث فراهم بود، شخصاً احتساب ورزد. این بود که هیچگاه پرداختن به لذای ذهنی دیقهای اورالا زنجام دادن تکالیف و وظایف سنگینش منحرف نساخت.

اینها نکات برجسته اخلاق مهذب و حمیده و رفتار شایسته کورش بود و بسبب چنین صفات پسندیده، بارگاهش ملجاً خاص و عام گردید و هر کس از وضعی و شریف یافقیر و مستمند بالا خلاص و ارادت بآنجا رو می آورد و مستفیض و امیدوار و لخوش باز میگشت. چه در بارگاه کورش هیچگاه نهیب خشم و غصب یا قهقهه‌ای بلند که هر دنashی از افراط و انحراف از جاده اعتدال است شنیده نمیشد پیوسته یکروح نظم و آهنگ و امید در آن حکمفرما بود. هر کس بآن تزدیک میشد بخوبی درگ میگرد که در این قصر و بارگاه مردمیز و عاقلی حکومت میکند که عدالت و اعتدال شعار اوست. رعایای سرزمینهای وسیع و اقوام مختلف امپراتوری و ملازمان درگاهش جزاً چیزی نمیدیدند

و جز این آرزوئی نداشتند.

کورش متعقد بود که آنکس برای سیاه و اداره امور هم‌ملکت واقعاً شایشه است که در همه سجايا از زیر دستايش بر ترا باشد. حالات و رفتار و معتقدات کورش اين اصل را در نظر او و عموم رعایا و بزرگان اقوام مختلف مسلم ساخت و جملگی بصلاحيت و مزايا و خصایل نیك و تدبیر و کفایت او در همه امور معترف بودند. «

نویسنده - اين بحث مفصل که کز نفون پیرامون عبادت و خداشناسي و بالاخره بر شماري خصایل نیك کورش کبير بشرح و تفصیل پرداخته، روشنگر عقیده و ایمان راسخ اين نام آور تاریخي به مبدأ جاوداني خداوندی همتاست و چنین استواری بر اخلاق پسندیده نيز بدون شک بر شالوده تعالیم دینی نهاده شده که چنین اصول و دستوري را منحصرآ در تعالیم زرتشت میتوان یافت و اين قولیست که جملگی بر آنند. از آنجائیکه در بخشهاي پيش، اصول فلسفی و تعالیم اخلاقی زرتشت پیامبر باستانی ایران را از قول دانشمندان و پژوهشگران بزرگ جهان نقل نموديم از ذكر شرح و بسطی از خود خودداری ورزید. چراکه در تدوین کتاب هدف آن بوده که بیشتر از نقل نوشته دیگران استفاده شود تا خدای نخواسته حمل بر تعصب نگردد.



از کتاب سخنوران دوران پهلوی

اینک بینم دانشمند بزرگ و ایراندوست پارسی ، روانشاد « دینشاه ایرانی سلیسیتر در کتاب سخنوران دوران پهلوی که در شهریور ۱۳۱۳ بچاپ رسیده با پژوهش در نوشهای کاتاهای ، چگونه لزوم استواری آئین شاهنشاهی را روشن نموده است .

نوابغه ملت ایران

« نوابغ ایران همواره تجلیات خود را در بهترین اشکال بظهور رسانیده اند از قدیمیترین دوران تاریخی که هنوز دست تحقیقات بشر آن نرسیده آثار و اسنادی در دست است که وجود نوابغ عظیمی را در صنایع و ادبیات و شعر آن عصر ثابت می نماید . چه قدیمیترین از منه تمدن بشر با پیام زرتشت پیامبر و شاعر ایران شروع میگردد و آن عبارت از سروده هائی است که در گاتهای دیده می شود - اگرچه زبان آن قوم کهن به لطف از و روانی زبان کنونی فارسی نبوده که بتواند باسانی سیلی از سخنان موزون جاری سازد ، معنی اینکه خواهیم دید ، همان مقدار کمی نیز که از آن دوره در دست است ثابت میکنده جمیع لوازم و حوالج مهمه ادبی در اشعار نخستین شاعر - بلکه عالم ، وجود دارد . یعنی در آن آثار کهن به بهترین و لطیف ترین تفکرات و تعالیم بر میخوریم که با مؤثر ترین بیانی در قالب سخنان موزون ریخته شده - برای آنکه بدانیم ایران در اداره مختلفه بلندی و پستی و در بین جزر و مد های حیات خود در میان بدترین بلایا و مصائبی که برآن غلبه نموده چگونه در هر دوره ای نوابغ خود را در اشکال مختلفه به

ظهور آورده لازم است لااقل یک نظر سطحی به جز رومدهای حیاتی آن مملکت بنگریم آنگاه خواهیم دید روح ایران همواره باقی و فنا ناپذیر بوده و میباشد.

بدون هیچ ییم اتفاقاد و مخالفتی میتوان بجرأت ادعا کرد که روح ایرانی همیشه زنده و جاودانی بوده و خواهد بود و هیچیک از بلایای عظیمه که برآن ملت و مملکت نازل گردید نتوانست آن روح راضعیف یا نابود گرداند - بهترین سند این ادعا همان تاریخ پریشان ایران است . تجربیات ومصائب سختی که ایران متهم گردیده ببیچیک از ملل قدیمه عالم وارد نیامد - ایرانیان جمیع خدمات را تحمل نموده و روح خود را هماره جاودانی داشته اند . در روح ایرانی خاصیتی است که مکرراً دراستیلا و صدمه بیگانگان نابود پنداشته شده امادیری نگذشت که از نوجلوه کردو بقای خود را بعالیان ثابت نمود .

برطبق جز رومد و بلندی و پستی درایامی که دارای قدرت بود فروشکوه فوق العاده خود را بر جمیع ملل عالم آشکار ساخت و پس از مرور زمان عادت بعیاشی که در اثر زندگانی و مجلل موروثی در میان آن ملت بعد افراط رسید مغلوب بلایا و مصائب مختلفه گردیده آن قدرت و شکوه روابط نهاد - ولی در تمام این مدت‌های پستی و بلندی و سرافرازی و سرشکستگی روح ایرانی جاودانی و باقی بوده و هیچ عارضه ای نتوانست آن لطمہ وارد آورد فرنهای متمادی را بستگی گذراند ولی باز روح شکوهمند ایران پاک و منزه درخششده از بوته گداخته سوزان بلایا بیرون آمد و بساشه که عناصر آن بوته نیز در حین عبور برخود برگرفته جزو خود گردانید .

کوش کبیر از قدیمترین مظاهر روح پاک ایرانی بود که بامیل واشتباق فراوانی که بازدی واستقلال داشت یوغ اسارت بیگانگان را از گردن ایرانیان برداشته و سلطنت شاهنشاهی ایران را تشکیل داده جمیع مورخین بی تعصب تصدیق نموده اند که کوش را در اثر روح ایرانی و علاقه نسبت به نیکیها و زیبائیها نه فقط باید یک قائد و شاهنشاه عظیم دانست، بلکه باید او را مظہر راستی وعدالت شمرد - چنانکه

می‌بینیم در تورات بنی اسرائیل اورا مسیح موعود از جانب خداوند برانگیخته‌دانسته‌اند و نام او را با تقدس زیاد و احترام فوق العاده ثبت نموده‌اند - همچنین جانشین کورش، داریوش کبیر که عظمت و صنعت عمارت با فرو جلال تخت جمشید یاد آور فروشکوه و سرافرازی آشنازی دارد - نه فقط این آثار صنعتی بلکه طرز حکمرانی داریوش و عدالت فوق العاده از بهترین نمونه‌آثار روح ایرانی است - داریوش با ملل مغلوب به بطوری باعده و محبت رفتار هینموده که هصریان اسم او را در طومار مقدس اسمی جاویدان که مخصوص ثبت نامهای مقدسین و ارواح پاک بود ضبط نمودند هیچیک از سلاطین بجز این دونفر ایرانی چنین نام نیکی در کتب مقدس سایر ملل از خود باقی نگذاشته‌اند. افکار و روحیات داریوش از مندرجات کتبیه‌هایی که از آن پادشاه باقیمانده بخوبی معلوم است - بطوریکه بهترین یادداشت‌هایی که ممکنست یکنفر پادشاه از خود بیادگار گذارد - در کتبیهٔ بهستان دیده می‌شود - این آثار حقیقت روح ایرانی و علویت افکار و اخلاق آن ملت را بخوبی ثابت می‌نماید.

داریوش دارای فکری بازو احساساتی خالی از تعصب بوده چنانکه از کلماتش بر می‌آید پیروان جمیع مذاهب در نظر او یکسان و برای هیچیک مزیتی قائل نبوده است ولی وظیفه‌ای که عموم رعایا مکلف بادای آن بوده‌اند پیروی راستی و درستی بوده است.

داریوش در کتبیه خود می‌گوید خداوند او را شاهنشاه گردانید ، او بتوفيق اهورامزدا سلطنت یافت تادروغ و نادرستی را مغلوب سازد - و نیز در همان کتبیه پیامی به آیندگان داده ملت خود را چنین وصیت و نصیحت می‌کند که اگر مایلند همراه شادمان بوده و وطن خود را از سختی و بد بختی محافظت نمایند عموماً باید پیرو راستی بوده از دروغ و نادرستی دوری گزینند .

اندرز فوق در واقع بهترین وسیله ترقی و تعالیٰ مملکت می‌باشد ولی از آنجاییکه بشری متأنث است پس از چندی در عیش و عشرت که عامل مهم اضحاک هر قومی می‌باشد

چنان ایرانیان را فراگرفته که شجاعت نژادی آنان را سلب نمود و رفته رفته نصیحت پادشاه بزرگ خود را فراموش نمودند. از زمان خشایارشاه بعد مبتذل‌جاً ولی یقیناً ملت ایران روبقه‌قرا رفت تا آنکه بالآخره در حمله اسکندر از پا در افتاد - حمله اسکندر بسلطنت هخامنشی خاتمه داد، لطمہ سختی با ایران وارد آورد و در آن حمله قصر استخر و کتابخانه بزرگ ما در فارس طعمه آتش جنون اسکندر گردیده - بعضی از کتب مهمه غارت شده بیونان رفت ایران برای چندی ظاهرآ رنگ و روی یونانی بخود گرفت ولی از آنجاکه روح ایرانی باقی بود پس از قرنها معلوم شد که بیانیهای که در ایران بودند بیشتر در تحت نفوذ ایرانی درآمده‌اند تا آنکه بعکس - در این میان بتوسط پارتهاروچ مغلوب شده ایران بازشروع بخودنمایی نمود تا آنکه در آغاز دوره ساسانی باز آن روح فناپذیر در شخصیت اردشیر بابکان جلوه‌گر شده و پس از پانصد و پنجاه سال فرو شکوه‌کن خود را بدست آورد .

سپس تخت عنوان اولین شاعر ایران چنین مینویسد: « هر چند که این ادعا شکفت آمیز بنظر آید ، با وجود این باید گفت که اولین شاعر ایران زرتشت میباشد چنانکه از آثار او بر می‌آید گذشته از اینکه او اولین پیغمبر است که راه وحدانیت را به بشر نشان داده بعلاوه احساسات و تخیلات بسیار عالی و شریف شاعرانهای نیاز از گفتار او هویداست .

زرتشت بلندترین تعلیمات اخلاقی که در تاریخ جهان سابقه نداشته بیک زبان ساده ولی کاملاً شاعرانه سروده که ما آنرا اوستامی نامیم . قدیمترین قسمت این سرودها چنانکه در پیش آید . کاتهاست که در واقع آنچه از شاعر و تعالیم زرتشت باقی‌مانده در آن مندرج میباشد .

گرچه سرودهای مزبور اوزان وقوافی معموله امروزی را دارا نمیباشد معهذا بحروف‌ترز بیان آن کاملاً شاعرانه است و چون نیکو بنگریم از هر چیز در خور چنین کتاب بزرگی میباشد - صرف نظر از اینکه قرائت این اشعار مقدس در سامعه شخصی که با

آن آشنا نباشد چه تأثیری خواهد داشت ولی بگوش آشنا یابن و معتقد‌بین باین سرودها گذشته از معنی لطیف - دارای بحد پذیر و آنک مؤثر است که از معنویت آن حکایت می‌کند : از آن جمله نخستین قطعه‌گاتها که دارای قافیه و وزن معینی بود . و یکی از سرودهای فوق العاده جالب توجه اوست است .

در خصوص اشعار فارسی بعداز رودکی همه‌گونه اطلاعات و اسناد در دست است متأسفانه راجع به اشعار قدیم ایران کمتر تحقیقات شده و بهمین جهت قسمت مهمی از ادبیات باستان بر ما مستور نمانده است اینک برای آنکه از آن گنجینه کهن که از دوران پارینه باقی‌مانده بهره‌مند گردیدم سه قطعه از قدیمت‌رین اشعار ایران را که سرودهای زرتشت باشد برای نمونه انتخاب نموده در اینجا مینگاریم .

در نخستین قطعه از یستا ۲۹ منحصر اولی پر معنی باطری‌شاعرانه ازوظیفه مقدسی که بر عهده زرتشت نهاده است و طرز تقبل و مسئولیت مهم وی و در ضمن اظهار تواضع پیغمبر و عدم اطمینان دنیا بر سالتش سخن رفته است

این قطعه یکی از بهترین قطعات گاتهاست که از تخیلات بسیار عمیق شاعرانه و لطافت بیان شاعر را بخوبی میتوان فهمید در این قطعه شاعر جهان را بهمان نظری مینگرد که امروزه ما می‌بینیم بیچارگان و زبردستان گرفتار و مقهور توانایان و زبردستانند - قدرت بر هر چیز نفوذ دارد جمیع حقایق از خاطر بشر محو گردیده - زبردستی و شقاوت در سراسر عالم حکم‌فرماست . در آن دوره مانند امروز کنفرانس خلیع سلاح بی‌نتیجه تشکیل نیافرته بود ولی در گوش و کنار کسانی که در تحت تأثیر اوضاع زمان بفکر چاره‌جوئی بودند وجود داشتند .

در چنین موقعی بود که تخیلات شاعرانه و قوت نبوت زرتشت توأم گردیده موجب انشاد این سرود گردید - زرتشت با بیانی فوق العاده ساده و لطیف تجسم می‌کند که جمیع کائنات بوسیله روان آفرینش در پیشگاه خداوند کائنات شکایت می‌برند و برای مساعدت و هناء استفاده می‌نمایند .

همانطور که وقتی رعایا شکایتی بدربار پادشاه می‌برند مشاورین و وزرا نیز حضور دارند شاعر نیز با بیان شاعرانه‌ای چنین مینماید که در بارگاه لایزال ایزدی نیز دو مقدسان جاودانی اشا و و هومنه که نظم و آرامش جهان با آنهاست و در سراسر اوستا از صفات ایزدی تعریف شده‌اند شاهد سخنان روان آفرینش می‌باشد. روح آفرینش ناله‌کنان بادست برافراشته بدرگاه ایزدی رفته می‌گوید.

« روان آفرینش بدرگاه تو گله‌مند است - از برای که مرا ساختی - که مرا بیافرید - ستم وستیزه و خشم و زور مرا بستوه در آورده مرا جز تو و نگهبانی نیست - یک زندگانی پایدار و خرمی بمن بخش »

در این قرن تمدن اگر بمالجاهه چنین درخواست و شکایت داده شود قطعاً همان الفاظ را تکرار خواهیم نمود که هزاران سال پیش زرتشت از قول روان آفرینش بیان نموده است - این دلیلیست که روزگار همیشه در بدیهای خود یکسان بوده - بطوریکه ممکنست آن را از فطرت بشر نامید زیرا قرنهای پس از تعلیم اشوزدشت و حضرت بودا و حضرت مسیح و حضرت محمد هنوز بحال وحشت او لیه باقیست و تاکنون آن نصائح و تعالیم نتوانسته او را بسوی نیکی و راستی راهنمائی نماید - از جنگ عالمگیر که عالم در اثر شقاوت بشر غرق خون بود و میلیونها نفوس فدای هوا و هوس گردید چند سالی پیش نگذشته هنوز هم این تجربیات سه‌میکین مایه عبرت بشرنگردیده هنوز زور باقی و حکم‌فرمات و حقیقت در بدر بدریوزه میرود آیا کنفراس ژنو میتواند او را نجات دهد؟ یا آنکه عرفان مشرق نجات‌دهنده او خواهد بود؛ بشرط آنکه مغribان منتی بر عالم گذاشته لاقل آنرا بخوانند.

خلاصه شاعر دبالة تخیلات لطیف خود را گرفته چنین شرح میدهد که پس از شکایت و استغاثه روان آفرینش، خالق کائنات و سلطان علی الاطلاق، اشایعی روح راستی و قانون ایزدی را مخاطب قرارداده سوال می‌کند - مگر کسی نیست که این ظلم وستیزه را باز دارد مگر شخص نیکوکاری بر زمین وجود ندارد که اورا از خشم و کینه بر هاند و

صلح وسلامتی را درگیتی مستقر کرداشد.

« آنکاه آفریدگار روان آفرینش از اشا می‌پرسد - آیا توداوري برای روان آفرینش می‌شناسی که بدو آسایش بخشد - یار وغمخوار او گردد؟ کیست آنکمسزاوار چنین محاکمه است کسیکه خشم و هواخواهان دروغ را در هم تواند شکست » (یسنا ۲۹ قطعه ۲)

بعضی‌ها در قسمت آخر قطعه فوق آشکار است که سعادت عالم منوط ومحول بکار وکوشش وستیزه برعلیه بدی وزشتی می‌باشد وکار وکوشش و راستی تنها پیشاهنگ قافله ترقی بشر است. همان‌طور که یک‌نفر وزیر صدیق اطلاعات لازمه را بعرض پادشاه رسانیده و منتظر صدور فرمان می‌ماند - زرتشت نیز در اشعار خود روح راستی (اشا) را یکی از مشاورین خاص ومتواضع دربار ایزدی معرفی نموده می‌گوید :

« اشا در جواب آفریدگار گوید یاور توانائی برای روان آفرینش نیست - در میان مردمان کسی نیست که بداند چگونه بازی برستان رفتار کند (اهورا گوید) همان در میان خاکیان تواناترین کسیست که من از اثر استغاثه اش بیاری او شتابم » .

« (اشا گوید) مزدا از همه کس بهتر بیاد دارد که در گذشته از دیو و مردم چه اعمالی سرزد و از این پس چه از آنان بروز خواهد کرد با خود اهوراست محاکمه - آنچه اراده اوست ما بدان خشنودیم » یسنا ۳۹ قطعه ۴-۳

دوقطه فوق بسیار قابل تأمل است - گذشته از اینکه زرتشت با بیان شاعرانه خداوند را آگاه از جمیع امور و رموز عالم داشته هر وصف آگاه معرفی مینماید بعلاوه از جمله فوق چنین برمی‌آید که زرتشت اگرچه در آغاز رسالت خود می‌باشد معهد اچون از طبیعت بشر بخوبی اطلاع دارد میداند که جهانیان پیام اور امیشوند ولی برای همیشه آن را یاد نخواهد داشت و بشرط فراموشکار و ناپایدار بآن تعالیم که موجب استقرار صلح عمومی و آرامش کامل می‌باشد وقوعی نخواهد گذاشت از این جاست که می‌گوید « مزدا از همه کس بهتر بیاد دارد که در گذشته از دیو و مردم چه اعمالی سرزد و از این پس چه از آنان بروز خواهد

کرد و در خاتمه شاعر بایک جمله شیوا که کمال تسلیم و رضا رامیرساند شعر خود را تمام کرده گوید «آنچه اراده اوست مابدان خشنودیم».

جمله‌ای که پیش رو عقیده و تعلیم معروف انجیل است که گوید «آنچه تو خواهی بشود» اوضاع عالم چنان بدواسفناک است که اگر خداوند واشا راه نجاتی برای حفظ روان آفرینش معین نکنند خلقت در خطر خواهد بود لذا روان آفرینش متحیر شده و بدرگاه ایزدی استغاثه مینماید که راستگاران دچار تباہی نکردند «مادو - من و روان آفرینش دستها را بسوی اهورا بلند کرده وی را میستائیم که روا ندارد نیکو کاران دچار زوال شوند و هوای خواهان دروغ بکار گران درست غالب گردند»

(یسنای ۲۹ قطعه ۵)

در قطعه بعد با طرز شاعرانه بشرح صحبت خداوند با منش پاک (وهومن) بر میخوریم . وهومن میداند که یک نفر در دنیا هست که بندای وجود گوش داده و از اراده مقدس ایزدی آکام است و اونتها کسیست که حاضراست مسئولیت بزرگ نجات روان آفرینش را بعده کرفته بشرگمراء را از پیام ستوده هزا آگاهی بخشد. بنابراین وهومن زرقشت را بدرگاه خداوند معرفی مینماید ، همانطور که ممکن است اظهار یکنفر و زیر در درگاه پادشاهی بدون دلیل مورد اثرو قبول واقع گردد وهومن نیز پیشنهاد خود را با یک جمله زیبا خاتمه داده و قول میدهد که « باوگفتار دلپذیر داده شده » در بقوه کلام میتواند اندیشه راستی و آئین نیک هزا را در عالم منتشر گردداند . در سراسر این سرودها شاعر در کمال خوبی توانسته است نقشه اوضاع را نشان داده و دقیق ترین نکات فکر خود را بیان آورد - بخصوصه چیزی که فوق العاده جالب توجه است - اول طبیعی بودن موضوع دوم تواضع فوق العاده شاعر میباشد. روان آفرینش که مظهر افکار دنیوی است بعقل و قوه دماغی خود چنین می بندارد که تنها زورو توائی ممکن است قادر بحفظ او باشد و این اندیشه و تدبیر همان است که امروز نیز گریبان گیر بشریت و بین ملل عالم سبب مسابقه و رقابت و ترااید قواع کردیده است .

و زور و ظلم بر رحم و شفقت ترجیح دارد. بدیهیست روان آفرینش که نماینده تفکرات دنیوی است برای نجات خودخواستار یک سردار شجاع و مرد جنگی رزم آزمائی میباشد نه شخصی که فقط اسلحه اش اندیشه نیک و گفتار نیک و کردار نیک میباشد و از همین جاست که چون زرتشت برای نجات و محافظت او برگزیده شده روان آفرینش که امیدوار شخص توانا و زورمند بود در عجب میماند.

«آنگاه از روان آفرینش خوش برخاسته (گوید) آواز مردانه تواني بمن رسید. مرا خواهش مرد دلیروزورمندی بود. «کی چنین دلاور زبردستی به فریادم خواهد رسید».

خود شاعر «زرتشت» نیز چون از مأموریت عظیم خود آگاه میگردد در عجب مانده و با کمال فروتنی برای انجام این خدمت از خداوند طلب امداد نموده گوید:
 «ای اهورا بروان آفرینش تاب و توانائی بخش - از راستی و پاک منشی اقتداری برانگیز که از نیروی آن صلح و آسایش برقرار گردد - آری ای مزدا من در یافتم که خود آنرا توانی برانگیخت»

شاعر از بدبینی و اشتباه روان آفرینش مایوس و متأثر نشده سبب آنرا ضعف فکر و جهل تشخیص داده میداند که تنها بیاری نیکی و راستی میتوان برعلیه جمیع بدیها و کژیها سیز نموده و فقط منش پاک «وهومن» است که میتوان آن صلح و سلامت را در سراسر جهان مستقر گرداند. از اینجاست که در آخرین قطعه از این سروبدبرگاه خداوند استغاثه نموده امداد می طلبید «کجاست عدالت و پاکاندیشی و شهریاری» در دریسنای ۴۴، از سرودهای زرتشت به سوال وجوابی که بین شاعر و خداوند باطرز شاعر آنها را رویداده بر میخوریم.

موضوع این پرسش و پاسخ و طرز آن بسیار شاعرانه و موثر است چنانکه جواب هر سوالی از خود همان سوال بطور غیر مستقیم مفهوم میگردد.

دریسنای ۴۴ قطعه ۳۶ و ۴۵ راجع بآثار مختلف طبیعت و خط سیر معین خورشید

و کواکب و کاهش و افزایش ماه.

قانون جاذبه و دافعه در اجرام سماوی - سبب سرعت وزش بادها - حرکت ابرها - کیفیت روز و شب - سبب کار و کوشش و آرامش و خواب در زندگانی اشاره شده و شاعر از آموزگار خود راجع به سبب و حقیقت اصلی این کیفیات سوال نموده گوید:

« از تومی پرسم ای اهورا براستی مرا از آن آگاه فرما - کیست آن کسی که روز نخست از آفرینش خویش پدر راستی گردید؟ - کیست آنکه بخورشید و سیاره راه سیر مینمود - کیست آن کسی که ماه ازوگهی پراست، گهی تهی؟ - ای مزدا این و بسا چیزهای دیگر را میخواهم بدانم - از تومی پرسم ای اهورا براستی مرا از آن آگاهی ده. کیست فگهدار این زمین در بائین؟ و سپهر در بالا که بسوی نشیب فروندیاید؟ کیست آفریننده آب و گیاه؟ کیست که بیاد وابرندروی آموخت؟ کیست ای مزدا آفریننده منش پاک؟ از تومی پرسم ای اهورا براستی مرا از آن آگاه فرما؟ کیست آفریننده روشنائی سود بخش و تاریکی؟ کیست آفریننده خواب خوش بخش و پیداری؟ کیست آفریننده بامداد و نیمروز و شب که مردم را برای بجای آوردن نماز همی خواند؟

(یسنای ۴۳-۴۲-۴۱)

شاعر پس از آنکه سوالات راجع به عالم طبیعت را تمام کرد از عالم معقولات و مجردات صحبت داشته و از خداوند او بباب حقیقت پیامی که بنوع بشرمی دهد پرسش می نماید - و از صفات ایزدی که در پیام خود باسامی آن برمی خوردیم و نسبت های هر یک از آنها بایکدیکر و تأثیرات و وظایف آنها استفسار می نماید .

از جمله سوالات بسیار ساده و شیرینی که در این اشعار بآن بر میخوریم اینست که میپرسد « چگونه احساسات عشق آمیز و عاطفه نسبت بپدر در خاطر فرزندان تولید میگردد و در خاتمه از موفقیت خود در انجام رسالت عظیم و مسئولیت مهمی که بعدها او نهاده شده پرسش می نماید « از تومی پرسم ای اهورا براستی مرا از آن آگاه فرما - آیا از آنچه من خبر خواهم داد و او در واقع وهم چنین است - روزی « اشا و آرمیتی »

پیاری ما خواهند آمد؟ « وهومن » بنا بر فرمان تو کشور جاودانی را از آن ماخواهد داشت ؟ از برای کیست که سعادت و خوشی آفریدی ؟ « از تو می پرسم ای اهورا براستی مرا از آن آگاه فرما ؟ کیست آفریننده « خشترا » و « آرمیتی » ارجمند ؟ کیست که از روی خرد احترام پدر در دل پسر نهاد ؟ من می کوشم ای مزدا که ترا بتوسط خرد مقدس آفرید کارکل بشناسم » « از تو می پرسم ای اهورا براستی مرا از آن آگاه فرما ؟ می خواهیم آنجه را که اراده تست ای مزدا بخاطر خویش بسپرم - و آن آئین زندگانی را که از وهومن و اشا می پرسم درست دریابم - که آیا چگونه روان از پادشاهی خرم کننده تو بهره مند خواهد شد « یسنا ۴۳ - ۶ - ۷ - ۸)

بطور کلی از قطعات آخر سرود ۴۴ چنان برمی آید که پس از رسالت پیغمبر پیروان آئین کهن که روان آفرینش از ظلم آنان به خداوند شکوه بود باز رشت بنای مخالفت نهاده اند.

زندگانی چادر نشینی آنها بر تاخت و تاز و غارت برقرار شده بود و مطابق آئین کهن (پیش از زرتشت) خود خدای قتل و غارت را که خدای موئیت بود مقدس میدانستند و برای آن فدیه های خوین بجای می آوردند و بدیهی است پیام جدید زرتشت که مبنی بر یکتاپرستی و صلح و سلامت و عشق و رفاقت بنوع بشر بود بر آنان بسیار ناگوار آمده و در صدد دفع آئین جدید همت گماشتند - در این موقع است که شاعر باقلب پرهیجان موقعی که دو دسته سپاه بد و نیک را در مقابل یکدیگر می بیند می کوید - « از تو می پرسم ای اهورا براستی مرا از آن آگاه فرما - ترا قدرت آن خواهد بود که او را (دشمن را) بدستیاری راستی از من دور داری ؟ در هنگامی که لشکریان کینه جوی « هردو گروه (راستی و دروغ) در مقابل هم ایستند - چنان که از روی سر نوشت نخستین ناگزیر از آنیم - بکدام یک از دو دسته جنگ آوران، تو پیروزی خواهی بخشید ای مزدا ؟ - از تو می پرسم ای اهورا براستی مرا از آن آگاه فرما کیست آن پیروزمندی که از روی دستور قواید مردم را در پناه خود بگیرد ؟ بواسطه

یک الهام بمن بگو؛ کیست نجات دهنده این جهان که باین کار گماشته شده؟ چنین داوریکه به نزد او اطاعت و پاک منشی مقام گزینند؛ داوریکه توحود او را خواستاری ای مزدا؟ (یسنای ۴۴ قطعه ۱۵ و ۱۶)

از مندرجات کاتها بخوبی واضح است که خود زرتشت از این حقیقت بخوبی آگاه است که او هم پیغمبر است وهم شاعر چنانکه در یسنای ۲۸ فقره ۳ گوید «منم آنکسیکه ای مزدا اهورا و ای اشا ای و هومن شما را و از برای کسانیکه آرمیتی کشور فنا ناپذیر را می آراید سرود گویا من - سرودهائیکه تاکنون کسی سرود - تا وقتی که شما را بیاری میخوانم برای دستگیری من بشتابید - و نیز در یسنای ۵۰ قطعه ۱۱ گوید : « تا مرا تاب و توانائی است مایلم ثناخوان شما باشم - ای مزدا ای راستی آفرینش بشر - بتوسط منش پاک طلب میکند از آنکه او (پسر) بجائی آورد - آنچه را که بهتر موافق اراده اوست (خدا) . »

از شواهد فوق بخوبی معلوم است که ایران در عصر کهن که هنوز تاریخ از حقیقت زمان آن محروم است دارای نه فقط یک پیغمبر عالیقدر بوده بلکه شاعر سخنور بزرگی را نیز دارا بوده که بقوه کلام شیرین و تعالیم مقدس و مفید خود عالم بشریت را مر هون خدمت خود داشته - شاعری که ثناخوان آثار خلقت و مدادح عالم طبیعت بوده ما را از اثر به مؤثر و از ظاهر بحقیقت راهنمائی می نماید (در یسنای ۵۰ قطعه ۱۰ گوید) « اعمالی که پیش از این ازمن سر زد - و آنچه بعد بجای آورم - و آنچه ای و هومن دیدگان را مسرت بخشد - چه از نور خورشید و سپیده صبح در خشان - جمله از پی تسبیح تست ای راستی و ای مزدا » چقدر این فکر باک نزدیک است بفکری که شاعر جدید ایران شعی شیرازی پس از قرنها در این بیت گنجانیده است.

برگ درختان سبز در نظر هـوشیار هروقش دفتریست معرفت کرد گار آنطور که در قطعات کاتها و تفصیلیکه نویسنده دانشمند روانشاد دینشاه ایرانی سلیسیتر بر آنها نوشته مشهود است، برای برقراری نظم در جهان آفرینش نیاز بوجود

نیروگی می‌باشد که آن نیرو نخست در راه اصلاح اخلاق و معنویات بشر بکار افتد و ایمان به آفریدگاری بیهمتا. دانا و توانا را در جهان استوار دارد و آنگاه برای نظم در زندگانی فردی و اجتماعی پیشگیری از تاخت و تاز نیروهای مخرب، قدرت دیگری را لازم می‌بیند و میفرماید. از راستی و پاک هنشی اقتداری برانگیز - که از نیروی آن صلح و آسایش برقرار گردد».

بعد آنیز در قطعه دیگری بالصرابه می‌فرماید «کجاست عدالت و پاکمنشی و شهریاری «در اینجا وجود سازمانی بنام شهریاری (شاهنشاهی) که بر عدالت و پاکمنشی قرار داشته باشد ضروری می‌داند و پیامبر از درگاه اهورامزدا خواستار استقرار چنین نظمی است - درجای دیگر نیز دیدیم که بایانی ادبیانه خواستار یاور توانائی برای روان آفرینش است و از جهه آنکه چنین یاوری وجود ندارد نگرانست و میفرماید. «یاور توانائی برای روان آفرینش نیست - در میان مردمان کسی نیست که بداند چگونه بازیزدستان رفتار کند».

با این تعریف قدرتی برای پاسبانی جهان و مردمان را ضروری می‌شمارد که آن قدرت بتواند بازیزدستان که اینجا اشاره به عام است باصول خدا پسندانه رفتار نماید، با برقراری نظم عمومی، اجتماعی نیرومند بوجود آورد، شگفت آنکه هرجا صحبت از قدرت بیان آید همراه با پاکمنشی توصیه میگردد و در همه جا این زور آزمائی را بر علیه بدی - دروغ - نادرستی - ستم و بدکاری روا دانسته واجب شمرده است و این همان اصولی است که در سنگ نبشته‌های شاهنشاهان هخامنشی یک یک از آنها نام برده شده است و از اینکه دارای چنین خصائیل خدا پسندانه بوده اند خود را کامیاب و سرافراز شمرده اند و بالاتر از همه اینکه داشتن این سجایای عالی را توفیقی از جانب خداوند و برخورداری ازیاری اهورا مزدا دانسته اند - صلح و آرامش را برای آسایش خلق و جهان آفرینش خواستار بوده اند و به رجا کام می‌نهاهند و هر کشوری را میگشوده اند هدفشان برقراری اصول راستی و برانداختن ستم بدکاری بوده است و

این همان اصولی است که در تعالیم زرتشت پرمان رفته و الهام بخش اندیشه و گفتار و رفقار آنان بوده است.

همانکونه که در پیش گفته شد رژیم شاهنشاهی - حکومتی است که با فرایزدی مشخص و از بخشش‌های اهورائی است و همان اندازه که مقام آفریدکار آسمان و زمین و جهان آفرینش به تقدس و احترام تعلیم رفته، مقام شاهنشاه داد گسترشم بر روی زمین در چنین شونی قرارداده شده است و میتوان پذیرفت که جمله‌السلطان العادل ظل الله نیز ازین سرچشمۀ پاینده فروغ گرفته و سرانجام آنکه فرهنگ و اخلاق ایرانی در سراسر تاریخ ارمغانی بزرگ و جاودانی برای جهان بشریت بوده است.



سخنرانی عالیجناب کاردينال دکتر فرانس کنیگ اسقف اعظم اتریش

در دانشگاه تهران

از مجله هوخت شماره ۹ سال ۱۳۴۷

یکی از عالیترین و داشمندترین مقام روحانی مسیحیت (عالیجناب کاردينال دکتر فرانس کنیگ اسقف اعظم اتریش) در دانشگاه تهران تحت عنوان «تفویض تعالیم زرتشت در جهان» در آبان ۱۳۴۷ چنین پس از ذکر مقدمه به بیان مطلب پرداختند - «اینکه از یک کاردينال کلیسای کاتولیک دعوت نمودهاید راجع به زرتشت سخنرانی کند خود دال بر روشن بینی و آزادمنشی مردم کشور شماست - در عین حال فراموش نمی‌کنم که من در کشوری صحبت می‌کنم که تحت تفویض تعالیم پیشوایان روحانی و فلاسفه بزرگ مکتب اسلام قرار گرفته است - مدارس علوم دینیه مشهد و قم، مراکز مهم و معروف معارف اسلامی هستند نه فقط ادبیات و اشعار کشور شما از سنتهای تشیع و بویژه صوفیگری الهام و مایه گرفته است بلکه از پاره‌ای جهات کاتولیکها را نیز تحت تأثیر قرار داده است از آنجمله شهادت پیشوایان اسلام در راه کستری آثین حق در کربلاست پنجسال پیش بود که خبر برگزاری جشن دوهزار و پانصد مین سال بنیادگزاری شاهنشاهی توسط کورش بزرگ در جهان انتشار یافت - تصمیم باین جشن بزرگ موجب شد که توجه عموم جهانیان متوجه گذشته در خشان شاهنشاهی ایران که روزی مرزهای آن با نظر کشورهای هندوستان - قفقاز - جزایر یونان - صحاری عربستان و دهانه رود دانوب کشیده شده بود بشود - شاهنشاهی ایران حتی بهنگام اوج

قدرت برآئین آزادمنشی استوار بوده و تمام ساکنین ایران از آزادی کامل در عقیده و تعلیم و تربیت برخوردارد بودند و از جمله خدمات شهری تأسیس سرویس متحرک پست و ارتباط بین شهرها و کشورها را همیتوان نام برد - بهنگام شاهنشاهی کوشش بودکه این شاهنشاه قوم یهود را که در اسارت با بلیها بسرمی برداشت آزاد نمود و اجازه داد بزرگی خود و در هرجایی که بخواهند بازگشت نمایند و مهرت آنکه یهودیان آن زمان فلسطین مدت دوقرن از ۳۳۱ تا ۵۳۰ پیش از میلاد تبعه ایران بودند و این آئین آزادمنشی در زمان هخامنشیان به پیشوای روحانی یهود « اسدراش » امکان داد که زمان خشایارشا منافع قوم یهود را در ایران حفظ کند - این روحیه در کشور شما نسبت بجماعه او لیده مسیحی طبق مدارک موجود نیز حکمفرما بوده و تادروره شاهنشاهی ساسانی نیز ادامه داشته است و بالاخره وضع جوامع مسیحی امروزه ایران خود بهترین گواه این روح آزادمنشی در این کشور است .

یک بررسی جامع الاطراف و مهم تاریخی یعنی وقایع نکاری مربوط به راهبان کرمی در ایران و میسیون پاپ در قرون هفده و هیجده و مناسبات حسنہ فيما بین شاه عباس کبیر و دربار و ایکان در رم را بخوبی نشان میدهد .

شاید بجا باشد که کفته شده بود عدم زیادی از مسیحیان کاتولیک در قسم مطالعات ایران و بخصوص مذهب‌زشتی خدمات شایسته‌ای انجام داده اند از جمله این دانشمندان - انکیتل دوپرون فرانسوی - ویندیشمأن - کاسار تلی - میله - دومینیکان - دومناس و زاینرانگلیسی را میتوان نام برد - ایران در تمام ادوار تاریخیش بطرزی شگفت آور و چشمگیر از پائیان و انگلوساکسن‌ها را بخود جلب نموده است .

و در این سخنرانی و در محضر دانشمندان عالیقدر، اینجانب خواهم کوشید بیشتر مصروف جنبه‌های مذهبی تاریخ شما گردد یعنی آن جنبه‌ای که سالیان دراز مورد علاقه و مطالعه من بوده است - این موضوع بانام پیغمبر بزرگ « زرتشت » که بـ زبان اوستائی « زره توشتنه » و پیونانی « زرو آسترا » کفته میشود پیوستگی می‌باید .

در ضمن از اینکه نمیتوانم در این سخنرا نی درباره تأثیر و نفوذ تعالیم زرتشت در اندیشه ایرانیان پیش از اسلام و در زمان اسلام سخن بگویم بسیار متأسفم - در این باره کافیست که از حکیم ابوالقاسم فردوسی و دیوان مشهور وی که حق باشی در زمره شاہکارهای ادبیات جهانی قرار داد نام برد - در شاهنامه از شاهان و پهلوانان بزرگ ایران پیش از اسلام به تفصیل سخن رفته است.

دودا نشمند آلمانی بنام روکرت و هائنس در کتابی که بنام شاهنشاهی ایران در ۱۹۵۵ تألیف نموده‌اند با تجزیه و تحلیل کامل از این نویسنده بزرگ ایران تحقیق بعمل آورده‌اند.

از نظر یکنفراتیشی که ناچار تحت تأثیر ادبیات و تمدن آلمانی است بحث درباره مسلک صوفیگری که اثرات آن در اشعار فارسی هویداست بسیار جالب است یکی از نتایج این علاقه ترجمه دیوان محمد فربد الدین عطار است. تأثیر کلام حافظ در ادبیات آلمانی بخصوص در نوشته‌های گوته - فن بلاتن و روکرت، رشته محکمی بین ادبیات ایران و آلمان بوجود آورده است که بخودی خود برای هر اروپائی که نخستین بار از کشور زیبای شما بازدید می‌نمایند موضوع بسیار جالبی برای مطالعه است - نه تنها این موجبات است که حسن تفاهم را بین ایران و اروپا تحکیم می‌بخشد بلکه گذشته درخشنان کشور شما را با تجلیات فکری کشورهای دیگر بهم می‌پیوندد.

امر و ز سخنرا نی خود را منحصر آ ب دوران پیش از اسلام - تأثیر و نفوذ تعالیم زرتشت و افکار او در کشورهای اروپا و انگلوساکسون اختصاص میدهم - در این باره بررسیهای زیاد و تألیفات گوناگون شده است - این مطالعات علمی و انگیزه‌های مختلفی داشته است - یک علت این مطالعات نفوذ عقاید مذهبی ایرانیان در ارمنستان و عراق عرب بوده است - امروزه به اثبات رسیده است که تعالیم زرتشت از راه آسیای صغیر به یونان راه یافت و نه تنها افکار افلاطون بلکه گنوستیک‌ها را هم تحت تأثیر قرار داد و همچنین ماندیانها نیز از آن رنک و دونق گرفتند - با توجه به توسعه نفوذ روز-

افزون تعالیم زرتشت در کشورهای مسیحی مغرب زمین بود که باستان‌شناسان آن کشورها را وادار بصرف وقت در تحقیق بزبان اوستائی و لبه‌های ایرانی و زبان پهلوی نماید.

اهمیت مطالعات درباره ایران در کشورهای اروپائی و انگلوساکسن از تأثیف فرهنگ بزرگ ایرانی توسط «بارتولومه» در ابتدای قرن بیست نمایشگر است و همچنین تعداد کثیری از تأثیفات دانشمندان بزبانهای انگلیسی و فرانسه و آلمانی که در آنها موضوعات مذهبی و ترجمه‌ای از گاتها و تفحصات در زبان سانسکریت مورد بحث قرار گرفته مشهود است علاوه بر این پژوهندگان تاریخ ادیان در عصر حاضر اهمیت بزرگی برای عقاید مذهبی و فکری ایرانی قائل بوده که بالاتر از همه کنجدکاوی در چگونگی و میزان تأثیر و نفوذ تعالیم زرتشت از طریق مذهب یهود در دین مسیحی مورد مدافعت قرار گرفته است.

دواوایل قرن بیست نفوذ معنوی ایران در تمدن غربی مورد تصدیق و تأیید قرار گرفت و چندین محقق از تأثیر شدید مذهب زرتشت در مسیحیت و اسلام سخن داندند. «کوئنمان» مؤلف تاریخ جهانی مدیترانه در سال ۱۹۴۸ درباره این رابطه چنین می‌نویسد «هر کسی که بخواهد درباره حضرت مسیح و حضرت محمد تحقیق کند بایستی از دنیای بزرگ عقاید مذهبی زرتشت آغاز کند. ایران نقش بسیار مهمی و مهمتر از آنچه اغلب مردم تصویر می‌یابند در تاریخ ادیان جهان ایفا کرده است.

ایران و ایرانیان نه تنها مأموریت بزرگ تاریخی در زمینه سیاسی در جهان بعده داشته بلکه از جهت مذهب نیز الهام بخش جهان بوده است. این مأموریت مقدس توأم با تمدن یونانی در واقع عامل اصلی ایجاد تمدن امروزی اروپائی و موجدانه‌های واقعی آنها نسبت به کشورداری و ایمان بخداوندیکتا است.

باستان‌شناس معروف سوئیڈی «گویندن گرین» در تأثیفات خود موقیت اثرات تاریخی و مذهبی ایران در جهاد اول که در سال ۱۹۵۴ تأثیف نموده در صفحات

۱۶ نا ۸۳ و در جلد دوم که در سال ۱۹۵۵ نوشته در صفحه ۴۷ تا ۱۳۴ در این باره توضیحات کامل داده است. این نویسنده که یکی از متخصصین عالی مقام در زمینه ایران‌شناسی است عقیده دارد که مذهب زرتشت نه تنها در ادب ایران یهودی و مسیحی بلکه در اسلام نیز تأثیری بسزا داشته است. عقیده این دانشمند کوشش برای کم اهمیت جلوه دادن این تأثیر اشتباه محض است.

وقتی که شخص درباره تاریخ مذاهب یهودی و مسیحی و اسلام به تحقیق می‌پردازد احساس می‌کند که مذهب ایران مخصوصاً از زمان هخامنشیان به بعد در کلیه مذاهب مشرق زمین بطور اتم و قاطع تأثیر و نفوذ نموده است.

انسیکلوپدی مطالعات موضوعات کالاسیک تألیف سال ۱۹۳۳ در صفحه ۸۰ آرتور کریستنسن نویسنده دانمارکی در فصل ایران و ایرانیان، اثر افکار ایرانی را در مذهب یهود تصریح نموده و گفته است «تماس با ایرانیان اثرات شگفتی در مذهب یهود داشته است - فلسفه ضدین یعنی نظریه ایرانی خیر و شر - عقیده بروز قیامت و پیش و دوزخ و غیره از راه مذهب زرتشت در دین یهود راه یافته و مذهب مسیح نیز بحد وفور تحت تأثیر کیش زرتشت قرار گرفته و این مذهب هم مانند دین یهود عقایدمز بوردا از مذهب زرتشت گرفته است».

با اینکه مطالعات اخیر نتوانسته است تأثیر مذهب زرتشت را تا این اندازه در دین مسیح به ثابت برساند چندمثali که ذکر شد عقیده دانشمندان اروپائی و آمریکائی را در ایمان به افکار عالی و مبتکرانه ایران قدیم بخوبی نشان میدهد و شاهد عادلی برای جاذبیت همیشگی کشورشما برای این دانشمندان بوده و میباشد.

بدیهیست در این شواهد تاریخی که از تأثیر افکار ایرانی در دنیا سخن رانده شده همواره کانون اصلی این اندیشه‌های بزرگ مذهبی شخص زرتشت میباشد.

جادبه زرتشت تا اندازه‌ای بعلت شخصیت اسرارآمیز او است. تعالیم جهان یعنی او شاید به چوجه مدیون نفوذ عقاید هند و اروپائی و یا هندوآریائی نباشد.

درباره این کاوش‌های علمی امروزی درسه قسمت تمر کزیافته است - نخستین قسمت درباره اینکه چه مقدار از عقاید هند و آریانی در مذهب زرتشت رسوخ نموده و چه مقدار در نتیجه نبوغ آن پیامبر بزرگ از تراویش افکار عالی خود داشت - آنچه مسلم است شخصیت زرتشت ناامروز در تاریخ هندوایرانی منحصر بوده و همنائی ندارد. این بحث بطرح مسئله دوم یعنی تا چه اندازه کیش مزدا پرستی بعنوان مذهب رسمی ساسانیان مطابق تعالیم اصلی زرتشت باقی مانده می‌بیوندد.

متأسفانه در اینجا نمیتوان وارد بحث درباره مسئله زروانیها شد .

مسئله سوم اینست که آیا مذاعیکه در دست است راهنمای صادقی درباره عقاید افکار زرتشت میباشد - این مذاع عبارت ازاوستا و گاتاها و مجموعه کتب پهلوی (که قسمت عمده اخیر از قرن نهم هجری بجای مانده است) و تأثیفات یونانیان است ، مسئله را ممکنست باینصورت مطرح نمود :

چه مقدار از این عقاید و افکار از زرتشت و چه مقدار جانشینان او و چه مقدار از تعالیم اولیه او سرچشمه گرفته است ؟

پاسخ این پرسشها بسیار دشوار است و به تجزیه و تحلیل علمی احتیاج دارد. صرف نظر از دو شوال اولیه که محتاج به بررسیهای بسیار دقیق قبلی است. درباره سؤال سوم یعنی تعالیم اولیه زرتشت بحث خواهد شد.

در این شکی نیست که گاتاها یعنی قسمت کوچک و قدیمی اوستا از گفته‌های خود زرتشت است - گاتاها سرودهای مذهبی است و با آنکه حجم بسیار کوچکی از کلیه اوستا را تشکیل می‌دهد معهداً یکی از مهمترین منابع تحقیق درباره افکار زرتشت بشمار می‌آید.

در اینجا بایک مشکل بزرگ رو برو هستیم و آن اینست که ترجمة و فهم گاتاها یکی از مسائل دشوار تاریخ ادیان مشرق زمین است - ایرانشناس معروف سوئی

«ویندن گرین» چنین میگوید: «مسئله ترجمه‌گاتاها بطور یقین از عهده ما بدور است» مقایسه چندین جلد ترجمه‌هایی که اخیراً شده از جمله «هرزفلد» در دو جلد بنام «زرتشت و دنیای او» و نیبرگ سوئی در کتاب «مذاهب ایران قدیم» و «هومباخ آلمانی» و «دوشن کی من» فرانسوی و زایفر انگلیسی این نظریه را بخوبی تائید میکند. این تأثیفات مختلف با آنکه تمام ترجمه از گاتاهاست بقدرتی متفاوتند که بزحمت میتوان باور کرد که همکی ترجمه یک کتاب باشد.

ولی در واقع بهمین دشواری و تاریکی برخی مسائل، بهترین عقل‌ها را براه حل آن مسائل میکشاند.

این امر در مورد مطابعات راجع به ایران صادق است و اشکالات ترجمه و اظهار نظرات صحیح راجع به گاتاها تا حد زیادی تفاهم زرتشت را برای ما در برداشته و در عین حال کلیه اسراری که شخصیت و نوشهای او را پوشانیده است مشوق مطالعه دانشمندان در کار خود میباشد

باستان‌شناس انگلیسی «هنینگ» در کتاب کوچک خود بنام «زرتشت سیاستمدار یاپزشک» معجز آسا نشانداده است که هر تزفلد و نیبرگ در تصریح و تبیین منابع گاتاها نه تنها در نکات اساسی اختلاف نظردارند بلکه یکدیگر را رد کرده‌اند.

بنابراین کوشش در روشن کردن مسائل تاریک راجع به زرتشت علاقه دانشمندان را سبب باو و مذهب او زنده و باقی نگاه خواهد داشت - بهمان نحو که در قرن گذشته از زمانی که انگلیسی دوپرون اوستا را با روپائیان معرفی کرد و پیشقدم تفحص در مذهب زرتشت در اروپا گردید.

وقتی که به ترتیب زمان، منابع موجود بعد از زمان گاتاها و مخصوصاً تفحص در زبان پهلوی، شروع شد اشکالات کمتر نشد «زین» در کتاب خود «سیده دم و فجر زرتشتیگری» نشانداده است که چقدر دیگر از منابع ادبیات پهلوی باید مورد تحقیق قرار گیرد تا بنوان فهم و ادراک کاملتری راجع به آئین زرتشت حاصل نمود.

و این مسئله‌ها را به موضوع جدیدی میکشاند که توجه دانشمندان مخصوصاً خارج از ایران را جلب کرده است - مخصوصاً محققان تاریخ طبیعی مذاهب درباره امکان تأثیر مذهب زرتشت به تحقیق پرداخته تا در یا بند که آیا آن دیشه این پیامبر در کتاب عهد جدید و عهد قدیم راه یافته است یا خیر؟ بهمین منظور اینجانب هم در صدد برآمد تعالیم زرتشت را که بسیاری از مورخان دینی اروپائی در آن به تحقیق پرداخته‌اند مورد بررسی قرار دهم .

سیر تاریخی ذمیان در قرن حاضر بنحو زیادی اذهان دانشمندان را متوجه کتب آسمانی یهودیان و مسیحیان نموده است.

علیهذا معی خواهم کرد مشخصات بر جسته تعالیم زرتشت را از نظر یکنفر اروپائی مورد بحث قرار دهم .

در گاتاهای آمده است خدای بزرگ بنام اهورامزدا یا سرور دانا وجود دارد. او خالق زمین و آسمانها و جهان مادی و معنوی است او خالق نور و تاریکی است. او فرمانده بر طبیعت و مرکزی است که همه چیز در بر می‌گیرد. کوشش در جستجوی آثار شرک در اوستا نظیر آنچه که در کتاب و دای هندی یافت می‌شود بیهوده است.

اهورامزدا شریک نداشته و دارای هیچیک از ارباب و انواع تابعه نیست.

شش یا هفت امشاب‌پندان « پاکان جاودانی » فروزه‌های خداوندی هستند که از اهورامزدا سرچشم‌گرفته‌اند - روح نیکوکاری و آن دیشه پاک - درستی - رستگاری و جاودانگی از صفات خداوندی بوده و در پرستندگان او نیز بوجود خواهد آمد.

در کیش زرتشت که باصول یکتاشرناسی استوار است اهریمن رقیب و دشمن سرسرخ و هومن است.

اهریمن مظہر شر است ولی در پایان اهورامزدا و هومن را براو و مریدان او چیره خواهد گرداند و روز پیروزی راستی فرا خواهد رسید.

بنابراین - صحبت از دوگانگی در مذهب زرتشت اشتباه محض است - در یکی

از کتابهای اخیرش « او گویانکی » این امر را دو کانگی در یکتاپرستی خوانده . عقیده زرتشیان برائی نیست که جهان بین دو قوه خیر و شر قسمت شده است - حقیقت و عدالت یا « اشا » مخلوق خالق متعال بوده و مظہر آن در زمین شمرده شده - این امر اهمیت خاصی را که زرتشیان برای آتش در معابد خود قائل هستند روشن می سازد مثل سایر اهشایپندان دو وظیفه بر عهده دارد - از یک طرف مظہراراده خداوند دانا و فروزه الهی است از این نظر اهورامزدا در واقع پدر اشا است.

از سوی دیگر بشر باید با تسلیم براستی وعدالت نظام الهی « اشا » را قبول نماید . زرتشت همواره جهانیان را به پیروزی ازاشوان یا حقيقة الهی و راستی توصیه میکند بدین نحو درک فیض خداوندی را امکان پذیردانسته - درجایی از گاتاهای میفرماید « آیا چه هنگام بوسیله اشا (پارسائی و راستی) موفق بیدین تو خواهم شد » در پاسخ میفرماید : « آنگاه که اندیشه نیک را دریابید - به سرمنزل خداوند دانا نزدیک خواهید شد ».

در برآبر سپتا مینو و آئین راستی و نیکی - دروغ وقوای اهریمنی آن قرار دارد - دروغ از اهریمن نشأت گرفته و همان نقشی را بر عهده دارد که اشا در درگاه سینتامینو (آئین راستی و نیکی) این عقیده به خیر و شر در سراسر تعالیم مزدیسنی و افکار نزدیکی نمودار است .

بشرین ایندو . یسکی را باید بر گزیند و با این انتخاب طرفدار و هومن یا اهریمن گردد . یک چنین عقیده‌ای در دنیای معنوی و مادی در هیچ گدام ادیان چه در هندوستان و چه در نقاط مجاور دیده نمیشود .

و اما بشر آزاد و مختار است بین خیر و شر یکی را بر گزیند و این امر نه تنها درباره انسان بلکه در مردم کلیه موجود است خداوند نیز صادق است - آنها نیز بر حسب اینکه مظہر خیر یا شر را انتخاب کرده‌اند خوب و یا بد خواهند بود .

چونکه بشر آزاد است پس مسئولیت مقدرات آینده بر عهده خود است -

بدکاران و دروغگویان برای قضاوت خداوندی دچار عذاب و جدانی بوده و طبق عقیده مامسیحیان شبیه از دوزخ را در برخواهد گرفت.

تقسیم بشریت در دنیا بدو دسته متخاصم نتیجه آزادی در انتخاب راه زندگی است. بشر دریکی از این دو گروه خواهد بود کسی که بطرف خداوند برود در واقع بطرف رهبری دانارفته است که بخوبی از او نگهداری خواهد کرد و در نتیجه او در آسایش کامل خواهد زیست، طرفداران دروغ (دروغون) چون دزدان سرگردانی هستند که دشمن کشاورزی و دامداری بوده و معتاد به هوم یانوشابه سکرآور است.

پکی از خصوصیات مزدیسنی ایمان با آخرت (معاد) است که در سراسر گاتاها مشهود است. سرنوشت بشر پس از زندگی در این جهان موضوعی است که در هر بند گاتاها ذکر گردیده، کلیه اندیشه و کردار بشر در این دنیا را بطه مستقیم با دنیای دیگر را شته و پاداش نیکوکاران از طرف خداوند دادا در سرای دیگر با آنان داده خواهد شد. همانطور که بالاخره بدکاران نیز بدان خواهد رسید - این اصل یکی از اصول اصلی مزدیسنی را تشکیل می‌دهد.

پس از هر کروان هرفرد (دثنا) از پل چینواد (صراط) باید بگذرد - این امر مخصوصاً برای ارواح گناهکار که از عبور چینواد یکنون محاکمه الهی برای آنان است که بسی ترسناک و دلهره آور است. روح این گناهکار در تاریکی محض که جایگاه اهربیمن است بیدترین وضعی خواهد ماند - منابع مذهبی دیگر تشکیل داد گاما الهی را در روی پل چینواد یا پس از عبور از آن میدانند. بعدها در مذهب زرتشت صحبت از قیام مردگان در روز اپسین بیان آمده است و علت این ممکنست بعضی اشارت بدین امر در گاتاها باشد.

در نظر متدینین براین عقیده - روز قیامت آخرین مرحله کار است - در آن روز پیروزی نهائی خیر بر شر قطعی بوده و طرفداران اهربیمن بسزای خود خواهند رسید و دنیا و اهالی آن با وضع و قیافه قبلی دوباره از نو برپا خواهد شد - این مرحله پایان

جنگ دائمی بین خیر و شر بوده و روزپیروزی قطعی فرمانبروائی اهورا مزدا خواهد بود.

این شرح مختصر تشابه عجیبی را که بین مذهب مسیح و دین زرتشت موجود است نشان میدهد و این امر حاکی از رابطه یا تماس نزدیک این دو دین با یکدیگر است.

نتیجه کوشش در تفسیر به توضیح این تشابهات از نظر تاریخ به دو پاسخ مثبت رسیده است که هیچکدام اتفاقی نیست.

اما در قرون اولیه مسیحیت مکرر سخن از تعالیم زرتشت مخصوصاً از نظر اودر باره خداوند رفته است. «ژوستینوس» همانند دیگر نویسنده‌کان این حقایق را بیان کرده است. همین تشابه در تعالیم زرتشت و مسیح است که انجیل در برابر شکاکان برای ظهور مسیح ارائه تردید می‌نماید. «دوشن کی مان» در اثرش «عکس العمل مغرب زمین به زرتشت» شرح جامعی از موقوفیتی که از ظهور مسیحیت در باره زرتشت سخن رانده‌اند بیان کرده است. یکی از داشمندان اکسفورد بنام «هايد» در دویست سال قبل در کتاب خود بنام «کیش ایرانی» کلیه مدارک موجود درباره زرتشت راجمع آوری کرده است.

«هايد» عقیده دارد که زرتشت استاد فیثاغورث حکیم بوده و از روی گفته پیامبران یهود ظهور مسیح را پیشگوئی کرده است. ولی مسئله خیلی جالب برای «هايد» این بوده که چرا خداوند بزرگ پیش از کلیه ملل جهان ایرانیان را بداشتند یک چنین پیامبری بزرگ مفتخرمی کرد؟ و در پاسخ خود میگوید

«بعثت آنکه ایرانیان تنها ملت طرفدار قوم یهود بوده و ابتدا به خداوند یکتنا ایمان داشتند» این تشابه عجیب بین مزدیستی و مسیحیت را نیز توجیه می‌نماید.

که پیروان زرتشت همه یکتاپرست بودند – صحبت جالب دیگر در گفته‌های «هايد» اشارت او به زروانیهاست. برخی تصور کرده‌اند که زرتشت عقاید خود را از «الیاس عزراء» و «دانیال» گرفته است که در اینباره ممکنست به «تاریخچه قوم یهود» تألیف «پریدو» مراجعه کرد. وقتی بعضیها به بیش از یک زرتشت عقیده داشته‌اند که این امر از اختلافاتی که گاهی بین شاهات اسمی زرتشت بچشم میخورد سرچشمه گرفته است.

«ولتر» عقاید زمان خود را درباره زرتشت قبول کرده و چنین میگوید که فقط موسی پیامبر نبود و این حقیقت را در مذهب دیگر بغير از مذهب مسیح میتوان دریافت. ولتر میگوید درباره زرتشت سخن بسیار گفته شده و بازهم گفته خواهد شد، ۲- در اوایل قرن نوزدهم باشروع مطالعه تاریخ ادیان پاسخ مخالفی در مورد تشا به مذاهب داده شده است.

عقیده ایندسته از دانشمندان اینست که زرتشت عقاید خود را از پیامبران یهود نگرفته است. بلکه مسیحیت از راه پیامبران یهود مقداری از اصول عقاید زرتشت را اخذ کرده است. و این مسئله بوسیله «مکتب هم ترازی» در تاریخ ادیان مخصوصاً در آلمان مورد مذاقه قرار گرفته و سعی زیاد برای ارائه مدارک تاریخی برای نکره مسیحیت از مذهب ایران (زرتشت) اقتباساتی کرده بعمل آمده است.

اینجانب اصراری برای بحث درباره مورخین انگلوساکسن آقایان «جين» «میلز» که نظراتشان مورد قبول واقع نشدند. نویسنده بزرگ آلمانی «ادواردمایر» طرفدار این نظریه است که مذهب یهود از مذهب زرتشت الهام‌گرفته است. در جلد دوم کتاب پر ارزش خود «منابع و منشأ مسیحیت» «مایر» کوشیده است که مذهب یهود را با تجزیه و تحلیل تاریخ ادیان تشریح کند.

در جلد دوم اثر بزرگ خود راجع به منبع و منشأ مسیحیت «مهیر» Meyer می‌کوشد بار و ش تجزیه و تحلیل و با اینکی که از تاریخ مذاهب مایه گرفته است کیش عهد جدید را تشریح کند. او می‌گوید مفاهیم جدید مذهبی که تحول و تکامل آن بر مبنای سیستم مذهبی موجود غیرقابل توضیح است. نمی‌باشد ازین آئین بیگانه نشأت گرفته باشد «مهیر» با استدلال خود چنین ادایه میدهد: اسارت با بل و تماشائی که با پیر و ان زرتشت گرفته شد. یهودیان را به اخلاقیات شخصی عمیقتر آشنا ساخت آنها شروع باندیشیدن درباره این موضوع نمودند که قوه شروستم آشکار نسبت به بیگناهان با مفهوم وجود یک خداوند عادل منافات دارد. این امر در چهار چوب سنتهای مذهبی یهود مسئله‌ای لایحل مینمود ممکنست این موضوع بنویه خود موجب شده باشد که یهودیانی که در حال اسارت بودند و مراحل پختگی را طی می‌کردند. راه حلی برای این مسئله پیدا کنند. جواب این مسئله. فقط نتوانست روی این حقیقت قرار گیرد که خیر و شر قوائی هستند مخالف با هم و مستقل وجود از هم. یک چنین عقیده در کتاب عهد عتیق مربوط به قبل از دوران اسارت با بل وجود نداشت - تاریخ نگار می‌گوید: و بدینسان راه برای نفوذ آئین زرتشت گشوده شد و تأثیر عمیقی بر یهودیگری باقی گذاشت و از طریق این آئین بود که دارای اهمیت تاریخی و جهانی شد و آغاز و منشاء مسیحیت تحول و تکامل یهودیت و عیسی ناصری گشت:

انتظار پاداش و جزا در این زندگی تبدیل می‌شود به انتظار دریافت پاداش در زندگی بعد از مرگ و داوری تمام ملتها تبدیل شد بداوری درباره فرد - بدینسان روش زرتشتیگری جایگزین اصول بیامبری درمورد مربوط به آخرت یهودیت گردید. فون گال در اثر خود بنام Bosibé Tu Thea (هایدلبرگ ۱۹۲۹) تصریفات مشابهی را دنبال می‌کنند.

برطبق عقیده او ایده دنیای اخروی مذکور در عهد عتیق بطور قابل توجهی از کیش ایرانی پایه گرفته است. بنظر میرسد که پس از تبیعد شدن حتی در نظر مقدسین یهودی آئین زرتشت باندازه کیش خودشان مستند و معتبر جلوه کرد. یهوه هم از پیروان خود انتظار دارد ایمانی مانند اعتقاد براستی (اهورا واشا) داشته باشد. یهوه از دروغ نفرت دارد اهورا مزدا هم بدروغ بدیده حفاظت مینگرد.

یهودیت بیش از پیش مذهبی گردید مشحون از قوانین گوناگون و این عیناً همان سرنوشتی بود که مزدیستنا قبل از یهودیت با آن روبرو گشته بود اما برای یهودیان خیلی آسان بود که ایده‌های هربوط با خرت را از مذهب فرمانروایان خود اقتباس کنند بهخصوص که رفتار و سلوك فرمانروایانشان با آنان بطور کلی پسندیده بود. مطالعه کتابهای مذهبی ایران برای یهودیانی که در زبان بمحله استادی رسیده بودند مشکلی ایجاد نمی‌کرد زیرا کتابهای مزبور با خط آرامی که مورد استفاده یهودیان نیز بود نوشته شده بود. بنظر من ایده‌هائی که یهودیان از آئین زرتشتی اخذ کردند شامل عقیده رستاخیز نیز بود.

این چند مثال کافیست که این اثر را در مابکناردن از طریق آئین «زرتشت تاریخی ایران» در فرهنگهای مختلف جهان تأثیر و نفوذ نموده است. بوسیله این آئین پرتوسه نوع جذبه از تاریخ قبل و تاریخ دوره هخامنشیان تا بینهای گرفت و اینها عبارتند از:

- ۱- شخصیت زرتشت و ایده‌های او از نظر وسعت انتشار آن در چهار چوب جغرافیائی جهان.
- ۲- مطالعات درباره ایران که در اثر تفسیرهای کتاب عهد عتیق و عهد جدید برای

مکاتیب اروپائی تاریخ مذاهب و ملتهای زیادی فراهم نموده است .

۳- وجود جامعه‌های زرتشتی در هند و ایران که ریشه‌های آن به میراث مزدیسنا میرسد و این میراث در مراسم و اخلاقیات مذهبی آنها بحیات خود ادامه میدهدن .

« خانم بویس اسمیت » که در آموزشگاه مطالعات شرقی و افریقائی لندن تدریس میکند . سه‌ماه تمام یکی از زمستانها را در جامعه زرتشتی کرمان بسربرده و مطالعات جالب توجه خود را در نشریاتی که برای مطالعات شرقی تخصصی داده شده انتشارداده است .

اگرچه ما اکنون میخواهیم روابط تاریخی مذهبی موجود بین کتاب مقدس مسیحیان و نوشهای مقدس زرتشت را با دقیقی بیش از آنچه در اوایل مطالعه تاریخ تطبیقی مذاهب میشد . مورد بررسی قراردهیم . این حقیقت پا بر جا می‌ماند که تأثیر و نفوذ آئین زرتشت اهمیت بسزایی در شکل دادن به فکر اروپائی داشته است .

و بالآخر این نکته را تایید میکنند که تاریخ جهان و مردان با ایمان آن و شالوده‌های استوار مذهبی عمیقاً از تعالیم زرتشت شکل و رنگ گرفته است .

نویسنده - در بیانات ژرف و پژوهشکرانه این دانشمند و روحانی عالی مقام « عالیجناب کاردینال دکتر فرانس کنیگ اسقف اعظم اتریش » در دانشگاه تهران مطالبی و توجه‌گیریهای بسیار عالی و ارزشمند به چشم میخورد که به حقیقت سزاوارستایش و تعظیم و تکریم است . بویژه آنکه این مطالب در یکی از مراکز علمی و از زبان کسی جاری شده که خود از عالیترین مقامهای روحانی در عالم مسیحیت و از نامزدهای مقام جانشینی پاپ اعظم است . اینک چکیده‌ای از آنچه که بما در این بیانات می‌آموزد :

۱- جنبشی که پس از اعلام برگزاری جشن دوهزار و پانصد میلیون سال بنیانگذاری شاهنشاهی توسط کورش کبیر در راه شناخت تاریخ ایران در جهان آغاز شده در این

جمله کوتاه چنین منعکس است: « تصمیم باین جشن بزرگ موجب شد که توجه عموم جهانیان متوجه گذشته در خشان شاهنشاهی ایران که روزی مرزهای آن با آنطرف کشورهای هندوستان - قفقاز - جزایر یونان - صحاری عربستان و دهانه رود دانوب کشیده شده بود بشود ».

این گواه مطلبی است که نویسنده در پیش‌گفتار این‌کتاب آورده و برگزاری این جشن را جنبشی بزرگ برای شناخت تاریخ سرافرازی بخش این‌کشورخوانده است.

۲ - آئین آزادمنشی و احترام به عقیده دیگران - از فروز کان ویژه است که شاهنشاهی ایران بر آن استوار است و در این‌مورد نیز چنین اظهار نظر می‌نماید .

« شاهنشاهی ایران حتی بهنگام اوج قدرت بر آئین آزادمنشی استوار بوده و تمام ساکنین ایران از آزادی کامل در عقیده و تعلیم و تربیت برخوردار بودند و از جمله خدمات شهری تأسیس سرویس متصرف کردند و ارتباط شهرها و کشورها را هم میتوان نام برد. بهنگام شاهنشاهی کوشش بود که شاهنشاه قوم یهود را که در اسارت بابلیها بسرمی برداشتند آزاد نموده و اجازه داد بسرزمین خود و هرجایی که بخواهند بازگشتند نمایند ».

۳ - آغاز نفوذ تعالیم زرتشت را بهنگام آزادی قوم بنی اسرائیل و تماس آنها با مردم کشور ایران و بخصوص این‌که مدت دویست سال فلسطین جزء کشور شاهنشاهی ایران بوده است دانسته و در این‌موضع نیز چنین ادای سخن نموده است .

« مهمنت آنکه یهودیان آن‌زمان فلسطین مدت دو قرن از ۵۳۰ تا ۳۳۱ پیش از میلاد تبعه ایران بودند و این آئین آزادمنشی در زمان هخامنشیان به پیشوای روحانی یهود « اسدرا » امکان داد که زمان خشاپارشا منافع یهود را در ایران حفظ کند » و سپس در جای دیگر تصریح می‌نماید: « علاوه بر این - پژوهندگان تاریخ ادیان

در عصر حاضر که اهمیت بزرگی برای عقاید مذهبی و فکری ایرانی قائل بوده و بالاتر از همه کنجدکاری در چگونگی و میزان تأثیر و نفوذ تعالیم زرتشت از طریق مذهب یهود در دین مسیح مورد مدافعته قرار گرفته است » و در جای دیگر چنین میگوید: « هر کس که بخواهد درباره حضرت مسیح و حضرت محمد تحقیق کند، بایستی از دنیا بزرگ عقاید مذهبی زرتشت آغاز کند » و در بخش دیگر از این سخنرانی چنین توجیه می نماید « مذهب زرتشت نه تنها در ادیان یهودی و مسیحیت - بلکه در اسلام نیز تأثیر بسزا داشته است » و بازمی بینم که در قسمت دیگر این چنین مطلب را تائید می کند: « بدیهیست در این شواهد تاریخی که از تأثیر افکار ایرانی در دنیا سخن رانده شده. همواره کانون اصلی این اندیشه های بزرگ مذهبی . « شخص زرتشت » می باشد » و بالاخره در پایان این سخنرانی عالی جناب اسقف اعظم اتریش تصریح می نماید « که در تاریخ جهان و مردان با ایمان آن و شالوده های استوار مذهبی عمیقاً از تعالیم زرتشت شکل و رنگ گرفته است »

۴ - از مجموع این سخنان محققانه این نتیجه بدست می آید که هخامنشیان با برخورداری از تعالیم اخلاقی و انسانی « زرتشت » و سیله ای بودند که نفوذ این تعالیم را بر دیگر دین ها و کشورها تحقق بخشیدند و از طریق مذهب یهود که آن زمان در تحت تبعیت ایران بودند سایر دین های بزرگ جهان را غنی ساختند. و هر آینه هخامنشیان معتقد بدين زرتشت نبودند امکان چنین تأثیری امکان پذیر نبود.

در پایان کتاب ناگزیر است چند پرسش را که بارها شنیده و در برخی مجالس نیز مطرح شده است در اینجا نقل و به پاسخ گوئی پردازد :

نخستین پرسش اینست که چرا در گاتاهای دیگر بخش های اوستا از شاهنشاهی هخامنشی نامی برده نشده و تنها از وی شناسپ پادشاه سخن بیان آمده؟

در پاسخ باین پرسش باید گفته شود که چون زرتشت قرنها پیش از هخامنشیان ظهرور نموده و بخشهای اوستا هم قبل از این سلسله سروده شده بنا بر این نمی‌بایست از این شاهنشاهان نامی برده شده باشد. اما راجع به ویشتابپ که در گاتاها با عنوان شاهی آمده و برخی او را پدر داریوش کبیر خوانده‌اند، در این باره نیز باید توضیح دهد که ویشتابپ یاد شده در گاتاها با مقام و عنوان پادشاهی است. وحال آنکه ویشتابپ پدر داریوش کبیر برا بر سر نگشته داریوش حکمران پارت بوده و از سوی دیگر ویشتابپی که در زمان زرتشت میزیسته در بلخ پادشاهی داشته - بنا بر این یادداشده ویشتابپ پدر داریوش کبیر با ویشتابپ در گاتاها از جهیت زمان و مکان فاصله بسیار دارند - اینک آنچه داریوش کبیر در این باره در کتبیه بیستون یاد نموده:

«پارت - خراسان حالیه) و ورگان (گرگان) ازمن یاغی شدند و خود را پیرو «پرورتیش» خواندند، مردم در آنجا از پدرم ویشتابپ که در پارت بود، سرپرچیدند.

آنگاه ویشتابپ بالشکری که نسبت باو وفادار مانده بود بیرون رفت و در یک شهر پارت موسوم به «ویشپ اوراتیش» بنای دعوا گذاشت. اهورامزدا او را باری نمود و بخواست اهورامزدا ویشتابپ لشکر یاغی را سرکوبید و این جنگ در ۲۲ ماه ویمناروی داد - من دستور دادم از ری لشکری بیاری ویشتابپ گسیل گردد و در یک شهر پارت موسوم پیتیگر بنا دوباره در اول ماه گرم پدا جنگی رویدا و پدرم سر کشان را سرکوب نمود و دگر باره استان پارت بزیر فرمان من درآمد».

و بالآخره اینکه در این کتبیه ویشتابپ با عنوان خشتره پاون (ساتر اپ) دوایالت پارت و گران ذکر شده و عنوان شاهی ندارد و از طرفی داریوش کبیر بهنگام معرفی خود چنین مینویسد «داریوش پسر ویشتابپ - پسر آرشام - پسر آریامنا - پسر چیش بش -

پسر هخامنش . حال آنکه گشتناسب حامی زرتشت پسر لهراسب در گاناها با عنوان (کی) که بمعنی پادشاه یا پادشاه بزرگ است یاد شده .

پرسش دیگر که مطرح است براین پایه قراردادار گچرا شاهنشاهان هخامنشی در سنك نبسته‌های خود صریحاً ننوشتند که زرتشتی هستند؟ در این مورد نیز باید توجه داشت که چنین اقراری مرسوم به هر عهد و زمانی نبوده و بیشتر مر بوط به دوران اخیر است . زیرا در نوشه‌های بسیاری از مورخین باستانی که جلوتر از این یاد شده، دیدیم که مذهب آن دوره را بنام «زرتشت اهورامزدائی» یا «زرتشت اورمزدی» خوانده‌اند زیرا اهورامزدا نخستین بار بوسیله زرتشت تعلیم داده شده و آن را معرف مذهب این پیامبر دانسته‌اند و از همین انگیزه است که شاهنشاهان هخامنشی برای شناساندن دین و اعتقاد خود تنها بواژه اهورامزدا در سنك نبسته‌های خود اکتفا کرده‌اند - از طرف دیگر شاهنشاهان ساسانی که از زرتشیان متعصب بودند و اصول کشور داری آنها برپایه تلفیق سیاست و مذهب قرار داشت، معهذا آنها هم در کتبیه‌های خود چنین نوشته‌اند : (مزدا پرست شاپور - پسر مزدا پرست اردشیر) و همانند آن و باذ کر کلمه مزدیسني (مزدا پرست) مذهب خود را معرفی نموده‌اند . از آن گذشته در سنك نبشه «کرتیز» هیربدنامدار و روحانی بزرگ همدوره شاپور و هرمزاول و بهرام دوم ساسانی نیز چنین مطلبی که من زرتشتی هستم ذکر نشده بلکه چنین است :

« آئین مزدائی بدست من تحکیم یافت و مردان فرزانه بحق مقام والا و نیروی شایسته یافتنند » .

از بین مغان آنها که دچار وسواس و تردید بودند بدست من تنبیه شدند یا با اعتراف باشتباه و خطای خویش گناهانشان بخشوده شد :

آتشکده‌ها بدست من ایجاد شد و موبدان بر آن گماشته شدند . بیاری اهورامزدا

وبفرمان شاهنشاه و من - منصب آنان تائید شد - در سراسر ایران آتشکده‌های متعددی ساخته شد و آنها که از دید-وان (دیویسنا - دیوپرست و کافر) پیروی می‌نمودند بر اهمانی من بسوی اهورامزدا بازگشتند و دوباره ازدواج با اقارب را بین آنها منوع ساختم .

افسر از سر بسیاری از فرمانروایان منحرف بر گرفته شد. کیش و آئین رونق و جلال یافت و فرمان اهورامزدا بر همه جا سایه افکن شد. به رجا که آرتش شاهنشاهی قدم کذاشت آتشکده‌ای در آن برباشد « در انطا کیه و تارس و کلیکیه و کاپادوکیه و ارمنستان و گرجستان حتی در اراضی اشغال آلانها معابد و آتشکده‌ها بنشد. اگر تمام کارهایی که انجام گرفته بنویسم بسیار درازا خواهد کشید ».

دراین کتبیه که بزرگترین مقام روحانی زرتشتی آنرا از خود بیادگار گذاشته و تعصّب وی در مذهب و پیروی از دین زرتشت کاملاً اشکار است باز نامی از زرتشت نه برده است و همه جا از آئین مزدائلی و فرمان اهورامزدا و همانند آن صحبت می‌نماید. اکنون با توضیح و ذکر شواهد بالا باید پذیرفت که عدم ذکر فرام مذهب دلیل بر نفی آن نیست و چنین تصویری که اگر نام زرتشت در کتبیه‌های نامده آنها زرتشتی نبوده‌اند فرض خطأی است که از افتخارات مامیکا هد زیرا زرتشت به اینکشور تعلق دارد و از بزرگترین مفاخر این مزر و بوم بشمار می‌آید دیگر وی از تعالیم وی نیز تجلی عالیترین فرهنگ انسانی است

عده‌ای نیز از اینکه در کتبیه از دشیر دوم وارد شیر سوم نام « میتراء » و « آناهیتا » را بعد از اهورا مزدا یاد نموده‌اند ، برای شان این تصور پیش آمد که این فرشتگان نیز در مقام اهورامزدا مورد پرستش بوده‌اند ، حال آنکه در سنگ نبشته شاهنشاهان پیش

از اردشیر دوم و سوم چنین ذکری دیده نمی‌شود و همه جا اهورامزدا به تنهایی نام برده شده است و از ینجهت لازماست که برای رفع این اشتباه به توضیح مختصری مبادرت ورزد همان‌گونه که در آثار اوستا شناسان و علمای دین شناس آمده ، قبل از ظهور زرتشت این فرشته‌ها مقام الوهیت داشته و آنها را می‌پرستیده‌اند . اما پس از ظهور زرتشت فقط «اهورامزدا» آفریدگاریکتا آموخته شد و دیگر الهه‌های مخلوق و در مقام فرشتگان موکل بخشی از آفریده‌های نیک دانسته شدند . «میترا» یا «مهر» که فروغ خصائل نیک انسانی است فرشته موکل عهد و پیمان و دوستی است . واذآنجائیکه پایداری آسایش و آرامش و آشتی در جهان باین فرشته بستگی دارد و جنگ و نبرد و تکاوری دشمن‌همواره در سنگ نوشته‌های شاهنشاهان هخامنشی با تاکید مورد نگوهش قرار گرفته می‌توان به حتم دریافت که احترام به «میترا» «مهر» و ستایش این فرشتاءز این اصول ناشی است .

همچنین اناهیتا که مفهوم آن پاکی و بالودگی است ، فرشته پاسبان آب و پالودگی نطفه و نگهبان نسل نیک دانسته شده و ازانجائیکه خشکسالی و قحطی ، دشمن بشریت و از آثار اهریمنی است ، پس ستایش اناهیتا نیز بمنظور غلبه بر خشکسالی رایج گشته است . بخصوص که در زمان اردشیر دوم در نتیجه چند سال خشکسالی ، کشور دچار قحطی می‌گردد و فرمان شاهنشاه آئین نیاز و نیابش انجام و باران رحمت باریدن می‌گیرد ، از آن پس در کنیه‌ها از این دو فرشته (میترا و اناهیتا) با تقدیس و احترام یاد می‌شود که اینک عده‌ای را باشتباه انداخته است . حال آنکه اهورا مزدا ، بزرگ خدای و تنها آفریدگار زمین و آسمان تعریف شده و میترا و اناهیتا که مظہر دوستی و

پاکی هستند از ایزدان (ستایش سزايان) می باشند که بهيجوجه مقام آفریدگاري نداشته بلکه پاسبان و هوکل بخشی از آفریدههای نیک اهورائي هستند. اينك اميد است با اين اندک توضیح هرگونه اشتباهی که از نويسندگان نآگاه بوجود آمده رفع گردد.

خلاصه آنکه فرهنگ باستانی ما که جاودا ن درجهان درخشیده و به فلسفه ها و دینهاي جهان رنگ و رونق بخشیده است و اينك ما بعنوان گرانها ترين و كهن‌سالترین ميراث که بمارسيده بدان افتخار می نمائيم ، برای هخامنشيان نيز مایه مبارايات و عظمت است که باصولی پايند و به دينی پيروی مينموده اند که درجهان داش امروزی هنوز مورد احترام و در شناخت آن دانشمندان نامدار جهان گراميترین سالهای زندگاني خود را در اين راه بسرمی آورند و اينك نيز از ادامه اينكار فارغ نشسته و هر زمان يکبار آثار ارزشده ای بما ارمغان ميدارند .

جاودا نگی اين فرهنگ از اينجا هوي داست که در طول قرنها با تهاجمات و تجولات بسيار در خشندگی خود را حفظ واز بزرگترین افتخارات کشورها و از آموزنده ترين و كهن‌سالترین پاييه گذار تمدن جهان ويا بقول «ويل دورانت» گاهواره تمدن بشمار می آيد و برهمين اصل است که پيشواي خردمند کشورها خدا يگان شاهنشاه آريامهر در پيام خود بمناسبت سالروز صدور اعلاميه جهاني حقوق بشر در (۱۴۰۱ ر ۱۳۶۴) چنین اعلام فرمودند :



پیام شاهنشاه بمناسبت مالروز صدور اعلامیه حقوق بشر

«فرهنگ ایرانی در تمام جلوه‌های علم و ادب و فلسفه و حکمت و هنر خود پیوسته

بر اساس محبت و تفاهم و دوستی متکی بود و همواره دیدی جهانی و بشری داشته است
این فرهنگ انسانی، چنان ریشه دار و عمیق بوده است که هیچیک از حوداث سهمگین تاریخ
حتی آنها که موقتاً اساس حاکمیت واستقلال سیاسی مارا متزلزل کردند نتوانستند این
ملت را از انجام مأموریت معنوی بزرگی که در تمام تاریخ بر عهده داشته است بازدارند»

پاینده ایران - جاوید شاهنشاه آریامهر.

درخشان فرهنگ و تاریخ کهن‌سال‌ها

پایان

این کتاب تحت شماره ۱۲۰۳ مورخ ۱۳۴۹/۱۲/۱ در دفتر مخصوص کتابخانه
ملی به ثبت رسیده و دو هزار جلد در چاپخانه چهر چاپ شده است.